

شرح قطب نامه لر بر عین شیخ بهایی
تصحیح و ترمیم
سنگ



بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۹۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی		کتابخانه
کتاب: ترجمه قطب نامه (شرح لر بر عین شیخ بهایی)		شماره ثبت کتاب
مؤلف: ابن خردادبه عماد		۹۱۲۴۹
موضوع: شماره قفسه: ۵۸۲۶		۷۹۵۲

نسخه فهرست شده
۵۸۲۶

ترجمه قطب‌شاهی بر بیان شیخ بهایی
شرح آیه
شرح آیه

بازدید شد
۳۶ - ۱۲



بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه ملی
۵۹۳۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه قطب‌شاهی (شرح آیه شیخ بهایی)

مؤلف: ابن خلدون عماد

موضوع: تاریخ ادب فلسفه لغت جغرافیه فقه طب ریاضیات نجوم هنر صنایع کشاورزی باستان‌شناسی سایر

شماره ثبت کتاب: ۶۱۲۴۹

شماره قفسه: ۵۸۳۶

۷۹۵۲

تلفظ فرستاده
۵۸۳۶



بیت شکر

و بعد کردن فقرات آن در وقت غسل جايز است بانه در آن حديث ديگر است
 که در شش ايضاً اول لا سبق الا في حقت دوم من نزل على قلبه من
 فرج علي الخبير كونه **پيشروم** است لعل بحيث مذکور را که جزو چهار حديث است
 و با آن ترتيب آيه قرآني با تفسير شريعت که در شش ايضاً اول و اما كان المؤمنون
 ان ينزلوا **روم** انما انا الله فاسق بنا **سوم** ولا تقف ما ليس لك به علم
کريم بيان منوع مقدم که درين حديث مذکور است و در ضمن آن کي آيه ديگر حديث
 ديگر است بترجمه مذکور است **آيه** انما يخشى الله **عبدال** لا يقدر العبد **دوم** اللهم
 فقهه **سوم** ما بنى تقفه **چهارم** العلماء و ذرية الانبياء **پيشروم** فرج الله
 و عطفه در حديث کسی که در شش هذا عمل کرده باشد و شرح آن مستلزمه ذوات
 و طرز و انجام **آيه** مستند و پيش **پيشروم** ترجمه اصل حديث **پيشروم** ترجمه
 شرح بعض فقرات حديث که بصيحات شرح وارد و در آن چهار حديث در حديث
 با ترجمه و چهار آيه تفسير که در شش با **عبدال** بيان آنکه موقوفه را چنانچه
 عرفان نمايند **دوم** بيان آنکه حديث را در بعضی عمل صالح ميدهند **پيشروم**
 سبب ذکر آداب تا که با کلام محتمل است **چهارم** انما طوف ورجا **پيشروم**
 از خدا و رحمت او و در حديث دي **پيشروم** خلق الله لا و راجع قلب
 الابدان **دوم** اسبق عبد الا في قلبه **سوم** اعجل اكلان في وصية لحن
 آيات اول المست بر يك **دوم** ادخلوا الجنة **سوم** واذا لقوا الذين
 امنوا **چهارم** واذا جاء احلكم **پيشروم** بيان آنکه مراد بموت است نه سالی
 خدا در دين حديث است و آنکه چنانچه گفته ذات هذا **پيشروم** ان سيد
 كبريه صفات او نیز عفتو ال سيد و در آن کي آيه چهار حديث است **پيشروم** که در
 آيات بعضی نظن **پيشروم** اول ما عرفناك **دوم** ان الله اخبرنا **پيشروم**

لست

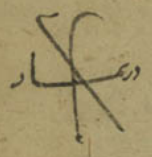
م

در بیان تکلیف و بجز آنکه ضعف را در اول غلبه با مکره است حدیث ترمذی شده **اول**
 هفتاد و نهم فصل دوم و مسیح علی مقدم را **سیوم** و از او میگوید **سیوم**
 من اسلک بهرم فدعا بطیلت او قور **حجیم** و صفی الکعب فی ظاهر لقدم
ششم و وضع بدنه علی ظهر لقدم **انجام** وضع ایراد شیخ ترمذی بر علامه **ششم**
 در تنبیه و منبر امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که در اخبار و منبر خواندن آن
 و شیخ آن مثل است بر آن که در چهار روز **انجام** بستور و در پیشروم گوش
 مذکور است **اول** اعلال همانک در مسهل بود است **دوم** اعلال آنهم در خندف
 در مسهل و لایبل بر مذاب **سیوم** بیان منبر تغییر در مطلق و بقیه **نایز اول** چنانکه
 شیخ در دعای منور و منکر خواند میگوید **نایز دوم** بیان آنکه طایفه کسان روزی
 نعیم و نعیم میخواندند و در آن روز که یک حدیث ایراد بفرمود
آیه اول بود یافت کل نفس **دوم** الیوه تختم **حدیث** کلشی اشعرا **سیوم**
 بیان منبر و کفر ایمان بپای برد و کعبه گفته اند در آن آیه و یک حدیث ترمذی
 شده **آیه** و الشمس والقمر یحسبان **حدیث** لا ینزال المناط طایل **نایز دوم**
 بیان آنکه شش مرتبه **دوم** انصار و منور است بر ما بدست و در آن حدیث
 مذکور است **اول** واقعه ماکان و وضع رسول الله صلی الله علیه و آله **دوم** افضل الاعمال
 ایچرها **انجام** بیان آنکه آب و منور بسیار یک مرتبه و دیگر آنکه آب بسیار در آن
 در اصل است **نایز حدیث ششم** در تنبیه پیش و شیخ آن که شنبه آواز و نایز **انجام**
آغاز بستور و در پیشروم حدیث ترمذی شده **اول** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علی یوم القیامه یوم لعمارة **دوم** قال عمار کذا فی غیره **نایز اول** بیان آنکه شنبه
 بنویسند الله صلی الله علیه و آله بر کعبه نرسد و در آن دو آیه و چهار حدیث با ترجمه ایراد بفرمود
اول یا محمد یا هز **دوم** انا افشا ما من افشا **حدیث** عمار جلدت بین عینی **دوم**

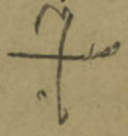


الفانج

ان امزج ولا اقول **سیوم** اما علقناک الجنه **نایز اول** بدخا اهل الجنه **نایز اول**
 آنکه ضربید بر زیر فرقی تیم است باشد اعتراف و وضو فرقی است و بعضی آنکه است
 آن متعلق است **طرز** بیان آنکه در تنبیه شیخ چه میگوید که گفت تمام روز را مسج بسیار
سیوم بیان آنکه در مطلق تیم مرتبه اول است بر زمین کافیت یا در بعضی
 مرتبه بسیار و در ضمن آن منراف هم حدیث است که در استراحت یا وقت
 به حدیث ترمذی شده که هر صبح واجب است الوضوء و غسل **نایز اول** بیان
 در تنبیه حوق تراب در دست فرطت یا یک حدیث با ترجمه مذکور است که غم
 حال فلک صفت و **حدیث** در غار زیبا و تقسیم نام علیه السلام که در بعضی
 شنبه آن روز و در پیشروم **انجام** بستور و در پیشروم شیخ حدیث و سایر
 مذکور است **نایز اول** بیان آنکه در **دوم** کفر فیصل جان خود بطلب **سیوم**
 در منبر شیخ **انجام** بیان منبر تنبیه **حجیم** بیان آنکه شیخ جان را با عظیم و بجه **اول**
 و الذین هم فی صلواتهم **دوم** ایات نعبد **سیوم** لا یتبعون **نایز اول**
 بعضی شیخ آنرا که بردن آن مقتضای در **نایز** در بیان فرق میان وجود
 برانف و در خام و در آن چهار حدیث ترمذی شده **اول** لا یجری **دوم** ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله **سیوم** من معنی علیه **نایز اول** ایچر اجودکم
 ان یقراتک القرآن **حدیث ششم** در بیان نکوح مال و نکوح بدن در ضمن
 و منیش **حدیث ششم** در فضل شرف ماه مبارک رمضان شنبه آواز و دو
 نایش و **انجام** بستور و در پیشروم حدیث و در آیه و در حدیث ترمذی شده
ایات تعقیب علقن بقه **دوم** تعقیب آنکه برای **سیوم** فرق میان فقر و کسب و سایر
انجام در هر دو مرجع با آنکه در حدیث **حجیم** حکایت حدیث نام موسی علیه السلام **ششم**
 بیان آنکه سبب **حدیث** در تقسیم عدد زوج و فرد و زوج الزوج و زوج الفرد و



و شال آن ششم میزبان در آوردن عمل در آنست که در هر شب **پانزدهم** پانزدهم است و در آن
آن اول و لا تقربوا دوم که هر قدر بتسبیح و نادای بیج مجامع از تسبیح
اهلک **چشم** اما الصدقات للفقر **ششم** و اما تسکینه و منم فصلی
ششم ان تسفروا سبعین مرة **ششم** ادخلوا فرام **ششم** اذ انودی
للصلوة **ششم** ان الله تعالى يقول ان الصوم لی ادم لایقولوا هین
رضوان **سوم** اللهم ارحمنا و ارحمنا **ششم** الفقر سواد الوجوه **ششم**
الفقر الذی **ششم** لا یکن الرجل عن المتعین **ششم** اول پان اولیت
و بهترین عمل خلیف درین حدیث **پانزدهم** پان اولی که در آن است پان اولی
در آنست و در حدیث نفس عال است یا صیغ مال **ششم** توجه نظر در آن حضرت
ایرالمومنین علیه السلام **ششم** در فضیلت **ششم** توجه نظر در آن حضرت
که در آنست **اول** الذین با الحق یقرعون **دوم** ان الذین یقرعون **ششم**
در پان جهاد که در جهاد است و در آنست که در آنست و در آنست که در آنست
تذکر است **بخت اول** پان پنجم در جهاد **دوم** پان پنجم در آنست
استدلال پان پنجم بر هم بجز نفس اطاعت و آن که قضا فلیح **پانزدهم**
در فضیلت جهاد نفس یک آید و یک حدیث ترجمه شده آید الذین جاهدوا فی
بیشتر العبد **پانزدهم** هر وقت نفس اطاعت میان تو در مقادیر و کوشش آید ترجمه شده
اول و هدیناه للذین **دوم** انما هدیناه **سوم** و حسن خبر انما
چهارم الراءد الیک **چشم** و شیخکم **ششم** انفقوا فی ذلک **ششم**
در امر معروف و نهی منکر در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
شده **اول** و لیکن منکم **دوم** و من هم من موسی **ششم** اول پان اولی که در آنست
در معروف و نهی منکر و در حدیث با ترجمه آمده شده **اول** من تلت کتاب



المشکو

المشکو **دوم** ان قد حق علی **پانزدهم** در شته و طار بر و جوبار معروف و نهی منکر
انجام در پان شته با فاس که نفس است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
انما فریض الناس بالبنو **دوم** کبر مقتا **ششم** هر مهلت لیله الامری **ششم** **دوم**
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
تقیق الله جعل له **ششم** پان اولی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
جهاد که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و عرفا **ششم** کتا عند رسول الله صلی الله علیه و آله **ششم** **دوم**
سند که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
فرموده اند **ششم** آل در ضمن آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
میستند بود که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و حکایت مردی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
پان اولی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
ششم انما احب **دوم** و من علق **سوم** الما خل فلعلی ق **ششم** استدلال
پان حدیث که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
اول ان یخرج احدکم **دوم** یا عقیه **سوم** یا جاد همدان **ششم** **دوم**
در امر المومنین علیه السلام **ششم** در شته پان اولی که در آنست که در آنست که در آنست
ما من انما م رضا علیه السلام در ضمن آنست که در آنست که در آنست که در آنست
اولی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
چهارم و لغت همت **چشم** و هذا المومنین **ششم** و اما اذا ما ابتلیه **ششم**
فنادی فی الظلمات **ششم** فانی لا اجد **سوم** اجعل الله **ششم** انما اتقنا



در پیشتر دوم و کجست و در آیه از اراج یافته **اول** و در سینه طریسیا دوم کجاست
 بر سینه علی السلام **اول** الله بیضا لوزق دوم و اذا ما اقبلید و غیره **اول** در کجست
 مثل کجاست و در آیه و در حدیث که در پیشتر و کجاست ان استغفر دوم فقد
 سئل عن **اول** لا یدک العینان دوم ایچده الله الذی **اول** ایچده دوم تعویذم
 و از شرط **اول** **اول** پال آنکه از برای بر در کار که درین حدیث آورده شده
 چه مضر را داده شده و چهارده آیه ترجمه شده **اول** و آن علیکم دوم لا تقربوا
 الزنا **اول** و فقل ایها هم و لما بلغ **اول** ان من عبادنا **اول** ششم
 همدا و تفرق **اول** و لغدا و در **اول** ششم الا حیصص **اول** ششم ان
 من کیدکن **اول** اسم امره العزیز **اول** ششم و شدد **اول** ششم
 و کذک **اول** لیصرف **اول** ششم و کفر غیر تو جهات که بعضی ازین
 نسبت گناه را به غیر صلی الله علیه و آله در آیه لیفترک همه کرده اند و در آیه ترجمه
 شده **اول** اذا اجاب **اول** ششم ان الحسنات **اول** ششم
 در باب کجست که عن پیشتر **اول** و در حدیث مذکور است **اول** و عن الناس
 دوم لیا بن علی الناس **اول** ششم کجاست نیند بود
 حضرت رسالت راضی الله علیه و آله بر شرط طلب حق خود و قال مال او **اول** ششم
 کجاست و در عسر علی السلام با حواریان بر این که مردم آل سمره لعنه فرزند
 کرده سیدان یک از ایشان و بر سیدان احوال شتله را فرموده و این **اول** ششم
 برستور و در پیشتر دوم و چهارده که در پیشتر **اول** ششم
 بر وجه الله و کلمه **اول** و عدل طاعت و جلال حسنی **اول** ششم
 دوم و **اول** ششم و کلمه **اول** ششم در شب حال انبیا
 زمان حال **اول** ششم در چه **اول** ششم در آنکه اطاعت عبادت و بر اطاعت و توبت



ارباب

ارباب صبیان در ضمنه آیه و چهار حدیث **اول** ششم و در الواحه محمد الیک
اول ششم اشتد و ایچده **اول** ششم من اصفی دوم مرا غایع **اول** ششم و الله ما
 دعوی هم چهارم و الله ما صلوا لم **اول** ششم در صحبت عذاب توبت کجاست آن
 یک آیه و در حدیث **اول** ششم ان الذین **اول** ششم ان بین القنیاء و الاضغان
 دوم اما تخاف **اول** ششم **اول** ششم سوال سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی السلام
 از دروغ بگوش مردم بر سر خطبه الله علیه و آله و جواب آن حضرت در سخن غایز
 یک **اول** ششم **اول** ششم برستور و در پیشتر **اول** ششم و آیه ترجمه شده **اول** و اذا ذابتم
 دوم **اول** ششم **اول** ششم در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعضی حدیث موصوفه چهار
 حدیث که در پیشتر **اول** ششم لا یسئل فی حق **اول** ششم انظر **اول** ششم
اول ششم شاد و در حق چهارم قول الحق **اول** ششم در عز و دل حضرت امیر علی السلام
 از عبت حدیث مذکور است **اول** ششم و کلمه ما یوید **اول** ششم **اول** ششم
 الخ **اول** ششم **اول** ششم و صیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 با هم حسن علیه السلام و شرح آن در سخن غایز و **اول** ششم برستور و در پیشتر دوم و
 آیه و در حدیث ترجمه شده **اول** ششم **اول** ششم و فاکلمتها **اول** ششم
اول ششم **اول** ششم در باب رعایت عمیه دوم در باب کرامت شش **اول** ششم
 اذا صحبت فلا یجدت نفسک **اول** ششم انما خاف علیکم **اول** ششم
 من اسامه **اول** ششم و اذا قتلک **اول** ششم و الله ما عبدتک **اول** ششم
 یا علی ان هذا الدین مبین **اول** ششم فکلتک **اول** ششم **اول** ششم من کاد فیین
 بالله **اول** ششم در تاویل عصیان انبیا و آله در علیهم السلام که کجاست و آیه ان
 شش حدیث ترجمه شده **اول** ششم و ت عبیتک **اول** ششم ان رسولک
اول ششم ان لا استغفر الله **اول** ششم عبد الله کانت **اول** ششم ان لیغان



ششم جنات لایب و عریضت **سیوم** در بیست و یک روز رکعت **دوم** در **پنجم** **۱۳۱**
 در روز ششم کمان و چسبایان در شعله غارت و کجایم **آغاز** دستور و در پیش از یک
 آیه ترجمه و نوشتارکم فی الاموال و در پیش از **دوم** بخت که در کوربت **آیه** بیان
 اکثریت رکت شیطان در اول و بجز حضرت و در اول هر حضرت مذکور است **اول**
 در آداب که در اشعار **دوم** در آنکه در وقت طاعت با لب همه یک است **سیوم** کفایت
 الرجال اذا اتى الملاءة **حضرت** **پنجم** در کینه فریاد کشته و از او کردی در
 ضمن آنکه در پیش از **آیه** دستور **پنجم** در اول در آنکه کینه از او شود و اگر شود
 نیز از او باشد او در حقیقت فرسخ کفایت یا در چهار حضرت ترجمه **اول** در دنیا
 آمده **دوم** آن فریغ برین کان عبد **سیوم** لوط جنتی **دوم** لا انا انما
 طراز در دستش یک صورت از حکم مذکور و بخت ترجمه بر حضرت علم **پنجم** **دوم**
 در آنکه صدق ستر بر سینه الله علیه و آله و در آنکه است با نه و حضرت مذکور است
اول ما شعرت **دوم** انما حرم علينا الصدقة **آیه** در کینه آنکه آنکه
 صلح علیه و آله که حدیث برایشان روایت کینه **پنجم** نقل حضرت مذکور
 بنام صلی الله علیه و آله حدیث قدس را بر او پیشتر شده و در آنکه حدیث مذکور
 است که **آیه** کلام آیه یوم القیامة **دوم** والذین قتلوا **پنجم** و اما
 نحو **پنجم** انک لا تهدی **پنجم** اهدنا الصراط المستقیم **ششم**
 والله یدعی **ششم** ان هذا القرآن یدعی **ششم** والذین جاهدوا
ششم ان ربک **دوم** قل یا عبادى الذین یدعون مع الله
دوم ان هذا یقران بشرک **پنجم** ولسوف یعطیک **ششم** **اول**
 منقول است **دوم** هایت حنا رقاب بر حضرت فریغ است **سیوم** در آنکه در میان است
 عجیب نماید و در وقت **پنجم** حکایت اسلام آوردن حضرت قاسم **پنجم** در آنکه



در آنکه صدق ستر بر سینه الله علیه و آله و در آنکه است با نه و حضرت مذکور است



امیر ارسل

امیر ارسل که امیر آیات قرآن **پنجم** ششم فقیه امیر دانش برکت
 ضارط **حدیث اول** در بلا برین ملائکه اعمال کسان را و در آنکه آنکه برین **دوم**
 لیقفران **پنجم** لولا انکم مذنون **حدیث** **پنجم** **۱۳۱** در آنکه آنکه خودن فرزند
 و سینه و زن یا حضرت پدر و صاحب او شوهر حج برین شتملی آنکه از او نیز
 در **پنجم** **آغاز** دستور و در پیش از اول این آیه ترجمه با فتنه ای بجهت آنکه فرین
پنجم **اول** در آنکه آنکه حضرت لولا انکم مذنون را باید از آن بر نفر حضرت عزت از **دوم**
 در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده **آیه** ولا تقصروا لیایمان **حدیث**
 آن لحاظ با **پنجم** در میان آنکه در مطبق و در ترجمه آیه و پنج حدیث
 مذکور است **اول** الحق نذرت اللحن **دوم** الحق نذرت للک **سیوم**
 یوحین بالند **حدیث** من نظر **دوم** لیس الذکر المبتغی حتی یستی شینا
سیوم اللهم لك علی نذر **پنجم** ان الله عز وجل ان جعل علی عمران و نذر
 اثار امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه حسین که سوره اوله در شان ایشان
 نازل شده **پنجم** اذا قال الرجل **آیه** در آنکه استحقاق بین و نذر حرام
 در میان کشته باشد **حدیث** **پنجم** حکم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان
 و کس که در وقت خود را با بکند از حوز خود بود **حدیث** **پنجم** **۱۳۲** در حج کردن
 حضرت خود را و در برابر آن از منفس و عنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 در **پنجم** **پنجم** در آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از فضل امور
 امور و بیان ستر کلاه صیغه و کبره در **پنجم** **آغاز** کوشش ناله و **پنجم** **پنجم**
 و در پیش از اول این آیه ترجمه شده و لمن خاف مقامه تعدد و **پنجم** **دوم**
 در **حدیث اول** انفق الکلام **دوم** یا علی لا تنکلم **پنجم** **اول** درین که مراد
 بر **حدیث** **سیوم** در آنکه در **حدیث** نازل شده که در وقت **پنجم** **دوم** و درین



من اجاب السبيل المواته جوعتان **سبوع** من كلفه عظام **الهدوم** وروكاهام
زين العابدين عليه السلام بكينز كرك آب برست باكر الشان بركت و آقا به خطا
در در آن حضرت جمع كشت **حريش** **سبوع** در برست نمون نزد حضرت
در چهار آيه و حديث و احكام **آيه اول** سبحان الذي امدى **دوم**
ومن الناس **سبوع** من المومنين رجال **الهدوم** فيؤمنونكم **حريش** من
عادي **حريش اول** در اسم آن آمد با زود و زود برود برود برود برود برود
متعارف بخانه **دوم** در بيان جمله **سبوع** در حضرت و است ايشان خدا را بخانه
خود **الهدوم** بيان حضور و صفت و در باب عرفان **الهدوم** تاويل نسبت دو
خاطره كذا در كابين حديث **سبوع** است **الهدوم** برغ منامات و كذا لف
بيان آنچه اين حديث دلالت بر آن دارد كه نمونه مكره ميه از روك را
در آن سه حديث ترجمه شده **اول** ان الله طالب **دوم** فؤتي
وتبا لكهتبه **سبوع** المؤمن اذا حضر الموت **الهدوم** بيان بغير مروضه كه
است افضل زود **حريش** **سبوع** صحبت حضرت امير المؤمنين عليه السلام
با كسب زود و شرح آن در ضمن آيه زود و **الهدوم** **آيه** برستور **الهدوم**
دوم بخ آيه و چهار حديث ذكر است **آيه اول** و كوفوا ذبا نياين **دوم** و است
و بلك **سبوع** و لكبر و الله **الهدوم** و من اوتى الحكمة **سبوع** اولئك
عليه يدعي عنهم **حريش اول** بيان سخني **دوم** در آيه ان على غيرك و غيرت
سبوع بيان منزل در لغت و نقل آن بجاي ديگر **الهدوم** تعبه حضرت عليه السلام طلب علم
زمان خود در چهار **سبوع** **الهدوم** در بيان نماز و اختلاف قول علماء زمان
در ضمن حديث **سبوع** من مات و لم يعرف امام زمانه **دوم** ذلك
الذي يعجز الله **سبوع** والذي يعجزني انهم ميتضون **سبوع**



بخلاف

بخت ابن عباس با بصره زنده بر نوا و در باب صاحب الزمان عليه السلام **الهدوم** و ذكر
كلام شيخ محمد بن ابراهيم در باب حديث صاحب عليه السلام **حريش** **سبوع** **حريش**
از عمل در ضمن آقا زود و بخانه **الهدوم** **آيه** برستور و در حديث اول آن آيه
مشبه شده كه الذي خلق الموت والحياة **الهدوم** **دوم** يك آيه ديگر
حديث ديگر **حريش** **آيه** و كلفتم امواتا **حريش** ما عبدتك **حريش** منظر
فانص **الهدوم** درين كه اگر در عبادت حصول ثواب با حاض صند شود آن
عبادت چه صورت دارد و در ضمن حديث **آيه** و يك حديث **آيه اول** ادعوا
و بكم **دوم** كما لو انبسا دعوت **سبوع** و ادعوه خوف **الهدوم** يا ايتها
الذين **سبوع** اولئك هم المفلحون **سبوع** قد افلح المفلحون
حريش العبادة ثلثة **الهدوم** درين كه اگر با قصد قربت خبر و كذا
شود چه كونهت **الهدوم** در وقت بخت درين بصره اعترافات **الهدوم**
استدلال بر وجه حديث در عبادت بغير آيات قرآنه و ترجمه اين آيه
و ما امر و الا ليعبدن **الهدوم** در دفع بخت ملاحظه در آن
الهدوم در ذكر بصره ترجمه است كه در باب افضل بودن ميت از عمل ذكر
كرده اند و آيه و در حديث **آيه اول** فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره
دوم اقره لصلواته لذكر **حريش** **الهدوم** **الهدوم** ان ابن ادم
سبوع افضلك عال اجزها **حريش** **سبوع** در توبه و شرح آن مشتمل
بر آقا زود چهار **الهدوم** **آيه** برستور و در حديث **دوم** يك حديث
و چهار **حريش** ذكر است **حريش** اذا حيل بينك وبين الكلام **حريش اول**
در ضمن توبه **الهدوم** و اصطلاحا و ترتيب حصول آن بر سه امر **دوم** در ذكر بصره
توقيفات توبه **سبوع** در ضمن قبول توبه **الهدوم** در بيان مضمون **الهدوم**



در نور بودن و موجب توبه آید و در حدیث مذکور است **آیه اول** و جلیل پنجم
دوم من قبل ان یأتی **سیدوم** کلابه بان **حدیث** ما من شیخ **دوم** ما من
 عبد **نابیش** **دوم** خوراک تو یکسر که قدرت بر اقدام گناه نداشته باشد
 صحیح است یانه دوران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده **آیه** ولیت المتقین
حدیث یقین **نابیش** **دوم** در صورت توبه بضع یک آیه و سه حدیث ترجمه شده
آیه یا ایها الذین امنوا اتقوا **حدیث** یقول العبد **دوم** ان التقیة
سیدوم تکلیف **نابیش** **دوم** در استجاب سبیل بعد از توبه یک آیه و دو حدیث
 ترجمه شده **آیه** ان السمع والبصر والفؤاد **حدیث** در جزو امام خفیه
 علیه السلام حقیر را از جهت کوشش کردن او از سبیه ماکه قریه تا مثل **دوم**
 لا تنظر الی ما فعلت **حدیث** **سیدوم** در ذکر عذاب قبر در احوال موت
 مشتمل بر آغاز و چهار تا بر انجام آن **حدیث** بدستور و در پیش **دوم** شش آیه
 و ده حدیث و هشت بحث مذکور است **آیه اول** مثبت الله الذی **دوم**
 ان اصحاب الجنة **سیدوم** و انما ان کان **حدیث** **نابیش** **دوم** یوم یوم
 الملائكة **سیدوم** لولا انزل علینا **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 و جواب قرکه ثم یعاد و وجه فی جسد **دوم** ان المسلم اذا سئل
 فی العترة **سیدوم** یعنی له **سیدوم** لا یسئل فی القبر الا **سیدوم** **حدیث**
 یا عبد الله **سیدوم** و انی تارک **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 از آرزوی عذاب قرکه انی کنت لا نظرون **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فی حایط البقی العابد **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 باشند که ان الله سیسط علیه **سیدوم** ان الله مستقر و المستعین
 اسماء **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**

ع
 در نور بودن و موجب توبه آید و در حدیث مذکور است

ناظر است

ناظر است آمد در حدیث امیر المؤمنین را علیه السلام بعد از دفن و کوشش بکنف
 بکنف **سیدوم** بیان مسنی قول ثابت که در قرآن و در است چهارم بیان
 منفرقه **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 بیان کاف و تومر در **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 قبر در لوز و **نابیش** **دوم** در آن کشتیدن میت در قبر و حیات و عیانت
 آن در عالم ملکوت مذکور عالم ملک عیان **نابیش** **دوم** در استدلال بر نبوت
 عذاب قرکات و در حدیث پنج آیه ترجمه شده **آیه اول** کیف تکفرون یا ایه
دوم المناذره **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
سیدوم **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 باید و یقینا اعتقاد اثنین و در اعتراض بر سید شریف بر نفسی
 دو آیه و دو حدیث ترجمه شده **آیه اول** آیه مذکوره **دوم** فاذا فزع فی
 الصور **حدیث** **دوم** دخل علیه فی قبری **دوم** نعم حتی لا یبقی **سیدوم**
 در ذکر نصرت میت و احادیث که دلالت دارند بر آنکه عین عمل در آن است
 بصورت جسم در هر یک چهار آیه و شش حدیث **آیه اول** و ان
 لحقتم بحیطة **دوم** الذین یأکلون اموال الیتامی **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
سیدوم **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 ایهات من ان ثابت **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 الذی یشریب فی اثینا الذی هب و اللفظة **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 یوم القیمه **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**
 در نیمه آغاز و سه شش در انجام سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکور است
آیه اول و سیئ لولک **دوم** و دخل المدینة **سیدوم** **حدیث** **سیدوم** **حدیث** **سیدوم**

ع

ترجمه خطی

این کتاب است

این کتاب از مال مرزا محمد
حسن ولد لاسدول قاسم
۱۲۸۸

حزب

قلم گفتا که مرزا

لاسدول قاسم

خذ

من عرف نفسه بحسب اول در صحبت روح در خلاصه اقوال علما در آن **روم**
درست حال علمای مغرب **نیشتر اول** در آنکه بهشت و دوزخ آنان مخلوقند با نوح آیه
و یک حدیث ترجمه شده **آینا قول** اعدت للمتقین **روم** اعدت
للكافرين **سبوم** قلنا اهبطوا جميعا **سبوم** انتم سبيل الود
پنجم قلنا اهبطوا بعضكم **حدیث** در باب بدت آدم **نیشتر دوم**
در آنجا که بقا نفس طایفه تک آیه و در حدیث ترجمه شده آیه و لا یحییون
عزیز ان الود راجع **روم** ان ادراج **سبوم** سبحان الله المؤمن
نیشتر سبوم در رزق تو قسم یعنی که مال برده اند که حق نفس خطه بعد
از خواب برل بشماره خط قول **نیشتر است** **انجام** در آنکه برل مشاکه در آن
نفس بنفوس خود میگرد و در گذشت جهات و در گذشته اند و بطرف خود است برنده
تم تعقل انکس اول باب

۲۰
۱۰
۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم
 ارز تو حضرت معرفت را تریب
 کس که در آرزویش عنوان نبود
 بهر چه تو در مجلس آریان ایچم بقین را سر لوح کتاب بیان
 در بیان کلام و کلمه چنان حدائق و بحر را خورشیدت در سبزه گلستانه غنای تو
 بود که همه علمت که خلق گویند بر تو زان تو دور است هر اوست و است که منمیت که
 ذات خاقین را در شتر ایشان کرانار تو عرشها بود و در و نایم دور بر خانه کاتب
 بهریت و مده و کجاست چنان سبزه گلستانه کلمه کلمه در شش بود و در شش در اندیشه
 جویش شمع آفتاب زود کل شمشیر بر رخ ده آفتاب بر رخ امضا روشن ز
 نورش در روز حق مبین از زبورش با نمانان دل شکلی کلمات در وضو ان لب
 میخیزد مسلمان جهان را در تو شمشیر کلمه اند عصاره شمشیر خلیل شش
 بهر شوقی رویش در جبهه طرف کوشش مقصود و کوشش بزم و تقاضای مسیحا
 طوطی منگوش و در آل محسن خالص ایچم جنت ملک آن سرد عمید و عیدم سلامت

المکه المکه است مطلع انوار بهایت غلظت چشمه جوار ما است که مرکز ابرو فرزان صاحب
 که شمس بر آفتاب حیرت عیقل و عیش و شکر است و در انواران معالم انوار صیقل ایمان
 بر تو جویش بین نظم شهر کوشش و شکر خندان که شکر خندان در طاعت و عالم بسینه نبر
 محرم کسب را بود و بند در غار و بارها را بود چه کسب را بجزش را هر بود از آن بود
 شهر طش را بود در بود در لیکن لب جوار بود در در شمع خانی پیدا بود در در شهر راه او
 پیوسته که در جنت تویم است که راه او صراط المستقیم است و ستمت یا کینه **باب**
 بسم ارباب و شتر و کسب نده در عدولت قاهره همه بنهر علی المشتهر با بنهر قانون
 العاقلان عاقلان لیل طلع الاثر که همه در مملکت ناظر با پادشاه مجب و ملک کسبه
 نورش بهر کلمه بارگاه افکار سلطان العبد بالمر الزین و محققا جنوا قین
 الذمیر الیز المبین آفتاب فکک خورشید شکر در هر قطره هر سلطنت و عالم در
نظم شمشیر کسب چشمه با با در چیده حج خورشید و سینه افکار انور شش
 بیخ و در در تو چنان همان است به حدش هر که داده آب روز زنده با چرخ
 و شمشیر کرد به هر شمشیر در در شمشیر با که کلک شمشیر شش هر که
 کل شمشیر از در معانی حفظش در شمشیر خزان که شمشیر بر سبب القاب
 السلطان العادل البادل العارف الفاضل فی سبیل الله حجت یا خدای عالمیت
 ربه الله خاقان اکرم ان عظم الیوف سلطان محمد قطب عالم **نظم**
 جهان نایب است اقبال شمشیران با بهر شمشیر الیز از فرزان با نشت طالع ملک
 آفتاب کوشش کشته قاف تا قاف جهان با بهر کسب و شمشیر در آرد و طوفان شمشیر
 و حضرت هم نشان با در دستوار و طور و کلک شمشیر همانا که خرم و دان با در شمشیر
 قضا تغییر را شش همه ملک و ملت در امان با در آرایه رسیده نهم در شمشیر شمشیر
 عقل اول ترجمان با در چادر منور و سر کانی است که ملک قول آیین بر زبان با

و حیون و حیون

از جمله سوس بر مستقر سلطنت و عهد نیانی و مکن بر سینه عتافت و کثرت شایسته برین
باید و تا نظر بود که علمای مکتوب چون و نقد بر یکدیگر گفتند و کلمات و تا هر دو
خود را بر احوال ما نیز بر ترویج و نیز میان مصطفی و افاده تعادل قیاس و کلام و
و انفاضة نظامی است خیر الانام و اما آنچه جای مقام علیه و علیهم صلوات الله علیهم
العلماء بر وجهی در مصطفی و آنکه که ما نیز به است نظر بر آن در اطراف نظامی
برج مسکون علم است بر فراشته وضع و شریف هر قبیل و صیغه و کلمه هر صیغه
از مکتوبات انوار آن مجتبی تواند بود و از مؤلفان مشایخ از آن بهره تواند رسید
و اغلب کتب و تفصیل و کلام و تصنیف و تالیفات و کتب و کتب نظامی که در دسترس
تالیفات علمای اعلام و کتب مشتمل بر تصنیف و تالیفات بر طاعت فراهم شده بود چون طاعت
بلافاصله بر تالیفات و زبان فصاحت نشان کار نیست و شریف و شریف بافته بود و
مدار کتب که طالی با طاعت نشان از پستان لغات و کتب شریف و کتب نوشته اند از
رسیدن ایشان خسار در آن کوتاهی بود و اما مکتوبات بر هر کس است و از نور کتب
تعلیم فزون تر نیست و در روز و شب نیامده اند از حدیث کل مقصود از حدیث
فهم آن نیز مکتوبات در هر دو آنکه بعضی از آن بلغات دیگر نوشته و مترجم
کرده در آن مکتوبات نوشته و در هر یک از ایشان تراجمه کتابه از آن مکتوبات
و ناموس فقه و چون بواسطه بعضی مکتوبات در کاه کتب استنباط و مکتوبات
و چنان رسیده بود که راقم خود در کاه سینه استفاده همسایه مکتوبات
زبان می که ز فهارش می که خود شنیده سپهر دانش و انصاف کرده از به فضل و کمال
حاضر و آنکه تلفظ المصنف معجم معجم الکلی علوم و المسبب من افضل المصنفین
و اهل المعتبرین شیخ الاسلام و المسدین بهاء الملیه و الدین محمد العالی اعلی الله
شرفه و در فرسند الفقه و الفقه که ز نموده و از حدیثی فخر آن سپهر جویا نشود

و کلام و با سایر طبع فاینش طراوت پذیرفته بعد از استیذان رسیدن بواجب
آن محبت بود که با طلب و انصاف دست چندین کلمه بیان در هم آورده است
بر هر کس که تاب ابر بر هر دو است که جمع و با لیسان با حقی الفضا و بسط متادار و کفایت
و اظهار متادار استنباط احکام و مسایل و اسکشاف لغات و محاسن بر وجهی که مطوع
طبیعی و صفا و کبار که بخود بنده است تجریم و تجاربها انوار است از شریفی که فضل آن
قبلا اجرا است و از غایت اعتبار بر طریف حقایق داشته است بر تفاسیر و تالیفات
که شش و باقیه انوار و کتب و اعتبار بر آن نوشته و از نهایت حسن الفضا
و لطف و کمال و در این ارباب حسی و معجزات نقش قبول و استیذان بر الواجبات
وضع و شریف نگاشته ما نور شده و چون رفته بود و است که انوار آن سپهر
جویا بر توکت و سلطنت و اقبال بود با وجود کفایت بصاحت و عدم استطاعت
مختصلا کفایت از العالی اعلی الله که تا نیز در آن نموده بر ترجمه کتب است
موسوم ساخت و چون بر تالیفات و کتب است و هر یک از مقتضای آن است بهای
المیاب که کوه بر بیان سفین است کتب را در نوشته و در طرقتان تر کفایت است
نه صد امینت که بر عادت دیگر ترجمه می توان که چون عبارت از مقتضای آن بود در ترتیب
فهرات و تقدیم و تا بر کلمات معجزه بر و محاسن باشد و هر جا مقام اقتضای
کلام نماید و در هر جا کتب استنباط یا کلام رفته باشد تقریبا لافهام در مقام بسط آن
در آید و هر جا ذکر استنباط در این اوضاع نظایر آنست که نماید توضیحی لافهام مقبول
بیکران واقع شود و اگر مترجم را در این کلام مخمور و هر که ذکر آن ضابطه
بیشتر بعضی کتب اقدام نماید و با جمله ترجمه ترتیبی در کتب است و ترجمه نموده شود
در ترجمه شیخ التالیفات تالیفات توقع از ارباب طبع سلیم است که بقیه نقل المأمور
معه و در این ضمن بر دل آن پوشیده تعلیم غفوره در اصلاح آن نوشته و الموفق

۶۲

و نه الاستغفار التوسيم **جواب اول** روایت کرده است جامع مذکور کتاب لازمال
بها فاضل مشرف الیه علیها قبل الایام و الله هور از است در زکوار و بر حال بقدر اذ
فقد ربنا و علم لور از شیخ حسین بن عبدالقادر الهی رثا الهی که در شریعت کجایت
مردان که از اجار اسماء المومنین و محلی طلب با حارس مدان فرمعت برنا بوده
برسد و در انقبض فوی مندرجین فقه و حدیث مهارت تمام داشته اند و بجز در
و کتاب از انرا طبع اندکشن بر صغیر و زکار و ابرو سار است و حدت مدید در امور
وین اکا بر و انما فراسا از ارج بوده و بر و بر استعدال شیخ الاسلام ان دیر
باضا و حدیث شرح و حل عقده امور غیره آن مالک بر امر از شیخ بر لوط و در فرقی بوده
بطریق سماع از کتوم الثلث و در شهر جرب البرج است و منزل مکرالین در
شهر محض رضی عنده فر السیماست از کارنا و انما و قیافه از غمیه تا نا
و نرف جا و ان شیخ زین المذکرین العالیه از است بر عمار و نیز و انما فاضل
ساقین است و مصنف چندین کتاب و رسالشی شرح شرایع الاحکام و در غیر حدیث
مجلد ستم اختتام یافته و شرح لمود و غیره از غایت مناسبت و شیخ علم کتب شهر
بر ازمشته و شرح الفیه و غیره و چند کتاب معتبر دیگر و چون بعد از شیخ علی الاکابر
مذکور است و عبرت شما دست فایز شده و علم در لغت و غیره بقره از و بتمید
تا نمیکند لولک شش و رانصد و یازده اتفاق افتاده و دست مذکور که در خطبیه
بعثت شیخ واق شده است تاریخ لغت و لغت و شیخ از شیخ عالم کمال شیخ
جال الیوم از هم بفر قانون که بعد لوطه مزج است و نهایت تجر در علوم دین داشته
از شیخ علی بن عبدالقادر از فقها زمانه حاضره بلکه سواد و ثمانه نیز کسر در وقت
طبع و کثرت فضل با و سببه و چنانچه در سنیف شرح قواعد الاحکام و رساله غیره
و بعضی تعقیبات دیگر و انما بر بنو و در زحمت معراج در احوال کلمه یقین و بتیقین توابع

تغییر

مشرف بر مذکور است و معتمدین صلوات الله علیهم اجمعین بفرموده است بعضی از ما
فما یغیر که از غنا و با جهالت نسبت احاد است و از شیخ ابی بکر بن داود اندک شیخ
آن او را میداند و مقدر است و شیخ رحمت اوست شکر الله علیه و اجزل فر العبدین
قدرة الرشیخ صالح از شیخ جان مال الخیر بر که ارادت بر متور عین و زنا و عسر تو بود
از شیخ حال الدین احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن فرقه و جید و علم و طبعه اما میریست اقوال
فما و در کتب معتبره منقول شده از شیخ زین الدین علی بن یحیی که کسر آمد انقیاد
زمان خود بوده از شیخ الکلی الکلی شیخ عین فر کما که لوط فو بر بنده دست
که با لوم آهینش بنم جاد اول معقد و انما در کتب جبر و دست م باضا و این جامعه
ش مر و قیافه است بقره از اسم او شیخ شریف می کنند و چون نسبت نموده است و
مصنف در ریاضات لوطه با و میرسد جادین کتاب و در دیگر مصنفات
خود بقره از و شیخ می کنند و کتاب ذکر و در شرح قواعد الاحکام و رساله
و نغید و چند کتاب دیگر از جمله مولفات اوست از حدیث علم زمان قول طیب
الدین هم در از که با نهایت تجر در علوم فوون حکمت و کلام و علوم منقول از شیخ
مجا کت شرح اشارات و شرح معانی و چند کتاب دیگر از مصنفات او در معقول است
مطبع الفار عمار فی اعتبار است ربط تمام معطال بلسقه و حدیث نیز داشته اند و بر
کتاب قواعد الاحکام م حاشیه ترتیب داده که بخوبی فطیبه موسوم است و در تاریخ
و در از هجرت ایام علم شریعتش انقطاع یافته از حدیث زمان و حدیثه هضد سر
عالیشان جامع فوون العلم با کستغاب الکلی شیخ حال الدین بن مطهر الحقی
که چون مثل کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الایمان و مشتمل المطلب و مختلف
الشیه و تذکره العقیما و غیره الاحکام و چندین کتاب معتبره دیگر در فن منقول
و منقول ثواب بر بر بنو فضل و غیر خود او و کثرت تعقیباتش بقره بر رسیده که

و در این راه روزی ایام غریبش هر اوست بصفتش که در قلم ما با آنچه کجا شکر خیر است
فضل و عفو و انصاف است با صریح و سبک و مرفوعه و لا و شکرنا بر آنچه خود در
عقد هر سال ایراد کرده است بهت و نام مبارک رمضان ششصد و پنجاه و شش هزار
انفاق افتاده و در دانش تبهت و یک رقم کرامت مقدس است و شش از سلطنت
اعظم الحقیق و دستور فایده و المکتبین خود را نیز در کتب و کتب و کتب است او را
در هر یک از فنون علم و کمال و کثرت بصفتش که اگر قلم بیان در مقام کبر
آن در آید مورد اعتراف و مصلحت او بنا بر آنچه آمده تا بیخ ذکر کرده اند از توابع دار
المؤمنین قریب است و مولدش در طریقی انفا و خارج از دهم شهر جماد الاول
و مستبر و حنانه که در شهر رور در روستای قراقرز است و بنا بر آنچه شهر صفح
و اربعین و ستمه از صفح اشکات فارغ شده در روز شنبه هجدهم شهر جماد الاول
سینه و غیره است و استاد در صدمه ختن در راه نموده و بعد از ظهر عشاء ده بیخ
مردان از مجلس زدگان تا بیخ روز دوشنبه هجدهم شهریور کرامت است و سبب
و سخنان از اسلام بعد از این در آن اشکات نموده و فرستاد در مقام فرستاد
در چهار مضامین عار قدیم الف الف صلوات و الف الف سلام و الف
و از غایب یافت و اگر در وقت حضرت در روز و روز کاظم علیه السلام بود و با
ظاهر شد که بکثر ترتیب داده بود و کتاب بر آن نوشته معنون آن کتب است
بته و ترتیب داده بود و بر آن سعادت فایز شده و چه حساب کرده تا بیخ
نویسند و افق تاریخ آن سعادت بود و در کتب التوفیق و المغفرة از اول الذکر که آن
قبلا در هر مجلس کتب و کتب و کتب که رسید فضل الله و در هر حال سعادت
مکاشفات سعید بن سید و از کتب از شیخ الطائفة و امام شریع و جامع کتب
حسن الطوی که چون کمال و در مراتب فضل و کمال به نسبت است که هر گاه شیخ گویند

اشکال

اشکال بهر آنکه غیر ذات کامله تلقی کرد از نفس بعد از آنکه المطلق صیغه اول الفرد
الکامل عام در مصنفات خود قیاد از شیخ مطلق میکنند و گفته خود را در قفا و در احوال
اعلیه قیاد و در احوال او برسانند و هیچ کتاب تالیف حدیث و بصفتش کتاب
نمایه الاحکام و مربوطه و خلاف و چند کتاب دیگر از سوانج هر ایت اوست که در کتب
در ماه مبارک رمضان سیصد و پنجاه و شش از اوست که بهت و در شریعت و دوم
علم کرامت سینه چهار صد و شصت از دروینا و صحت نموده در بخش اشراف مد فوالت
رحم الله علیه از است و آن حضرت شیخ اعلم اهل عصر از علمای المهدی که تغییر از اسم
بر غایت شیخ سعید می شود و سبب شهرت را و بعد در کتاب مصابیح القلوب بر بنویس
ذکر است که در هر یک از شیخ از مواضع اصعب آمده تا به تحصیل علوم مشغول بود
روز در مجلس درس قاضی عبد الجبار مؤخر حاضر شده در مصنفات عمارت گرفت
و بعد از لحظه که قاضی از فاده فارغ شده اجازه سوال خواسته رسید که این خبر که شیخ
تعلیم کنند که هر کس مولانا فقیه ملامت است که بنمورد روز در غایت که با شیخ تراکم
باشد اندک فایده گفت لابد بهر صحیح است و علم را در کتابها خود نقل کرده اند شیخ
گفت پس خدای و خود مینماید است فخر گفت این خبر و تربیت و خلافت با بکر بود
و مردم عاقل بود اسطر و است ترک در است گفته شیخ گفت چه میگویند در بجز با
چون که درین و سبک سبک گفت قاضی شیخ گفت در حق اصحاب عمل چه میگویند
بنام این قول که فرموده باشند فایده گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت با القاضی
حرب در است و هر توبه روایت و خود در سوال اول فرمودند که مردم عاقل
در است را بر روایت از دست ندهند فایده در جواب فرموده بهر شهر از دست
و بعد از در شمار بر آورده از نام و شیخ است فواید شیخ گفت چهرین هر آنکه
ای فایده بر تو است و است شیخ را گرفته بر صاحب حرفت ندان گفت اندک لعین

چهارم

علیه از فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای هر چه بدست از احادیث و جمیع
بشنده است مع تان در امر و بدین خود بر او نیکو و خوش می نماید عذر از هر چیز است
و بزرگ رو قیامت او را یافته و عالم پیشروم ظاهر است که مراد حفظ حدیث
درین مقام از بزرگان و در خاطر گرفتن است چنانچه در حدیث سلف در میان ارباب
احادیث داب بوده بجز هر که اگر کسی حدیثی روایت می کرده که از بزرگ شسته و از روی
گوشته و کتابش را نموده روایت او را در معرض است بجا ریند بشتاد و جعلی اعتبار
نیست است از کوفته اند که گوشته و کتابش در میان احادیث بود از حد رسالت از جهت
اجرات شده و بشته از آن بر او ظاهر بقی نقیض بر او راق و در خاطر بوده است
و مستور بود که در حفظ کتب و می حفظ حدیثی نیز از آن در اصل تلف شدن خواه
بنوان از بزرگان چنانچه رسم آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتابت
یقین کردن از روی کتاب و نوشتن چنانچه در بعضی از زمان است و بعضی گفته اند
که مراد حفظ حدیث فرا گرفتن است بجا از وجهی شش گانه که اول حدیث ذکر کرده اند
و معتقد است یعنی سه چیز است و قرات بر دو معنی و اول قرات بر او با زود و مضام
و کتابت **ترجمه کوه** بیان این جهات است که در پیش رو را در اشیا خود نیفر که است
حدیث با و میرشد و از روی است می کند و فرا میگیرد و میسباید فرا گرفتن او بر یک از
شش وجهی تا حدیث مذکور شود از روی روایت کرد و نقل او را اعتبار نمود اند نمود
اول شنیدن از زبان شیخ بر روی که شیخ خواند و او شنود دوم خواندن بر شیخ
که او خواند و شیخ شنود و انکی رنگد سیم شنیدن در حالت خواندن نیز بر روی
که دیگر بر شیخ خواند و شیخ شنیدنی نماید و در حاشیه کتب شنیده بجز چهارم باشد
شیخ و آن این است که شیخ بر او گوید که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب
و فلان کتاب را از من نقل کن به آنکه تمام حدیث یا کتاب را بر او خواند یا از شنود

بج

چون از آن است که شیخ کتاب شیخ کرده خود را با و در او شاست کند که آنچه در کتاب
از من نقل کن ششم کتاب شیخ و آن اجانه که بخت بخت شیخ بخط خود بر او نویسد که فلان حدیث
یا فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن یا فلان حدیث را از من
و علم حدیث خود او را با بزرگ شسته اند و بیشتر در معرض است و در وقت دور آورده
چنانچه اتفاق کرده اند بر آنکه شیخ که بر او حدیث نقل شده بخت است و بعد از آن دوم
و سیم هر که بر اعتبار آن نرفته اند اما اکثر شیخ دانسته اند و بعضی از آن جمله کرده
و بعضی خلاف کرده اند و بعضی در اعتبار رسیده و دیگر خلاف میان چهار است
و اکثر معتقد بخت دانسته اند پس بعضی حدیث را در مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی
از وجه مذکور نقل کرده اند اما بر وجه اول بحدیث جمیع حدیث و در زمانه و فالت بحدیث
اکثر و بر وجه دیگر بحدیث جمیع بر آن وجه است که در آن حدیث نیز از جمله حدیث
بعذر و در آن حدیث لفظی در این حدیث غیر خود که بر است صاف بحدیث است
آنست که بعضی از آن تمام بحدیث غیر کسی که حفظ کند بر یک از مذکور از جهت
اشفاق است فرقی بحدیث در قفسه آن که می و لکن بحدیث علی ما هدییم معین بحدیث که در حدیث
بعضی از حدیث نیز بر یک یا آورده بحدیث عزت را از جهت بر او شکر شایسته بر او کرده است
در آن زمان بود که بعضی از حدیث بر او بر بعضی حدیث و بعضی از او فرموده اند که اذ انکالوا
من الناس است و برین تقدیر فرموده اند بود که بعضی از حدیث است یا بشیخ که حفظ
و فریاد از امت احادیث هر از جهت بر یکدیگر سلام جمیع نباشند چه ایشان را
تا بخت آن حدیث که از ایشان اخذ حدیث نمایند اگر کسی حدیثی از این لازم می آید که
شیخ که از حدیث اخذ حدیث و اگر فرقی شده بود بر او روید که بر آن صادق غرض آنکه
از امت فریاد شود و جویش است که حکم آن حدیث بر طریق اول معلوم میشود
هرگاه حدیثی از امت فریاد شود و حفظ آن اینست که اول بحدیث بر حفظ حدیث

استخوان
اذا کالوا علی الناس ارباب
کرده اند که بعضی

قرنهاها کما سماه
بجریان نظام

حفظ الفاظ حدیث عاید مشرب چند معرفت بفرمان مسل باشد و در زینت که مراد نام
عید السلام نیز این باشد چرا که بنا بر حفظ قرآن بجا است و معرفت ثواب هر چند معرفت
بشعیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز بجا است و قابل ثواب است اگر عالم بخیر آن
بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت عمر بن خطاب را در نقل حدیث عاکران
با یک عالم بود حدیث میخواند و با شد چنانچه فرموده اند و حیم الله امر لیسع مقال الخ و اما
فربت جامل فقه لیس بقیته و رب جامل فقه الخ هو افقه منه یعنی حضرت زینت
رحمت کند اگر کسی که کلام او گوش کند و او بگوید که در ظاهر و باطن که شنیده باشد
با تفسیر نظر و تبیین علی غرض نماید چه بسیار بجز غرض از فراگرفتن حفظ حدیث این
باشد که عالم ترا خود برساند و از او استفاده بفرمان کند از سلسله که او از آن
حدیث استنباط نماید مشغول گردد و بسبب هر که حفظ کند حدیث با او عالم بخیر آن
باشد تا علی این باشد که در موعظ حدیث حدیث میگوید که در آیه که خواهد
بود که روز قیامت در زمره فقهار و عا مشور کرده و حدیث مشور که کن شقیه
یعنی خصوصیت نیز مصداق این معنی است چرا که حدیث مذکور این است که هر کس
شباهت بود به تهر و ارا قوال و افکاس بر این ازان قوم خواهد بود و در زمره
ایشان مشور خواهد گشت و حفظ حدیث مصطفی مشور و از آن فقها و حدیث کور
وقت استلال و سبیل و ارا موعظ و بقیه آن کس بر حودت پس که با شنیدن
درین امرش رکعت نایب باشد حدیث خواهد بود و بالین و بقیه حدیث مذکور
از این است خواهد بود و در زمره ایشان مشور خواهد گشت اما اگر کسی حدیث را
فرا گیرد و حفظ نماید با حفظ عبارت نماید آیا او را حافظ گویند و لو آری که
با و عاید هر توان شد یا نه ظاهر حدیث را حدیث میخواند که توان گفت
عاید نیز بجا است حدیث و خواه بده دیگر سبب که ترجمه قرآن را بجز هیچ قرآن

قرنه

نراند و ازین جهت است که مست از امره و طبع طهارت داشته اند و بجز کرده اند
که پیغمبر مشرک آن کند و اگر نذر توست قرآن کرده باشد گفت آنکه بخواند آن بجه
قرآن از جمله و فایز بر خیزد و بفرموده قرآن از قرآن دانسته اند و استلال
کرده اند این آیه که بر آن هذا لقی العصف الا و علی بر منوجه که در این آیه است
یعنی نذر بر سر که قرآن در کتب با هر که بر این سبب باقی نمانده است و طهارت
که آنجا این عبارت و الفی طمیت بلکه با این لغت نیست و در آیه اطلاق قرآن
بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هر گاه با هم نیز اطلاق قرآن صحیح باشد و نیز
قیاس ترجمه حدیث توان گفت و این استلال ضعیف است **مترجم** گوید بویست
اگر چه اکثر اوقات در قرآن است اما دولت ندارد و بر این که قرآن با وصف قرآنی در
کتابها مذکور باشد چه حرفی از بود که از دور توانست از موعظ و احکام و اخبار
اینجا باشد و اطلاق قرآن بر آن شوال که در این که همانا بخیر کرده اند که حدیث با
بالمعنی نماید بجز این را و اگر چه بقیه دیگر معنی کنند دولت ندارد و بر این
معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه طبع سلیم است در آن **بیشتر** مذکور
شده که ظاهر این است که لفظ علی درین حدیث بمعنی لام اشغاف است و چون اهم است
چنین است مضاف ببعینه و در علم حدیث معترضه که کامی است هر گاه مضاف واقع شود
ظاهرش معلوم است بحسب ظاهر و از امت جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور
عاید خواهد شد بلکه هر که حفظ کند او را بشی را که جمیع فرق است اجاب از اهل سنت
و شیعیان شش و بیست و نه در راه و در میان جمیع باشند و از آن اشغاف
پایسته و این معنی حق ندارد و در حدیث حدیث است آن حدیث است و بطلانی
آید شده باشد مثل حدیث اصلوع اما بطلان بود که در نقل کرده اند و پیشتر
این است که حدیث نام صحیح و مقبول که اگر کسی آن را در آن بجا بجا آن بجا بجا آن

و غرض از آنست که در حدیث جعلت لی الارض مسجدا و قلوبها طهورا که در زبان مؤمنین
صوات اصد علیها برشته و در جهت آن اتفاق کرده اند و این حدیث که در مقام
شکر و اظهار نعم آنست میفرماید که که اندیشه شده است از برای فرود آمدن روز زمین
مسجد و ظاهر آنست که در آن سجده میکرده و بنام خدا که ظهور برین خاک و پاک کننده پاک
سازیم آن آنچه پاک کننده بهر مثل ششی نیز و طمأنینه و کف و لغزش و طمأنینه
آن که هر کس شش شود با طهارت با یکدیگر بریم آن در وقت اراده نماز چون نماز
از استقامت است یعنی در آن وقت که در حدیث میفرماید جعلت لی الارض مسجدا و قلوبها طهورا
که در جهت آن اتفاق کرده اند و حاصل آنست که عوام میفرماید که عوام میفرماید که عوام
رضاع آنچه عوام است بعد از آنست که عوام است از غرض و قرابت یعنی در عوام است
برای سخن در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
زاده هر که در حدیث است عوام است هر یک که در حدیث است که در حدیث است
یعنی نسبت مذکور که سبب رضاع هر سبب که عوارض از شش خوردن و شش خوردن
بر و هر که در حدیث است و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
و اگر کسی در حدیث است که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
اعا نیز که در حدیث است و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
که در حدیث است با اهل سنت نقل کرده اند و شیخ فرماید که حدیث البهتان بالخیار
مالم یغترقا که ابو حنیفه نقل کرده با این حدیث که چون بجز و اقع شود هر یک
از بلایع بیشتر تا از هم جدا شده اند و شیار در اندک فرسخ هیچ چیز نماند که در آن
در بافت پس اگر تو اسبم که حکم مذکور است علی هر دو قسم حدیث بهر فایده است عوام نود یا است
برضا فقط هر جمعی را باید که در هر کوشش با بعضی است بهر جهت است و اشفاق را اسبم
جز باید گرفت از جهت است و اشفاق با بعضی از جهت است و اشفاق با لغوه که مراد از اشفاق

مرازش

که از نشن آن آید که هیچ است محتاج آن باشند از آن اشفاق باشد و اگر چه با اشفاق
حفظ کنند بهر جهت که هر یک که در حدیث است که عوام میفرماید که عوام میفرماید که عوام
آن است که جمیع امت آن محتاج باشند و از آن اشفاق میزند و بعضی آن
علم نمایند و این که بعضی از آن در غنا و بافت قطع الکی کردند و در شان آن میگویند
اگر گویند که با جهت که مراد از امت در حدیث یعنی مراد است بهر جهت که عوام را میباش
اشفاق دارد و آن محتاج از علم و ارباب جنتها مذکور که در وقت استقامت کنند
بکی بر مرتبه و بعضی عوام الناس که حقیقت معنی آن خوانند رسید خصوصا جمعی که زبان
عرب عارف نباشند از اشفاق آن بهره نخواهند داشت و آن محتاج نخواهند بود
پس بر تو چه تعلیم فایده تربیت باشد جواب گویم که در حدیث است و اشفاق اعم از است
که در واسطه نیز آنچه است عوام و مجتهدین با واسطه و بعضی عوام مذکور که در حدیث است
از اشفاق ندارد و آن محتاج نیستند اما از مسدود از حدیث است استخراج میکنند
اشفاق عوامی مانند و آن محتاجند پس بواسطه محتاج معقول باشند **بیشتر** حدیث که در حدیث
باشد بر چند حکم در ضمن حدیث مذکور که هر یک بدلیل بر بواسطه بر و هر که در حدیث
مقصود از آن بدون آنست که فهم نشود مثل حدیث لا استقام فی فصل او خیف
او حیاتی که بکون یا وضع مایه و در روایت شده است و بر تقدیر اول معنیش
آست که نسبت وقت و بر یکدیگر که فرض بعنوان شرط و ذکر و روایت و بر تقدیر
ثانی آنکه دادن و سندن تا که شرط و ذکر و ذکر بران واقع شود در هیچ ماده روا
ثبت و از جانب شیخ بخونان نشده مگر در ماده فصل یعنی تیره همان دار و آنچه
مندان بهر مثل تیره و غمزه و اشکال که بر نموده و کس که در حدیث و شرط کنند
که هر کدام زودتر خود را بپوشند در تیره و با هر کدام دورتر از آنند با هر یک
هر یک بنده تر باشد یا بیشتر طمأنینه و دیگر بر او تو اند که بسبق مذکور او را باشد

یا در بعضی که گنای از کم است کم نماند باشد مثل مشی و فعل یا جا و کعبه و کعبه
و اینست که ایضا کعبه و غیره نیز که در کعبه است و در کعبه و کعبه در کعبه و کعبه
سبقت که در سابق او را باشد گنای از آنکه در موا و دیگر مثل آن که در کعبه است که در کعبه
در و درین بر دیگر کعبه که در کعبه است او را چند از دیگر کعبه است که در کعبه است که در کعبه
بر و در و اینست که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
الاجازت هم میزند که در و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
برضا که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
و بعضی از این که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
الافرضی و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
فرموده است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
که چند نفر در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
من فرج غلیظه که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
و من کان فی حاجه لاجنه کان الله فی حاجته و من سئو علی لجنه سئو
علیه فی الدنيا والاخره و الله تعالی فی عیون العبد ما کان العبد فی عیون
که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
مومنه برده است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
میدان که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
در بر آوردن حاجت او و توجه نماید و هر کس که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
یا در و این از نظر غیر مستور داشته در مقام افت بر آن شود مستور و از حضرت
معین و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یار در دین و دوا و
او باشد مدام که او در دین و دوا و این برادر مومنه برده است که

یا در بعضی

چنانچه است فحاشات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را به نماز و غیره که در آن مثل آنکه
فرموده است که فحاشان فی حاجه لاجنه کان الله فی حاجته و با حضرت را در
کنند و شیخ حال الدین علیه السلام در کتاب نهجته اصول از حضرت است
نسخ کرده با همفرازی در کعبه است و هر یک از فحاشات آن است که در کعبه است
چنانچه اگر چه در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
مذکور است که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
یک روایت مذکور است که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
اگر چه از آنجا که از علماء فقه در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
قیاضی است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
چندان در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
و موافق شد و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
ثابت شود و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
اگر چه از آنجا که از علماء در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
فلو لا نفر من کل فرقه الا لیخبرنا الله انما کان بر مطلب مذکور ذکر کرده اند
میت **حجرت** که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
آنست که در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
چنانچه کثرت هر حاجت از ایشان در آن کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
اتفاق ایشان بر دین و کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
در جمیع مراتب با بعضی مراتب آن کثرت نرسد و این قسم را در اصطلاح ارباب
حجرت جزو اهدی نامند و حدیث متواتر جمیع حاجت دانسته اند و علامه
آنرا اوجیب دانسته و درین مضمون مذکور است و جزو اهدی است که در کعبه است

متواتر

و اما بدان آن تا بمصوم عادل باشند اگر چه مضمون آنرا حجت دانسته اند و بمضمون آن
عذر کرده تا چون بعضی مثل سید مرتضی و جمیع دیگران کرده اند که حدیث
ما معتبر است تا حجت نیست و بان عذر آنرا که در حجت است بر لیل شده است و از حدیث
و لایلی که بر آن ایراد کرده اند این آیه که است و اما کماکان المؤمنین ان یفرقوا
کافرا فلو لا لغفر من کل فرقة نطایفة منهم لیتفقوا فی الدین و لیتذوقوا
قوم هم اذا حججوا الیهم غیر مؤمنین نرا که حدیثی تحصیل عدم و طلب عدم
دین در نظام کاره که در سید محاسن و سبب بقای حیات ایشان باشد مطلقه از
چون که در آن هر فرقه غیر مسلم شمر و یقینا بقصد لیس کرده اند که کسک بطلب شده
تا بر سر هم آورند و خود را از خط و غضب لیس کردن که در سیر ایشان هرگز
که باز آینه از آن کتاب مشهور و مشهور است حرمانت یا روایت که حدیثی بر آن
گفته اند و در حدیثی که در هر آن هر قوم این قیام پیدا و تحصیل علوم و طلب عدم
مشغول باشند تا بر سر و هم آورند تا نرا که در خط و غضب لیس کردن هر قوم
نمانند با لقا آنچه آمده اند بایشان علی اختلاف المعتبرین بر جزوه که اگر چه در
حجت رایش بر سر سندان که در هر آن هر فرقه آنچه در فرقه دیگر گفته اند هر قوم خود
فایده مذکور که انداز و تقوی ایشان است بر وجهی که با نرا آن از آن کتاب مشهور
و فعلی حرمانت هر آن مرتبه شود از آن ظهور کفر یا رسید و آیه دلالت دارد
بر آنکه بظهور بر سر سندان جزوه و حجت معتبر باشد و اشکال این چند دلیل دیگر ذکر کرده
و باین حدیث است لال کرده اند و از اول لیل نه است و حال آنکه آن نیز بر خطی که
دلالت داشته و در حدیثی که بر آن است صحت و ام ظاهریه این است اگر چه
حجت نباشد و بان عذر آنرا که در هر آن علم است از آن اشفاق کفر بر او و بان
حجت است کفر آنچه در حدیث و حال آنکه با هر حدیث دلالت دارد بر ثبوت حجت ایشان

و یقین

و محقق اشفاق است از آن بویضا که فرموده چون از ادوات علوم است کتب ظاهر
دلالت بر علوم دارد و نیز هر کس حفظ کند از جهت اشفاق است پس حدیث از ادوات حجت
الدیانتان باشد خواه شریک باشد در حفظ آن یا هم که عدد الدینان بحدیث تو ترسد
و خواه منفرد باشد در آن ثواب مذکور را در بر یا پس خط باشد که حدیث را در دست
آن مشرفه غیر مرتوانه بود که حجت الیه و مشفق بر است نباشد و حدیثی که حجت نباشد
در عقاید است یا حجت الیه است و مشفق بایشان نیست پس خبر واحد حجت باشد
اگر کویند بنا برین لازم می آید که بفرقی و مجهول حال غیر کس که عادل بودن و فاسق بودن
او معلوم نباشد نیز حجت نیست هر چه از ادوات علوم است مثل این که
است و کس از عاقلان قابل نشده است جوایز است که عام شامل هر فردی باشد
که دلیل بر دلالت بر فراج بودن آن فرد کند و این دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه
جزای حق و مجهول است حجت را نیست و در باب فاسق آیه که یکسان است
فاسق دنیا فبیتوا الیوم اگر باید فاسق نیز و شایسته نیز و هر آنرا از بر او
بر قول او اعتقاد نکند و طلب به و یقین کند از او در مادی مجهول ایستاده و فرج
و لا نفقتا الیسرک بر علم یوزن یا مروءت و مکتب بر جزیره کتیا بر آن علم
بویضد قی و کذب را و در آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول حال از عموم
حدیث بیرون باشد و غیر اینان بنا بر علم عموم و جنس نهائیس از آن کتب که حجت
مضی است در آنکه حجت است بمان در حال لغو و در هر مرتبه هر تو آنکه حجت است
و اشفاق حجتی که سبق ذکر یافت اعم باشد از حجت است و اشفاق بالفعل از حجت است
بالقوة حدیثی که شخص واحد حفظ میکند که در حدیثی که خبر واحد است حجت الیه نیست
اما مرتوانه بود چه از آن است که حجت الیه شود و آن وقت نیست که معتبر شود
و این اعتبار که چه حجت است اما ضعف صغوف دلیل شود چرا که است لال نظر

و علم از دستش سر علم با این که مذکور شد و آینه که آینه است و اینست که من بعد از این
بعضی بر غیر مذکور است چه جمله من حکام می نطق است که برتر که آنکه در کوزه برست
و خوف آنکه میگذارد از ارباب علم اند و وصف اشعار بر طبعیت دارد و غیره از آنکه
بر آنکه علم ایشان باعث برترش و خوف ایشان است و ظاهر است که علم خوف و برترش
آنکه بر آن مرتبت بر علم بین و اخفت و علم حد ایشان است بلکه غیر آن از علوم
در علم علی عینکند و در باب زبانان بعضی همکوشی داشته اند و چند زبان بود و اس
شیطان میکند چنانکه خد ظلال در بعضی از مملو ملامت بود که کسیر بود از بعضی که
اشعار برین هم کرده فرموده اند **نظم** علم بر سر برقی است و قالک ناز و کیفیست
ز بهای علم بود غیر علم غیر با غیر عینش بر لبش غیر که دولت نماند و از غنای بار
سنگ است و شیطان شیطانی ندارد این علوم و این جنایات صورت و فتنه شیطان بود
بر آن جز تو بغیر علم عشق در دل نماند سنگ است شیطان میدهر و لعل در دل از فتنه
شیطان بشوی اگر در رس در عشق کوی چه تو بچند از حکمت یونانیان حکمت
اینها بنام بران اول مؤثر کن زانوار علی چیزها شکر کسیرس بود علی که ترا گویند
که غرت همز هفت روز و روز و دین که در یقین تو درین یک هفته مشغول کدام
علم خواهی بود ای کون نام فلسفه یا کویا طبع نجوم هندسه یا علی با اعداد و نجوم با فو
دنا و دانش آن هر دو است و در هر دو شش یک وقت از هر دو طرف ایما القوم
الذی فی المکره کما حصله و در هر دو کلمه که ان کان فرغی العیب کما کم
فانتیة الافرنجیب ساقی یک جود از هر دو کرم بر با بر نیز از جام قدم
تا کند شق برده بنادارای هم چشم بر بندیدارای **چهارم** در روایت کرده است
سندی که معتقد است شیخ صدوقی هم برین باب بود و غیر ازین بن احمد که کتبی با ابو
عبد الله بود و از پدر خود احمد بن ادریس الاثر را نقل کرده از او این نقل و از

که گویند

که گویند است و چون بعد از او در وصف سخن بر قدر و دو تم نقل کرده است بود است و تو که او
در اینجای بوده است و برتر است تا باقی و قرب صد جمله کتاب از آن فضل او که است ظاهر
پرسشیده و اگر چه اکثر علماء رجال ضعف نیستند بواسطه آنکه اکثر از صفها و اینست
اما اینها را در اوله بولوشش با رجحان داده و شیخ حال المدینه مطهر علی الحمد در حدیث
رجال صحیح گوید و عند مران را و اینست مقبول از هر چه بنام موسی بن ابراهیم البصری نقل کرده
که کسیر با کسیر است و اگر چه جمله کتاب با وسنت یافت است اما علماء رجال و ضعف
و عدم قبول روایتش نهایت غلو دارند نه تیش رجحان در اثنای این حدیث صحیح
که هر که در مقام ثنات حکم نرسان نباشند یا استجاب علم را خواهند ثابت کنند
نحوه شد که کوشش نمایند و اگر در پیش ضعف بنام چه کسیر در حدیث سر و کیم درین کتب
خواهد آمد و مصنف دام غلو در اینجا چنانکه کتب برایشان فرود آمد از آن خواهیست اند
از بعضیست مذکور در بعضی این حدیث خد نبی طراه نیاید و هم چنین در بعضی حدیث
آیند ماکر در سند آن بعضی را و این حدیث بنظر رسد از هر چه بنام آن که از شایر
راویان حدیث است و مصنف چند جمله کتاب و اگر چه بعضی علماء رجال و ضعف
داستانه و حکم بعضی را در پیش کرده اما شیخ محمد علی الحمد در کتاب خود
تو بخش کرده است و شیخ طوسی هم نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام
در حق او حد کرده اند و اظهار رضای خود را فرموده اند و عبارت در دعای امام
علیه السلام است که در بعضی حدیث بخلافی عند ما خالفنی و مخالفانی غیر من
ما ضلوا از و هجرت فرما خیرم از و برتر که او هر که در مقام مخالفت فرود برتر که او
فرود نیاید از هر چه بنام عین برتر که از او این نقل امام جعفر صادق است از امام
کتبی مطلق امام جعفر هم برین تصادق علی سلم از آن بزرگوار و جدا عالمیست از خود
از ابراهیم بن یونس و امام القاسم بن یونس و ابی بن سلام المدینه و علیهم السلام



آن حضرت فرموده نه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من عرف الله وعظمت
 صفاته من الكلام وطمع من الطعام وعنا نفسه من القيام والقيام
 ناولها باننا وامتنا نيا رسول الله هولا اوليا الله قال اوليا الله
 سكتوا فكان سكتهم فكلوا فكان كلامهم ذكرنا ونظرنا فكانت
 نظرم عنهم ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيمهم بين الناس
 بر كرتل كالاجال الخ قد كتبت عليهم لوستقره ارواحهم في اجسادهم
 خوفا من العذاب وسوقا الى المتوالب **شرح** كلام مجتهد در منزهات
 ويكثيره وادبها **تأمله** ونبش **اول** خلدن معنون بدشت چون
 كه حضرت مودت بمنزل صلوات الله عليه فرموده انك كه كرسى شريف حضرت
 عنت را خيانتى شستى شستى اوست ودر بنده عظمت و بزرگى او را پاد آورده و باز
 ميبايد در آن روز از من كفتى و شك خود را از خود درون طعام و تنبيه ياد
 نفس خود را بر وزه و دشمن در روز و نماز كردن در شب حاضران حاضران مجلس
 كه خنده خدا با تو برادران و مادران ما از رسول خدا اين صحبت اوليا خداند
 حضرت فرمودند كه بزرگتر كه هرگاه اوليا الله خدمتش بر كشته نما مخر ايشان
 فكر خداست و چون سخن در مرادى كلام ايشان ذكر خدا و چون منظر بزرگى
 نظرايشان بجهت عزت است كه آن است بزرگتر از ما خدا مستوعات الهى و تجر
 بنطق در آينه نطق ايشان محض حكمت و بيان مصالح مردم در مشايخ مودت
 تا ازان اشغال بيب و بچشم براه در مرادى رفتار ايشان در ميان مردم
 مستقر حصول خير و بركت است اگر نگرند ايشان از اجل ممتد كه تا آن زمان بفرود
 ايشان ذكر خدا نماند ان ابدان مبرا است بود هر آينه چو قرآن گرفت روها
 ايشان در بدنها از غايت ترس عذاب الهى و توفى ثواب بزرگتر **نوشته دوم**

مفروضه

من عرف الله شيخ محمد بن عبد الله بن ابراهيم كتاب فتوحات مكروره كه معرفت تود ارباب
 تصديق عبارت از ادراك دوم است بعد از قبول از ادراك اول بغير هرگاه ادراك
 امر شده باشد بمراد حق ايام و دست اوزمان كنار است ان بران شسته چون باز
 بجا طرايه و بصيرت ادراك ديگر نيك بخار از مراتب بغير مرقع كه در روشن شده هان
 امر است كه مرتبه ديگر در معن ادراك در آمده است اين ادراك دوم را اهل تصديق **نوشته**
 مرتبه و از بنده است ارباب كشف و تحقيق و در مانت را هم با عرفان بگويند **نوشته**
 بركت كشف ارواح و نفس ناطقه انشا كه در كشته در منزهات شريفه بزرگتر
 بدن تقدم او در صفات و رحمت و اوست كه خلق الله اولا و اوج قبل خلق الاميدان
 با و بعد از ان عالم بغير خلق کرده و آفریده است حضرت عزت جل جلاله و نفس ناطقه
 انشا را قبل از خلق بدنها ايشان چه چهار مرتبه ادراك برجسته كشته است كه در ان
 بيمقربان از صفات عالم بجز او و صفات در عظمت بدن ادراك بغير مرقع الهى كه به
 مرتبه كسب و تحصيل از مبداء فيض ناطقه ايشان از حاصل بود و صفات آنه و فرجايه
 است بزرگتر كه اوليايى بان ناطق است خدا صلا كلام بجز انعام انك در مدت و عظمت
 كه اقرش ارواح و ان شته همه را جمع آورده در معرفت غيب در آورده و ذكر كيا بگوشتم
 كه اخلق آسمان و زمين هر دو را نما و فرسند و شامه بزبان بجز با فرديا آورده اند
 كه استر و غير ذلك تواند بود و ابرور و كاهل ايمان بمراد ايشان كه ايشان نوار انوقت
 علم برور و كاهل ناطق بود و ذمه اول تغفلت ازان بواصل العشق بلذات برنا
 در انماك در عظمت جهنميت چون ايشان بوسيله رحمت و برك لذات صفا
 و قطع تعلق بدين و علايق حيله و مقام بصفيه بطنه در آمده زكسب ازان از اينه
 صيغه زوده اند و بيزه سر خود را بجاى ابروف كشته پنا رسا و بصيرت اليقرب است
 مقصود راحت ده نموده اند هر آينه صواب معرفت و اهل عرفان نخواهند بود پس

بانت چنانچه صحتش در نظر آید و اذ القوا الذین افسوا لوالاهن
و اذ اخلوا الی سبیائهم فالوا انا معکم که در شان من فشان آنرا که بظاهر
دعا بر این میگرداند و در باطن کفر است بر تر بودن از ان شده بهر چون باشد
ملاقات میسازد ایان آورده ایم و چون بهش طین قوم خود که راه خود است
باین عمل کرده اند خلوت میکنند میگویند بر سر که ما از شما هم کفین لغز نه تا یکدیگر
با آنکه با فقره اول در عدم اقصا تا یکدیگر که چه چیز نمونمان آن آتر مان را که بکار
از صیبه بجز آنه ازت به احوال است این طین بر نفاق است این حاصل بوده و تر در
در عقیده باطل است این نه است نه که مقام اقصا تا یکدیگر به شیطین قوم است
بیز چون تو را این نرا بر آن است بود که بر آن وجه اظهار کند طین میباشند
که حال است این است و تر در آن نه است که رفیع آن محتاج بنا یکدیگر باشد بر میزها بر
گشته است و گفته است که حسن طین می طین در غیبت و نش طین طین در کمال
و بسط کلام با است در فقره اجزای عدم تحقیق ایمن در فقره اول این کفین طین
شده و اتم سکنت افکان سکنت تم فکر و کلمه افکان کلامم ذکر او
نظر افکان نظرم غیره و نظمو افکان نظرم حکم و مشوا افکان
مشیم بین تقاسیم که بیاید در سنت که سکوت است نه افکار گفته است با آنکه
ظاهرت که کفر نفس سکوت نیست بلکه در حقیقت سکوت و حال فاشتر محقق میشود
سپس میباید از قبیل اطلاق لازم بر طوم که عبارت از لازم گفتن طوم
خو است این نیز سکوت است لازم دارد فکر را و از ان جدا نیست و برین
قیاس است نظرات زاجرت گفتن و نطق است نه حکم تا میدان و در حال است
برکت است پس چه میگوید از امور مذکور نفس آنا نیست بلکه نظرات ان جهت
برکت تا آنچه خوب بنظر آید آن را بنویسد آنچه بنویسد در صیغه

میگوید

آن نوشته

آن نوشته و الا است تا به نیند نطق است ان منین حکمت است که عبارت از بیان مصالح
صن و و محاسبه و قوا بر و خواص است و در قمار است متصرف در اموال و احوال است
و بیاید در است که در هر یک فقره کلام است ان را در حال گفتن ذکر گفتن و در فقره و بر نطق
است نزار حال نطق گفتن با آنکه نطق و کلمه یک است و هر دو یک حال است
است با کلام است ان ازین دو حال بر ان نیست در خلوت ذکر است و در صیانت
مردم حکمت و مر تو را بود که در اذ نطق و در فقره این نیز منبر در است بر سخن کردن این
در هر باب باشد از رو حکمت و صیانت و زینت و نوا و احوال الی الاحوال الی
قد کتب علیهم لوستنقر اولیم قولیم ادم خوفا من العذاب و مشوا الی
التحاب آجال جمع است و بر این عبارت از و فقر است که بواسطه قطع زنده نا
هر یک از افراد است معتر شده در لوح محفوظ است تا آنکه تا اوقات نرسد بیرون
رفیق ازین سه امر تقابلیست و چون منقصر شود لفظ حال توقف نه چنانچه آید که یک
اذا اجاب اجابم لا ینسأخ و ینسأخه و لا ینسأخه معون بان اطلق است غیر است
الین از عذاب و عذاب آنکه عبارت از آنستند در عدم رضا بلکه خود را در
لغای است و توفیق است ان رحمت و ثواب غیر مشاهیر بهترین مرتبش خودی
در رضا و است و در باشت لغز و انشا با و بمرتابت که اگر معتر و ر بودن اجابت
است ان چنانچه مذکور شد سه راه مجز و هر آینه آرام عکوفت عیار و روح ان
در نفس اماران یکدیگر انما بعد است ترس خدای آنکه در هم گفته سیال و بر توفیق
ثواب در پر و از مر آنه و خود را بر روح و اقرار بر اقی القاب می رسانند و در
مقام است ره است چنانچه توفیق و به که عبارت از بر ابر بودن مقدار پر و است
چنانچه یک بر دیگر ز یاد داشته باشد بلکه چنانچه اعتراف نماید در داشته باشد
چنانچه در کلام بافت استقام امام محمد علیه السلام است ره بین معتر است لیست

عبد منون آلا و فی قلبه فلان فو حیضه و لوف و رجا و لو وزن هذالم ایز
علی هذا یسبح بیده من منیت کما کما در بند اول او و نور خدایت یکا یونیم
و دیگر نور امید و هر دو در مقدار برابر و هر آنکه در میزان ایمان در آنجا که ام
بر دیگر شی بر دو تا با هم سخن باطن حیون هر بن القاص و فی علی علم هر دیت که بر زبان
مبارک جا بر سر شده اند عجیب ما کما فی وصیته لهما ان قال لا یند خفیه
الله حیفته لوجسته بین الثقلین لعذابت و ارجی الله رجا لوجسته بیده
الثقلین لوجیه غیر خورش آینه تر خورش که در دست لقمان پیغمبر عینا و علیکم
این است که بفرزند خود گفت ای فرزند برتر من از پروردگار خود تر شدی که چنانچه با او
که اگر ترا و آبر بر من کور که عوازی که بگویم جز آنکه در عذاب او خدا نخواست
و امید در جنت او امید دار که کمان بر که اگر با کمان در معرفت او در آید
که بر ای کزبان من این کس از زبده خواهر شد بیاید است که مراد معرفت
و شناسایی قبل از عده بر صفات جفا و عیب است که عبارت از دانستن صفت
شود و بعد از آنکه بعد از مدتی و طاقت است و با پدید آمدن کینه و محبت ذات متبرک لکن
بلکه صفت او نیز است که با او در ادراک ما که متعین و انما بل کونت سببا
حسین از رسیدن مکنده در کس آن بگویم اعتراف از نه جبار تر است از ازین
نوع است و گفتند تا هر چه میگویم با عظمت نظام خدایه نام مدعی علی الاعتراف
التحی و السلام که در مقام اعتراف و انکس بر زبان پیغمبران جا بر سر شده اند ما عرفناک
حق معرفتک بیز نشناختیم ذات معنی ترا نمی شناختیم سرت نیز بجهت و کینه
آن رسیدیم و در صفت وارد است که آن الله تعالی احتجب عن العقول ایا احتجب
عن الآبصار و غیر بستر که بخت حضرت نبهانست از نظر و اش عقول هم چنانکه از زبده
نظیر نبهانست و چنانکه خورش همش به جمال او مکنه حیرت بریده عقل نیز بیکه حقیقت

باش

او غزل اول رسید

او غزل اول رسید پس اللغات غیا که در و لکلام هم که از غایت سهل و صفاست و نور رسید
بآن سینه چنانکه هر که در و لکلام هم که از غایت سهل و صفاست و نور رسید
که خاک لکها در در مان السیفان و نیز هر کمان مذکور را مصلحتی ان بعضی الظلم اتم است
محمد کدوب و خرا و عین صفات و غیره شمس چه باید این مرتبه بلند تر از است
که آن توان رسید و زلال این چشمه خترا از که بگفت ادراک بشر از آن شمس خبر
تواند کرد و بیکه نهایت آید ادراک ارباب دولت و تقویان میرسد از در است بینه
که با او بجهت دوست و دعوت بیکه نظیر عین و مکرده عین بوسینه کمان بر مان در ک
آن مرتبه نهایت مرتبه ادراک و در امتزاج یک تنه که گفته اند بیکه پیشتر توفیر
از در نهایت غایت خیر است انتیبت و محقق ربنا افضل الدین هر که شایسته ترین
مقام این را بر دارد که گفتیم همه مکتوب سن سر بایست حورشید جهان پر در دست
گفت غلظت زمان شوائب است از او هر آنچه دیده بایست پس صفات طریقه و صفا
که سنده ممانت با شامت و عیب آن دارد و در حقیقت فراخور مرتبه ادراک
و فهم اولت صفات و در قوس و در کاست چه مرتبه که با او مکنه و عرش ذوالکبر و غیره
از اوصاف باشد این صفات چنانکه که هم با عظمت نظام امام محمد باقر علیه السلام
اشترک آن دار که فرموده که کلاما بین حق با و با هم که فی دوقه جانیده منو مخلوق
مصنوع مثلکم و هو الیک و لعل التعلی الضعفا و یتوه ان الله تعالی تر با نبیین
فان ذلک کمالها و یتوه ان عدمها نقصان لمن لا یتصف بها و هلکن احوال
العقلا فیما تصفون الله به صفا صفا معنون کلام حقیقت نظام انکه هر یک از صفات
و کمال که بگویم تمیز آن کرده اند در نهایت وقت معترفانست بهترین صفات رسیدارند
مخالف نیست مثل شما که دست صفت او را آفریده و چون در حسن صنعت آن بر سر درو که
قیاس شود که در کمال او از نسبت که همان شما آن مصنف است و بسا باشد که موان

شکرش با یکدیگر از آن برون جوهر نماند ازین جوهر و سبک نماید از جایدوست
که معرفت کشف است با طاعت است آن برسد مستور اندر رسیده چه مرتبه دارد که هر مرتبه
و نظیر همین است سلطان الحقیق جوهر عزیز که برین طوطی علی الوعد و المصنوعه در بعضی حضرت
خود آورده است که چنانچه مراد است از آن است معرفت بشی که در چه او نام است
آن است که معرفت که هر چه او برسد مدوم می شود و در یکجا بحیثیت آن در مرتبه
روشنتر می شود و هر چند از آن برسد از آن کم تر شود و در هر از آن بقدر باقی میماند
انگیزش دیده باشند و احساس اثر آن کرده نظیر این در شرف حق شناس معرفت
که در بعضی تفصیل کشف شده و بعد از آن که در حدیث اولی و بر بنابر آن دانسته
و بهیچ عمل کرده اند که از پدران است دان خود این چنین کشیده ایم و این
دو نوع نیستند و درین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه معرفت که از دور دور
است هر چه می شود و یقین کند که معرفت که این اثر است و از آن برخواست
و این مرتبه در معرفت در حقیقت معرفت که دلیل و برهان اثبات و احسب
کرده باشند و در شرف هر ملکات و صفات مصنوعات علم بود و حاصل هر مرتبه
و ازین بهتر در شرف آتش مرتبه معرفت که احساس کردن آن کرده باشد و بر شرف
آن غیاظت را از پیش بر داشته باشد چه بعضی معرفت که تا کم نطق از آن مانع
بود و نموده باشند و نظیر این مرتبه در حدیث است که بر مرتبه معرفت از مومنین خالص
که اطمینان خاطر در شرف حق است از آن برسد باشد و بعلم العین نیز که است
که خالق کائنات و رفیع بخشش ارض و سموات چنانکه خود در توصیف خود فرماید که گفته
لنیر المسکوات فالارض و ازین بلند تر مرتبه معرفت که سبک و جوهر در باطنش
داده تمام معرفت باشد و فکرت کرده و نظیر این مرتبه در معرفت و در معرفت
ارباب شهود و وفات که بعین العین است هر چه معرفت حقیق کرده اند و از غایت

الذی آن وجه خود را در میان ندیده همه او در هر چه مکررند عین او میسر اند و نعم
باجر علی ان ایام **نظم** اما که در جام معرفت سرش رفته در رضوت دیده نیز که گواهی
چون در نظر نیست از غیر معرفت در هر چه نظر کنند حق بندارند و ازین مرتبه برتر
بلند تر نیست و ظاهر است که از معرفت که درین حدیث مذکور است غیر از آن بود که مرتبه
اول مراد است که اگر در ضمن تفصیل که تصور نیست بلکه مرتبه نیز مراد است چنانکه کلام
مولود معنوی است هر آنست **نظم** پامر سنده لایان چون بود با بر حوسب است
یا بکنیز بود و در میان حسین نیز مرتبه درین مقام گفته است حق را شهودان شرف
از در کتاب بخت بزود ما قیوم صواب در او معرفت بر این حکیم چون
جاد است در چراگاه دواب پس مرتبه سیم خواهد بود که اهل کعبین غیر از آن
بعلم العین می کنند و مرتبه چهارم که محققین عین العین می نامند **نظم** ای که درین حدیث
از صفات اولیا و سمات عارفین باشد بر زبان سخن چنان حضرت صید علی علیه السلام
جاری شده است سر آمد صفات که آن آن آن مقصود می باشند اول آن صفت
و سکونت که ارباب کعبین باب بخش در بسته اند و نصف دام نکلند است **نظم**
صفت صحت کن که از یک گفتند فرمودند از این صفت گفتند **نظم** صحت که هر که
دلست که کلید فرزند میگوید گفته اند **نظم** تعبیر مودن نفس است در عبادت بر هر که
بروزه و پشتن و بر تاب بودن شب که این از نماز شب است در عبادت و شرف
دار است و بعضی از جمله آن و صوفیان غایبان مکان برده اند که عارفان در آن
بجز مستقر اند و است از این ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بندگان
بلکه با عقیق باطل همان شده اند آن صفت نیست و آن مکلف هستند و این
اعتقاد محقق صفت است و کم راه است هر اگر سر از ارباب و مولود عارفان استغنی
از آن حاصل می شود و در عرض آن گفتند غیر او حضرت مرتبه مصطفی صفت

بن محمد بن علی المرتضی ابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و ادراک
صحبت امام موسی علیه السلام نیز کرده و آنچه در بعضی عبارات در بعضی نقل است آنست که شیخ
ابو جعفر طوسی در حکم حدیثش کرده و شیخ حال الدین فطرد در حدیث حدیثی که در
الاعتقاد عند شیخ ابوجعفر الطوسی نقل کرده از مسیّد بن عبد الله الزرقانی
که از اصحاب رجال است و در حدیثی که با او نسبت یافته از واصل بن سبیان که
از رجال حدیث است و او را شمس معلوم است از عبد الله بن عثمان بن نظیر گفته
گفته و جعل القدر بود و در غیره در مسعود در شیبه از خلفای عباس کرده
از اصحاب ماص و علی بن مصلح است و ادراک صحبت امام موسی علیه السلام نیز
نموده از امام نجفی مطلق صحیفین محمد بن الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند
صحبت ابی جعفر حدیثی عن ابی عبد الله السلام قال قال البقی علی الله علیه و آله
ما من صلوة یحضر وقتها الا نادى ملائکة بین الناس فی موالی
بینکم القادریة و قد عموها علی ظهورکم فاطمنوها و اصل بونکم شیخ کلام مجرب
نظام در حدیث آغاز و یک نایس آغاز منتهی بر و پیش **پیش اول** شنیدم از پدر
بزرگوار که آن سرور در وقت یک روز در عایقه از خود علیه السلام که گفت رسول
خدا صلوات الله علیه و آله فرموده اند که نباشد ناز که رسد وقت آن مگر آنکه
گفته علی در برابر مردم میفرمود که وقت یک ناز ناز میگذرد که بعد از صبح
و پیش از این و شام و عقیقه است و جعلی شود علی از ممالک آسمان در برابر مردم
که جایزه تکلیف در آمده اند اندکند که ای مؤمنان برین بیزاری سینه بشمار که
نواظر از کتاب ماص و درت با موزنا شایسته بر لب تبار خود را فرود آید
پس فرودش پیدا نماید بلکه درون ناز که برود که شایسته فرود کرده است
پیش دوم ما من صلوة یحضر وقتها الا نادى ملائکة فی کل کلام عزیز است و ادراک و

زایده

زایده در کلام بود اسطر تا یکدیگر است پس آنچه تا یکدیگر نمانده که از ما معلوم بشود
و هیچیک از عقا آن مثل استبانه و تمیض از آن مراد است الامتدادی مملکت
الاحرف استثنائات است من غیر امیر که بعد از آن استثنائات بخود تعلق
و بعد از آن مملکت که جوهر است و قیام مقام است و کلام درین تقدیم است که بعضی
وقت لفظه علی علیه السلام در احوال الایمان انداء الملک که حال او احوال که مستثنی
منه است در کلام مجرب وقت زنا در مملکت مستثنی است بکار آن که نوشته اند و جمله
اعراب آن آن شده داده و این قسم استثنای استثنای معنی معنی است
چه حاصل از عمل استثنای من فارغ شده و مشغول شده و عمل در سینه که گویند هرگاه
فعل با خبر حال در آن شود چاره است که او وقت به سر آن در آید و آنچه در مبادیه پس
چون تواند بود که در مملکت جوهر است جوهر است که هرگاه فکند کند تقیبت
و از یاد آید آن ما بعد از آن در مملکت قبلی گویند که اندک و او قدر از کلام
نماند بود اسطر تا هر یک هم مریب در کلام مترط و بفرمانی که سعد الدین تقدیرا
در آنچه صحبت قصه از کتاب مطول شیخ کرده و در بعضی از کتب نیز مذکور است
و اکنون فیه از قبیل است چه گفته شده که اتصال بمقتب در مملکت بد قول وقت
نماند حذف مستفاد حال مذکور نباشد بین بدین الناس صاحب کشف
در اول سوره حجرات آورده که هر طرف میگوید صحبت بین بدین ان لغیر شیخ
میان دو دست مرا کشتن با این طرف راست و طرف چپ او نیز یکجا و دست
بایدان و طرف راست و طرف چپ را که در سمت دست راست و دست چپ
بجای نیست از قبیل اسم ششم هم می در کلام که از برای شیخ موصوف است ذکر میکند
و از آن مضمون می خوانند که می در وقت رب آن حضرت چنانچه را و در مملکت
شسته است که فرموده ابراهیم بن محمد بن مهران است که مملکت که عبارت از نوشته

ک

چنانکه گذشت و گمان اینست که این وجه از وجوه نهگذاشته سابقه است باشد **بیش**
کلام حضرت در این حدیث که غنم با صلواتکم عزیزم کنید نقل کنان خود را
از خود با در غنم و غنم کرمیت در این که از غنم کنه میکنند و ساقطین از دعا با را
که بر آن کتب آن تر شرب می شود و قرآن مجید باین غنم ناطق است چنانچه از آن و غیره
آن کیستات یدیه هین کیستات کیستات در آن آیه و اگر سوتی آید مگر در
چنانکه مگر در آن آیه است بر آنکه در آن کیستات ناطق است و در سبب
از آن است که بطریق شریف و شریف آن بصورت رسیده است در این غنم است
از آن جمله در آیه البقره شریف است از بعضی آنکه هر چه می گویم که از آن برای
علیه السلام نقل کرده اند که آن هر دو فرموده اند که حضرت مصطفی صلوات الله
وسلامه علیه فرموده است که اولادی هستند باین حق بشیر و نذیر آن احدکم
لیقوم من و صوته فیتساقط عن جمل وجه الذنوب فاذا استقبل الله
بوجهه و قلبه له یفتل و علیه من هذنی بر شعی کبیر و ولدته امه و انما
منزل الذنوب للغنم لا یمنی که در جوار علی باب احدکم فمناظن احدکم
لو کان علی حسبه و دن فتم اغتسل فی ذلک المهر محسن وقت کان
یتقی فی حسبه دن و کذلک فی الله الصلوات للغنم لا یمنی
قسم بعزت و جلال پروردگار که بقی در دست فرستاده مرا بپوشید تا نبی است
دهنده با غنم فرطی از بر حمت به نبی است او تو رسیده با غنم این نذر از حداب
و خطب نبی است او بدست که هر گاه بر خیزد یک از شما مؤمنان از وضو خود بغیر از
وضو فارغ شود هر آینه مریدانند خدا را از اعضا او کنه را هم چنانکه میریزد
برک از دشمنان و چون در مقابل آید خدا را بر او هر چه مظهر که عبادت از
قلب است بغیر از آن تبس و آورد دل با خدا را در دود و رگ و از میان خود

تا پاک نذر

تا پاک نذر و حدیثی است که او را از کنه هانت کرد که در آن وقت از مادر متولد شده باشد
بهر کسی که از چنگ زدن است با من فرموده از آن است که هر دو را هر کس با دست و کلام
هر ناز عزیز است که در آن در آن هر چه چنان هر چه که از شما بد آن او بود با و این
نظر هر وقت چون در روز پنجشنبه در آن شهر غسل نماید و در آن خود را در آن بپوشد
آیا چنان هر چه که چنان از آن پس مذکور در بدن او با قرآن هم چنانچه خود را در آن
بهر ناز نسبت با دست هر چه که در آن از لوث کنان بعد از آن در آن در آن
ایشان کنش چنانچه آن بقدر کنه هانت و روایت کرده اند بسبب فرمول آیه
و فرموده ای آن کیستات یدیه هین کیستات که شصت از آن است چنانچه صلوات الله
از آن نامهم بر بجز حدیث نبوی که فرموده و بعد از آن از عمل خود چنان شده بود
حضرت رسالت صلوات الله رسیده حضرت چنانکه در آن است که بود هر دو
آمرشند که از آن هر چه صلوات الله نازل شده در این آیه آورده که اقم الصلوة
طرفی الهما و ذلک ما من اللیلان کیستات یدیه هین کیستات
بهر ناز برادر ای هر دو است خود را هر کس که برادران ناز را در دو طرف روز
که عبادت از نصف اول روز و نصف آخر روز که کنایه از ناصح و ظهر و عصر
باشد و در زلف از شب بغیر از آن شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند
و شب بروز که کنایه از ناز شب و عقابان باشد در هر که است بغیر از آن
با اعمال حسنه رفع میکند و هر طرف میبازد نسبت را بغیر کنان که آن شخص بپوشد
که اگر از بر او نوزدها فرموده اند که نیست بلکه از بر او صبح است معیت که نوزدها
از این است پس معلوم شده که هر دو جنب است در این آیه صلوات نفس است و باید دانست
که کنایه که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه عبادت ناز چنانکه از آن نازید
کنان صغیر است به بعضی دیگران است و دلالت دارد بر آنکه ناز ناز کنان که بر

علیکم وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدا صحت من ماء فادخل
یده الی عنق فاحذ کفاس ماء فامتلها علی وجه من اعلی الوجوه ثم مسح
الجبین جمیعاً ثم اعاد الیسری فی الاثنا فاسدلها علی العنق ثم مسح یدیه علی
ثم اعاد الیسری فی الاثنا ثم صبها علی الیسری وضعها کما صنع بالیسری ثم مسح
ببقیه ما بقی فی یدیه وراستة ورجلیه وظهره بعدھا فی الاثنا ثم کلام راور
احام علی کلکلام در وضوء آفر و هفت نیش در انجام آن است مثل بر پیش پیش اول
حکایت کرد و جان نمود در و زرام کجی باطقی در ایام مجرای عبد الوهید از بر و فر
ریز لیدر این وجه که قیج آب طلب نمود و چون حاضر شد در اصل سرت در دست
خود را در آن قیج کف آب بر کف دست و کف دست را بر در مبارک خود از جانب
بازر لیس در انداخت مبارک را بر دو جانب رو بر آب لیس جان را بر کرد و
بعد از آن دست چپ را در اصل سرت و کف آب آن دست بر دست چپ سرت
رکعت در انداخت مبارک را بر همه جانب آن آب لیس جان را بر شد بعد از آن آه
کرده دست راست را بر غیر سرت دیگر بکف دست راست کف آب بر کف دست چپ
خود رکعت و آن همان مگر که بر دست راست کرده بود و غیر دست مبارک را بر همه
جانب آن را نه آب لیس جان را بر شد و بعد از آن مسح کرده عقیده آنکه از طوبی
در دستها را گرفت مانده بود بر خود را و با بر خود را عاده نغمه و دست راور
انما یغز آب تازه بود انظر مسح بر در پشت پیشین هم خود عاقبت چه من ماء اتمتل
کرده اند این فعل حضرت مبارک آب آوردن نیز از بر او وضوء سخن از جمله است
که فقها در وضوء کرده اند و گفته اند که استسقاء کرده است آنست که
دیگر آب بر دست آنکس ریزد و اینکس با آن وضوء کند و در استسقاء صلی غیر حضرت
بگشت است **حرم** گوید که مسیتو اندو که مقصود مصنف جمله نکل از کف دست راور

اشرت

اشرت این باشد که فقها استسقاء را در وضوء نکرده اند که مقصود
از آن اباحت نماز باشد یا امر دیگر از امور که مشروط به وضوء است و عرض احام علیهم
سالمه کجی غیر ترا و مشعر بر آنست حکایت وضوء حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بود و تعیین آن بر او را با بت فضی از اهل مشر و طبع وضوء کجی سکوت از ذکر
سنت که مذکور است حق جز وضوء نیست طاعت نیز نموده است کسب فعل احام علیهم
درین مقام اشترک بر که است آنچه مکرده و دانسته اند باشد و در حدیث اشترک
بر آنکه فضی مذکور از جنس صلوات الله علیه و آله نیز در حال اراده وضوء فرموده است
تا آنکه تمسک توان شد بلکه مسیتو ان گفت که حدیث صحیح است در آب آوردن
نیز از بر احام علیهم السلام چه مکرر اندو که مقصود را در وضوء کلام امر صلی الله علیه و آله
و تعیین ازین حال طلب در کلام فضی لیس است چنانکه بعد از اتمت کلام لیس آن
فما یغزوه بر لغت سرت این امر است مسیتو اندو که عرض حضرت از فعل مذکور
پیش بر خود از آن باشد و اشترک بر آنکه استسقاء از وضوء احرام نیست خصوصاً که فقها
نیز چون مقام تعیین است با بر از آن ندارد بلکه معتقد آن نیز نیست فاسدلها
علی وجه من اعلی الوجوه سدل در اصل لغت بجز لغت و اشترک است
لینکه استسقاء چه مکرر و در وقت و آنچه مانند آن باشد و از بیعت که آنچه
بر غرض وکی و در اشترک آن هر چه است سیدیل میگویند و مراد از بیعت کسب است
بر وجه و سیدیل از قبیل استسقاء عقیده که عبارت از استسقاء افضل است
بغیر فضی چون در کلام مذکور شود و از آن غیر استسقاء شود غیر موضع لیس لیس
شبه استسقاء که مکرر را بجز موضع لیس لیس باشد و مراد از بیعت و وجه جانب با بیعت
روست یعنی حضرت ابا را که دست راست بر دست چپ بود بر در مبارک میگزینند
از بالا روی که عبارت از گسسته موبش است از بیعت است

و آنچه در استانت تا حدی از بعضی تفصیل مذکور خواهد شد شرح میدهد ای چنین در نظر
 شرح آید که در این حدیث یک را می بینیم و همین ایراد شده و آن است
 صحیح نیست بلکه از اشتباه سهواً کتابت و بیاید در است که لفظ در این حدیث
 در چند موضع که مذکور است معنی خود که در حدیث استل میست بلکه کبر از منتر فرقی
 مستعمل شده است استعمال هم برین وجه در کلام بقیاب است **مزمع** گوید که همان احوال
 آنکه هرگاه در عطف در بر امر می خورد و جت و دشت رکعت ایست ترا در حق قصه میکنند
 مثل جاه زید و غیره که زیاد برین دلالت دارد که زید و غیره در آورده اند تا احوال از آن
 که با هم آمده باشند یا یک بر دیگر مقدم آمده باشد و اگر آن قرار دهند که در آنست که
 آمدن یک از ایشان بعد از دیگر واقع شده باشد با آنکه تا حالا صلا شده باشد
 میان ایشان و لاحق را بر این غیر تقدیر عطف میکنند مثل زید و غیره که در
 دارد بر آنکه آن هم بعد از آمدن زید واقع شده باشد تا حالا صلا شده باشد
 خواهد آمد آنرا و این عطف مذکور را بچشم او میکنند مثل جاه زید هم در یک با هم
 که زید آمده و بعد از آنکه آمده این منتر فرقی را تر فرقی میگویند و هم از برای این منتر
 موضع است و ظاهر است که در این مقام تر فرقی در میان احوال منور است
 بلکه مواضع است که تابع احوال است در صورتی که است پس یا چنان هم را مجرد از منتر
 تر فرقی را که گفت که بمنزله باشد هم اعداد العید می ذکر اعداد درین فقره بحث گفته
 فقره آینه است که هم اعداد العید باشد ظاهر است که منتر اعداد که ایضا تا اول است
 در منتر احوال است چنانچه تحقیق نیست چه احوال او است راست بوده تو هم فرقی
 در در رعایت صفت مشا که عبارت از برای اعلیٰ نیست در فقره از کلام مذکور
 منتر که لفظ مذکور در امر و موضوع است مثل کل شوک بلفظ آن فقره با فقره دیگر
 از کلام فرنیسا و در قسمت بر لفظ مذکور آنجا در منتر خود استل شده است مقدم بودن

مشکل

مشکل است این مثل طبیعت که لفظ مذکور با لفظ کلام آن این لفظ در غیر منتر خود است
 شده در کلام ذکر آن مقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون این مقدم است بر آن
 منتر توان کل که در یک سبب از عظام عرب این شرط را که مذکور شد از یک سبب
 آن بصریح کرده اند چنانچه در آیه که در مقدم من عیشی علی بطنه و عنهم من عیشی
 علی جمیعید که در مقام استنسان بقیق الایض جمله از حیوانات نازل شده و اینها
 منتر است که بفرزانشان استل میست که بر او هر دو مثل با هر دو مثل استل میست که
 چون سی حیوانات گفته اند که در کشته و فقره اول با آنکه منتر در وقت عبور راه فرقی
 بیاست و حرکت لشم را نشانی که گویند است که بقیق فقره دوم است که در منتر خود
 شده و ممکن است که احوال در منتر خود مستعمل بود اگر احوال است چنانچه مرتبه دیگر
 وقوع یافته بوده است اما احوال در منتر است راست واقع شده بود است
 پس بان عیب را احوال را در منتر خود باشد **مزمع** گوید که هر یک است در اول بود
 کسب که در غیر آیه که بیوان یظهور علیکم بیچون کم ای بعید و کم فی آیتهم
 آیه که در باب اصحاب کعب نازل است سینه ی و منتر از این منتر همان که در است
 که بعد از این آیه است ان التان از خواب که هر رسیده و زمان وقوع یافت
 بود چون در آن مقام شده که در اوسط تحصیل بود که وسیله حصول قوت بود عبادت
 ایشان بوده است که سر از خود بر سر نه شده همان آنکه همان زمان و قیاس
 و جهرا است ان از توشش آنها چنانچه کعب آورده بودند نه نه نه نه نه که از
 ایشان خطاب بدیگران کرده گفت میفرش کنی او را که منور سلوک کند
 که مردم شهر رجال و عابرا اطلع بینه انهم ان یظهور علیکم بیچون کم ای بعید و کم
 بر سر که اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را با قی و جهرا است ان
 بعید و کم فی آیتهم یا عمو و عمو است و شما را برین مجلس خود چون بقیق و

اصحاب کف اول نیز برین حق بوده اند و اما نقده ایشان از ایشان کفر
پاک بوده است بعد از آنکه در آن کوره بیدخلوکم فی دینیم یعنی
الیه شکر کرده است و گفته است که استعمال اعاده درین معنای کلام بسیار است
و هذنا عبارتند از لعود یعنی لغت و در آن کشته شدی فی کلامهم بقولت
ماعدت کما ویبیدون ابتداء الفعل پس بنا برین ذکر اعاده درین مقام
که از امام علیهم وقوع باشد بی شکی تو جهات مذکور صحیح باشد فتدبیر صحیح
میباشد باقی فی بدیهه و لاسد و جلیله ظاهر این بود که گفته شود تم صحیح باقی
فی بدیهه و لاسد و جلیله صحیح آنچه مذکور بود در دست از آب و منور و وقوع باشد
نیز باقی آنچه تا مذکور بود در تفسیر چون برابر اگر توجیه می شود این بود که حضرت
بجای طوبی که در دست تا مذکور صحیح کرده باشد و صحیح میسر از آن جائز باشد برده
نه کور را داشته تا در آن مقام شود و در شمار بر آنکه صحیح میسر از آن نیز مجرب است
و لوییدها فی انما مفرد بودن صحیح به با آنکه ظاهر این است که راجع باشد
پس برین وقتند با شکر بود و بنا بر آنست که راجع است پس عمر که در فقره پیشتر مذکور است
یا بعد از در فقره برین مذکور شده و در بعضی نسخ دیده نقل شده به غیر تفسیر و بران
نقدیر است صحیح توجیه مذکور در آن کتاب خلاف نظر است **نمایش** بیاید است
که بعد از اعاده است در شستن رود و منور واجب است از اعاده با عله و وجه را
بفرمانند است از شستن از جانب بالا رود که عبارت از استسقاء مومر شستن
ساعت نماز که مذکور شد و وقوع شود که رسید هر قدر عمل الدر و این ادریس و بعضی از
تا این است که بوجوب آن قابل شده اند گفته اند که هر گاه که در وقت تمام
شسته شود از هر جانب که است و در وقت نماز و در عهدی که اگر بوجوب آن
ایراد کرده اند یک حدیث مذکور است برین وجه که حضرت امام علیهم السلام در مقام بیان

و تقیم

و تقیم و حضور واجب بوده اند از اعاده و حال استنزه اند پس آنچه از این صادر
شده باشد واجب باشد و این حدیث ناظر است با کور شستن رود و استنزه با عله
کرده اند پس استنزه با عله در شستن از واجب باشد که کور شستن را لازم می آید که
که اگر افراف چنین نیز بر ایشان آید از آنجا است راست که حدیث صحیح است در
وقوع آن از امام علیهم السلام نیز واجب باشد و حال آنکه پس کمال از عله تا بوجوب
آن شده است پس هر چه حدیث دلالت بر صدق آن از حضرت داشته باشد
محکوم بوجوب شود از بود پیشتر آنست که هر چه در معرض بیان حضرت در آمده
باشد که هر محکوم بوجوب است که دلیل دیگر نبوده باشد **نمایش** آن در اینجا اجماع است
بر استحباب افراف چنین پس آن ماده نقص بر دلیل مذکور شود و یک دیگر از
دلیل که بوجوب آن نقل شده است لال بود نیز تا پیشتر صدقات استغیبه است
که بقصد تقیم است از ایشان صادر شده است بر آنکه حضرت در حدیث شستن است
مبارک در آن معنای است با عله کرده اند با غسل می توانند بود که استنزه با غسل
کرده باشند و الا آن واجب شد عله تعیین بر است چه به اتفاق دارند که
بر آنکه حضرت بعد از فراغ از حضور شستن فرموده اند که هماغه و صفا لایق الله
المتعلق الیه بغیر این و منویست که قبول نمیشود تا زود حضرت عزت مک
انکه و حضور آن نماز غسل این و منور شستن شود و حال آنکه هیچک از امت قابل
بوجوب است با غسل عله تعیین شده اند و اتفاق است بر خطای صحیح نیست لایق
است با عله کرده باشند و هر چه ایشان در آنوقت کرده اند بنا بر کلام مذکور
که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری شده اند و صحبت پس استنزه با عله واجب
باشد و برین استند لال بود است که کرده اند که می توانند بود که استنزه از حضرت
با غسل واقع شده باشد باقی بقصد که در اعاده نمود که آن نیز جایز است و استنزه

اعراض

از دوست خود را مشغول میداند مقام را مناسب ذکر آن دانست میگوید که جمیع فرقی اسلام
بسیار است از جمله است که گوشه نشینی و در کسوت اتفاق دارد بر آنکه طولی رسد
زیاده از قصاص موی سر است تا طرف ذوق که عبارت از زخم آن باشد نیست در عرض
آن از زخم گوش که عین تر از گوش است تا زخم گوش دیگرند و قصاص در وقت شهادت
رسیده موی سر است خواه آن پیش و خواه از عقب و مراد این حد نیست که سگله موی
بیشتر است که از دو جانب همسایه موی سر باشد هر چه که فربه و تیزند که عبارت
از دو جانب طول کایت که از دو جانب میان سر و آه به بالا رفته فرو آید است و
بموضع کتیف که در پیش صد عین که شقیقه باشد واقع است در زمان و مطربان آن
موی را میکنند رسیده و از یکجا به و در صد عین در آه منقل شده است از دو جانب
بعد از که عبارت از زخم است که در مجازات لورای گوش رسیده و با این شقیقه
و عارضه اما بیشتر که بر در گوشه آه به سگله موی که در آن است در آنکه در اصل
قصاص موی سر است از مقدم همان شقیقه موی در صد آن انده عظیم از حد است صحیح
در آنکه بعد از این مذکور خواهد شد این چنین است که طوطی که در آنکه طولی رسد
از قصاص حدی است تا طرف ذوق و عرض آن آنچه فراتر از گوش است از آنکه اتمام
و در مطرب که عبارت از آنکه شقیقه است و آنکه میان است چون بر عرض در رسیده
شود در این که به کجیب ظاهر تر عین و صد عین در اصل است و موافق کتیف
و عارضه موی سر است که در گوش خارج لیکن نیز عین را هم خارج دانسته اند
و گفته اند مراد از قصاص موی سر است آنچه بر سمت آن باشد از دو جانب تا عارضه
یعنی خطی موی سر که در اصل موی سر است قصاص موی سر و عارضه موی سر از دو جانب بر آن که زود
در عین بر سمت خطی موی سر است بلکه فوق خطی موی سر که در موی سر است موی سر با آنکه
در سمت خطی موی سر است و گفته اند که در گوش موی سر است اتفاق کرده اند

بر آنکه

بر آنکه آن در اصل رو نیست و در حدیث شستن آن لوله است که حدیث زرد راه
مذکور است با خارج آن و وقت و حدیث مذکور است از این است زرد راه بن اجماع که
از شقیقه در میان حدیث است از امام محمد و قویله الم روایت کرده است که آن حدیث
که هم برده مراد از حدیث مذکور است از امام محمد و قویله الم روایت کرده است که آن حدیث
امام علی السلام بلفظ خود فرمودند الوجد الذی یامر الله عز و جل به غسله الذی یغسل
بمنی لاجد ان ین یغسله ولا یغسل من ذاد علیه لیر یوجی و ان یغسل
من ذات ماد ارت علیه لوسطی و لا یغسل من ذاد علیه لیر یوجی و ان یغسل
ما جرت علیه لاصبعان مستدین من الوجد و ما سوی ذلت فلیس
من الوجد حدیث کلام صحیح امام محمد و در حدیث شستن آن امر کرده
چنانچه شستن از حدیث که در آن توبه با آنچه توبه از آن جزئی که کند اگر آن
چیز زیاد نکند بر بر آن توبه است و اگر چیز از آن کند در عوض آن حدیث
در ظاهر حدیث است از روایت که در آن کند بر آن و در حدیث امام محمد که آن
ساق از قصاص موی سر است تا طرف ذوق و آنچه در حدیث است از حدیث شستن آن
از دست و بعد از آن جزئی از حدیث بعد از آن از حدیث رسول موال که در آنکه با شقیقه
در حدیث روایت است از حدیث فرمودند که به شقیقه در حدیث روایت است بعد از آن که شتم
جزیره مراد از آنچه موی سر بر آن رسیده است و در آنکه فراتر از گوش است تا حدیث شستن
و سبیل و امثال آن فرمودند که کتفا احاطه به الشعر فلیس له جاد ان یطلب
ولا ان یختصوا عند لیکن چیزی علیه السلام این حدیث موی سر آن رسیده و در زید
موی سر است موی سر که در موی سر موی سر آن از زید موی سر رسیده با آنکه
بشکستند اما می باید که آب بر روی موی سر بر آن موضع رسیده و جارسند
و این حدیث حدیث است و در حدیث موی سر از بر سر موی سر و او توبه از این حدیث است

ط

کتاب

در کتاب کبیر و کتاب غیره العقیقه بجهت آن شده و شیخ طبرسی در تفسیر حدیث
 آنرا حسن دانسته و در تفسیر مذکور و کبیر را بر وجه انشائی آن شده و بعضی نیز گفته اند
 که زاده از دروست کرده نشود و حدیث منور را از اقسام منیفه میگردانند اما این اخبار
 در جهت حدیث مذکور بود و اصل کبیر طبرسی در کتب حدیثیه و در کتب معتبره
 اوست یعنی که در حدیث مذکور که از او سوال کرده که از دو امام است امام
 غیر او امام صحیفه و حق عیالیم و این با یوسف صاحب کتاب من لا یخفی العقیقه فی شیخ
 که حدیث که امام غیر او است حدیث علی السلام با ما مواضع حدیث و حدیث این حدیث شده است
 میان علماء امامیه در احوال ایشان و نقل در کتب معتبره و در حدیث این آن وجهیست
 یا نه بعضی از مواضع کتب حدیثیه را در نقل دانسته اند و این دلیل که مذکور که از حدیث
 فهم شد مثل آن است چه الفراج اصعب و در غلبه آن میرسد و خط مذکور با این
 آن میگذرد و شیخ علی بن مطهر علیه الرحمه در کتاب مذکور العقیقه کبیر خروج آن از
 رو کرده بنا بر اصل بر اوست از وجوب عقل چون مور که بر آن رسیده
 انتقال دارد و مور ظاهر این است که در اصل بر اوست نه در اصل رور و یعنی علماء اهل سنت
 نیز با درین حکم شکی نیست و بعضی شیخ ابوالقاسم و شیخ ابوالدین طبرسی در کتب خروج
 عذاین کرده اند و دلیل **اول** آنکه اصل بر اوست از وجوب عقل آن **دوم**
 آنکه کتب مذکور مثل آن نیست چه الفراج اصعب در اندیشه آن نیز سهیم آنکه
 و در از مواضع کوشیده اند و عذاین مواضع آن نیست پس دلیل دیگر نه باشد تا پیش
 منته حدیث که اگر هر یک از مواضع مذکور در عذاین در حال و منور شده بود چه نسبت
 اقرب خواهد بود و اما چنانچه ما بین عذاین و کوشش جمیع علماء در حدیث اتفاق دارد
 بر آنکه از حد و بر ولست و نقل آن در حدیث و آنکه علماء اهل سنت و نقل حدیث
 چه در حدیث ایشان از کتب مذکور است تا کنون کوشش و باطلی از تقریر این حدیث

ظاهر

ظاهر شد که حدیث مذکور در کتاب کبیر از کلام علماء ما معتقدان الله علیهم فهم شیخ در حدیث
 نامحدود است تا آنچه برکت آن باشد از وجهیست بر حسن حدیث حدیث منور که در حدیث
 کبیر است که مذکور در وقت الفراج آن رسد و هیچ حدیثی که مواضع کبیر
 و حدیث منور و نیز این خطا نه و با هم و در وسط وقت الفراج از این حدیث میگذرد پس
 این حدیث به حدیث جمیع مواضع حدیثیه و حدیث منور با خارج رور رسیده است به
 سخنان هر دو بود و اصل آنکه در حدیث منور و در حدیث منور و چون نواز بود که کتب
 که منور این حدیث منور را شده از امام علیه السلام حدیث منور و حدیث منور که حدیث منور
 و در حدیث منور حدیث منور بلکه حدیث منور این حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 حدیث بلکه مراد از حدیث منور هر یک از طول و عرض رور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 برین وجه که حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 الفراج بین اصعب حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 فرمایم تا طرف احدی خطا که طرف احدی است و طرف احدی است و طرف احدی است
 شش و در این ازان هر سه آنچه درین دایره حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 خارج و در میان این احوال آنکه من قاصص شعر الرئیس که در حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 و اقامت حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 بلکه حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 که دوران کتب با هم و در حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 تا در حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 بران از حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 برین وجه اواره کتب اصعب و دیگر حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور
 آن از حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور حدیث منور

نیز دلالت بر آن دارد بهر سه وجه اولی آنست که لغات مذکور که در حدیث
بیست باره هر دو نشانه بعد از آن در مقام تفریح یا علم صفا در آن
جریست علیله اصبعان مستندین فظون العبد چه لغت و چه مستند را درین عبارت
حالت از منتهی که معمول باشد غیر مستند را که بر شوهران اسپین مذکورین
در حالت که گفته اند که مستند باشد از وجه است و این جرم است و در این است
در عرض آن سالیست و مستند هر یک از آن اعراض اسپین است و هرگاه که مستند
برین وجه قرار گرفته اند مواضع کذب و غیث و غیث تا در افراغ آن نیز
که قابل آنند با کمال آنست و نسبت به بیست و یک کلمه در این است و در این
که گفته اند که مواضع کذب و غیث ازین کلمه بر و نسبت به اوسط آنست که کذب
حکم است بلکه هرگاه که صحیح مذکور شد مستند از افراغ اسپین را بر ما بین
قصاص و ذوق منطبق سازند و وسط آنرا که شش بر نفس خودش اداره باشد
بمشبه دایره مذکور بهر سه مواضع کذب و غیث خارج می باشد ازین
چنان ظاهر شد که بهر که کذب و غیث است زیاد است از وجه که از روایت
بنا بر حدیث مذکور فهم میشود و مستند از بیست و یک کلمه در این است
از روایت است که درین کتب است و در حدیث و غیث و غیث از دایره مذکور
مشافه است که درین کتب است و در حدیث و غیث و غیث از دایره مذکور
نقطه است که در طرف اعلا بر وجه است و مذکور در درجه اول است
از وجه است تا حدیث و مجموع این کتب بنا بر کتب مذکور و بنا بر کتب
آن از روایت مذکور است و در حدیث و غیث و غیث از دایره مذکور
نیز و تا آن حد که در حدیث و غیث و غیث از دایره مذکور است

در حدیث

و مستند شوهر میان ما است و معانی حدیث است که در متون حدیث است و در
حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
به است آب بر رویش و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
بر رویش است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
مستند است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
نیز مستند است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و مستند است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
میکنند که این دلیل است که هر عام سینه مذکور در حدیث است که در حدیث است
و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
باشد اما بعد از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
این است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
را از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
هم حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
باب و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
که بعد از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
باعث و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
میکنیم حدیث در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

که قابل نیارده باشند و الا تکرک آن بر است و جیسر بود و مجلس آن قابل شده پس
البته عمل آورد و این پس از بر در حال فعل وجه در تبس باشد و بالجموع دلیل علم و دیگر که
دالالت بر عدم امر از بر دارد و بر عدم وجوب ابتدا بر اعلامی دارد و هر چه جواب آن شود
جواب این نیز مستویا نه بود **مسئله** شیخ برین بدین در بعضی منصفیات خود حکم کرده اند که
در شستن رو در وضو مجزای ابتدا از حد اعلا تا حد تحت بلندی بایستد بجمع اجزا را
رعایت فعل الاطلاق لایق در برقرار مطلق و اجربینت بر نسبت با هر آن که در یک
سمت باشند و نسبت با هر آنی دیگر در رعایت نزه و نه صحت را اگر مشت عظم
ضمن الشترم آن است که کتف با مثال آن از شرع و قوی باشد و اصل برات
در مطلق است از وجوب و در هیچک از اعضا نیست اما در آن صفت مذکور که
مذکور شد و غیر آن آنچه از حد تحت مذکور فهم آن شده زاده بر آن است که
خبرت امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا با علامت وجه که دهانه در این صفت مذکور است
الاطراف لایق تحقیق است عدم رعایت مذکور بر تحقیق خواهد بود که هر که ابتدا بر
اطرافه باشد و امر از بدین که حدیث اشعار بر آن بود که از حضرت در حال
غسل واقع شده نیز لایق تر آن دارد و بالجموع از چنگ از کتب سته لایق شده
که دالالت بر وجوب رعایت مذکور کند پس حکم وجوب آن وجه مذکور شده باشد
باعتدال دلیل **نمایش** هم میاید است که وجوب تعدیم غسل وقت است بر دست
که این حدیث اشعار بر حد و آن اما امام علیه السلام در روایتی که در باب وجوب
ابتدا با غسل وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست از محضات مذمب اما نیست
که علامت مذمب مذکور در عنوان حد علیه السلام اتفاق دارد و از علامت اول است
چکس بر آن قابل شده بلکه بعضی از اشیا مثل شام و احمد منسل گفته کرده اند
بر وجوب ترتیب میان غسل وجه و جمع برین مسح راس و جمع بر بدن و قابل

ترتیب

ترتیب میان دستها و پاها شده اند و بعضی از کلمات اوجینف و دیگر ترتیب را مطلق
واجب میدانند و میگویند ابتدا بر وضو که واقع شود و بعد از آن دست لال کرده اند
بر وجهی که اصل بر است و ترتیب از وجوب آن و در آیت وضو اشعار بر وجوب
آن است چرا که او مطلق در میان اعضا در آن افاده ترتیب نمیکند پس صورت
که نزد ائمه علیهم السلام است که وضو را آنچه اول و ثانی و ثانی و ثانی صورت خواهد بود
که در وضو اما متوجهیم آنها باطل است الا در صورتی که کسی که ترتیب را در مسح
وجوب نمیداند و بجز آن که باقی است مقدم بر سایر است و در صورتی که
کسی که ترتیب آن مکروه و در مسح با ترتیب را واجب میدانند و همان وصول صورت
بعد از ذکر آنست که عدد اعضا ممنوع و مسح در وضو شست و در بدین و سایر
در حدیث و بر تعدیم عدم وجوب رعایت ترتیب میان اشیا ابتدا بر یک
اعضا شستن که ترتیب خواهد بود و بر تعدیم وضو و مسح احتمال دارد که بجمع هر
احتمالی باشد و هر یک از احتمالات سر که در وضو هم را چهار احتمال است و حاصل آنست
در چهار یکصد و بیست و وضو چهارم را بر یک از آنچه مذکور است احتمال و حاصل ترتیب
صد و بیست و در رسید اشفت و وضو چهارم را بر هر دو از آن دو احتمال و حاصل ترتیب
یکصد و بیست و در وضو صد و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
با فرضی که در اصل ضرب هر عدد در واحد همان عدد است انضمام آن باعث زاید
عدد وضو می شود **تجرب** گوید عدد وضو صد و بیست و بیست و بیست و بیست است
که اشیا که بجمع میان اعضا در غسل مذکور شده باشند و ظاهر آنست که آن نیز
بند برایشان جاریست پس وضو و تعدیم بر شستن از وضو صد و بیست و بیست و بیست
بعد از ترتیب حساب ظاهر می شود و در آن جمله نیز وضو را علاوه بر وضو انضمام
که قابل بر ترتیب میان اشیا نیستند در صورتی که با شستن آنها

تبع میال برص است برین وجه که هر دو با هم می شود و می شود حال الدین مطهر و خوب تر بر کربان
مشق میاید ما بر است بر چند وجه است اول که در است چون مقام اقتضا ذکر آن ممکنه بود
مذکور را با یکدیگر هر دو وجه ظاهر رسیده مذکور میگرد و در اول ذکر است مظهر المطلب یاد
آن کرده است که در آید که در مضمون او و جوهر حکم و در یک الما المرافی فی الفرضه که بر آنست
در آن وجه است دولت در در آن مضمون می باید که باطل بعد از اراده قیام بنماز واقع
شود چه تا افاده تعقیب استرا فر می کند چنانکه سابق ذکر شد پس بقدم مشق می کند که آن مذکور
و است با شد و این کلام چنانکه مخزن است و در عمل دارد و اول آنکه از افعال درین
کلام چنانکه شرح شد علی لفظه بر آن عمل کرد و فعل بود باشد نیز هر کس قایل بود بر
تقدیم عمل شده ترتیب در جمیع اعضا و اعضاء و برین تقدیر نظر می رسد که
دلیل مذکور از جهاد استقامت برکنار باشد تا فاعل نشده بلکه بر اعضاء که در تقدیر
صحیح در جموع وجه برین حال است و بر تقدیر استیم افاده تعقیب زیاد برین
دولت مذکور در عمل وجه برین را با فاعل بعد از اراده قیام بنماز یاد
آورده خواهد در مقدم باشد و خواه یک از این چرا که او عطف زیاد بر جمع
شدن مطلق و مطلق علیه در حکم دولت مذکور چنانکه گذشت و تقدیم ذکر
چنانچه در مرتبه مقرر شده میند مضمون نیست مثله اگر مختصر از اهل اس گفته
شود اذالاقیت زید افضلی و چه و برید برین مضمون نیز در چهار ثمر بوجس در حال را
او را و دستنار او را زید برین نخواهد بود که فهمید که فعل هر دو مقارن است
زید در آن خود در ضمن یک است استحقاق خود را منتقل امر مذکور خواهد است
و در آنکه بر افضلی مطلق است با نیز هر کس قایل بود بر مطلق فعل است بر جمع
در جمیع اعضا و اعضاء و برین تقدیر نیز نظر می رسد که دلیل تمام باشد چرا که او
عطف چنانکه مذکور شد از بر ارفاده مطلق جمع است و دولت بر ترتیب تعقیب است

تراه

خواه در عطف مفرد بر مفرد باشد مثل عطف برین بر دو و بر عین بر تنس خواه در عطف
جموع بر جموع مثل عطف جمیع سوار بر شلو این میگویم در است عطف شده است اسما
بر شلو او او و جمیع مطلق و مطلق علیه با هم برابر است شرط و مد قول فاعل تعقیب است
نیز هر که اراده قیام بنماز نماید جمیع این افعال را از فعل و صحیح آوردی اتم
از آنکه مثل مقدم باشد با جمع و با جموع تعقیب زیاد برین دولت مذکور در جموع
افعال و منوار بعد از اراده قیام بنماز فعل باید آورد دولت آن بر وجود
تقدیم مثل وجه مطلق فعل در مضمون مش است مستند با مقرر مذکور شد و این که اگر
تخصر از اهل اس در مضمون خطاب در آید که اذ اطلبک ان میر عطف است
و البس تو بک نیز هر که اید بر اطلب نماید در حال بر جمع دستار خود را و پوشش نماید
خود را زین زیاد خواهد فهمید که هر دو مقارن طلب میر فعل باید آورد و مقدم
تسیر ثوب بر تقدیم در مضمون مخالفت با هر مذکور در کتاب چنانکه کلام مذکور
دولت بر ترتیب است که اول است دوم که کتاب نماید ان حکم ایراد کرده است
باین حدیث است که لا تقبل الله الصلوة احر حتى یضع الطهارة و موصی فی فعل
و حمد تم فعلی بودیم هیچ دانسته تم و جلیه نیز در مضمون قبول در مذکور
عده از طریق مذکور تا مذکور آب پاک و پاک کننده بر مضمون که برای آن تعیین
شده برین وجه که بشود در مضمون را بعد از آن بشود دستنار خود را بعد از آن
سج کند مضمون را بعد از آن یا مضمون را چه کلام چنانکه گذشت از بر اول است
با تر افریقت و چنانکه مضمون که این نیز بر مرتبه مدعا نیست چه مدعا چنانکه از عبارت
نماید ان حکم ظاهر شود و خوب تر بر مرتبه که ما می رسد بر خوب آن رفته اند نیز
ترتیب میان جمیع اعضا و اعضاء مذکور از تر جمیع آن فهم دولت مذکور و مقرر است
ش فر آنرا واجب میدانند نیز لفظ تم عمل وجه بر برین و برین بر جمع لیس و بر آن

بر چنین دین که دست راست را بر دست چپ مقدم باید داشت چنانکه جمیع الیها میرسد
بیاورد از بار دست فووسج باید که چنانکه مذکور بود از این است که از دست
نیم میگذرد پس دلیل مذکور بر مدعا الطبیعی نداشته باشد **در سوم** که هم از نماز کلام
بعد از ذکر وجود و معنی کرده است که حضرت لغت در قرآن مجید نهایت عقل را
سرفیقتر حشمت و نهایت سنج را کبیر بر حال در مطرف یک چیز است بقوت جرق مطرف
چنان این احوال که در مرتبه است فرموده که حاصل در مطرف همان حاصل در مطرف
ایست بقوتنا که حاصل از لوط طرف مطرف هر یک را پس کلام مذکور که در آیت فو
واقع است هم حاصل باشد در وجه یک و هم در وجه دیگر و هم چنانکه کلام است بر سوسم
و از جمله اولاد اهل المرافق که از بر این نامهای غایت فعلی معنی است با غلو دور
الا الکلیپین بگویند پس باید که حاصل در درود و برین شهرت و بر دفتر و سجد و ارد
بر سوس در مجلس شهرت و کبیر است در سبب واجب باشد به اگر عقل مقدم بر برین
واقع شود و با موقوف از برین واقع خواهد شد با در میان هر دو و بر هر قدر را نهاد
عقل بر فقیح خواهد بود و برین کلمات اگر سوس را بر برین مقدم نماید با آنها
سج کبیر خواهد بود و اشتغال امر که این معنی است در ضمن آن حاصل نخواهد شد
و نیستند آنکه کلاما نهایت عقل باشد با اعتبار وقوع آن بر برین شما و نهایت
سج باشد به نسبت با وقوع آن بر برین شما چه برین معنی با نسبت با سماعی بنمایند
خواهد بود و نسبت و محکم بود در پیش واقف است بر این معنی است هم خواهد رسید میان
حاصل مطرف حاصل مطرف علیه و این حتی لغت است که در مرتبه است موقوف شده
بنظر میسر که این وجه نیز الطبیعی ندارد که بر مرتبه که شافعی و جریس در آن است
و چون ترتیب که در حالت عیب یا چنانکه گفته اند دلیل بر آن عالم است بلکه میسر آن است
که دلالت بر وجوب ترتیبش فخر نیز ندارد و چه نهایت آنچه بعد از قبل و قابل سبار

لازم آید

لازم آید و وجوب تقدم عقل تحت بر برین و تقدم سوس را بر برین تا آنها عقل فخر
واقع شود و آنها سوس بر برین اما لا اصل عقل را بر سوس مقدم بود است چنانکه
شما هم است از آیت کلمه در مرتبه بر برین و بر برین عکس از آنها که در معنی است و اگر
متسک شود نه لغت لغت بر کبریا سوس را در آید و عود کلام خواهد بود و دلیل اول و فخر
آنجا مذکور است و نیز مرتبه اول لغت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدم عقل و بر
برین و سوس را بر برین نیز ندارد و چرا که آیت شما بر لغت مذکور زیاد برین
لازم نیاید که نه پیش از این واقع شود و نه با سوس کبیر و بر لغت هر کس را
بعد از دست راست واقع شود و بعد از آن دست چپ نشسته شود و هم چنان سوس را
بعد از بار دست و قبل از بار سوس فعلی از و صافی خواهد بود که در مثل منتهی عرافین
نشسته و سوس منتهی کبیرین و آنچه در مرتبه مذکور است نهایت عقل مرفوق خواهد
بود نه مرفوق و نهایت سوس کلام خواهد بود و کبیرین لغت است و بر وجهیست مرفوق
با حشمت و مرتبه ضیق است نه با سوس را بر سوس و نیز بر هر قدر را تمام تحقیق نیست که کبیر
مرفوق و یک کبیر پس چنان خواهد بود که جواب ما نیز نیستند آنکه بود فخر **در چهارم**
که در کتاب مذکور الفقه ما آن است که لال کرده کلام مقدمه حضرت نبوت است که است
علیه و آنکه در جواب سوال از سر مطرف و مرد که کلام ابتدا باید که در زبان عجز
چنانجا بر مرتبه است آنکه با او با بر کبیر است البته با چنانکه در طریق در کلام خود
آن است کرده و نیز ضایحه در آیه کریمه ان القضا و الحرف من الله ان الله
است آنکه کلامی شده و ذکر کرده بعد از ذکر آن وقوع چشمه نماز و طیفه بندگی است
عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید و اینها بعضا و مرد و حاصل است
و شامل بر عبارت منبت اما لفظ حضرت که ابد او با به الله عام است و در علم مرتبه
مرفوق است که است با علوم اعظم است که مخصوص سبب برین در هر حال که ذی اجزا و مقدر

الاضحیٰ البینه ودر قرآن مجید ذکر آن شده باشد البته الفضا بیاورد که در قرآن ابتدا
بقرآن شده و در آیت و منوال ابتدا نیز کسوف و خسوف یک حکم حدیث مذکور در صحنه ابتدا
بفصل و بعد بیاورد و بعد از آن عمل بر اعضا را نیز در آیت مذکور است یعنی بیاورد
آورد پس ترتیب و وجهی بر این دلیل نیز با بعضی از ائمه شریعت در این حدیث
نار و ذکر و ترتیب فرموده است و اینها را نیز بر وجهی که در آیت مذکور است دلیل
ساخته بلکه دلالت آن بر وجهی که در آیت مذکور است باطل است چرا که
از حدیث مذکور زیاد از این لازم می آید که است و بعضی وجه بیاورد که در این حدیث
است آیه آن شده اما بیاورد از آن آنچه در ذکر مقدم شده منزه بیاورد و در حدیث
حدیث نیست چه در حدیث و در حدیث که در حدیث مذکور است باطل است چرا که
استند در حدیث بر آیه اضا فرجه اول شود تا استند او سا و اولیٰ فی الفضا و آنچه
در حدیث مذکور است باشد بوده باشد حمل لفظ فضا بر بود بر غیر فضا بلکه قرینه بر آن
در کلام با مقام بود و آنچه در این حدیث مذکور است پس اگر کسی خواهد که این حدیث را
بر وجهی که در حدیث مذکور است در حدیث اول با خود بود تا آن حدیث مذکور است
آنست که هر کس قایل بود بر وجهی که در حدیث مذکور است قایل بر ترتیب است و در حدیث مذکور
که مقدم مذکور در حدیث مذکور است نیز منظور باشد نه ترتیب فهم آن از کلام او
بعده و در حدیث **ششم** باید دانست که این حدیث از جهت اول حدیث است که استند
بآن بر عدم جواز استیفاء آب بحدیث مذکور است در حدیث مذکور است که جایز نیست
که در حدیث مذکور است آب تازه بر کوزه که در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
سخن کرده شود و این حدیث صحیح است اما در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
کرده و حدیث مذکور است بر حدیث مذکور است آب تازه بر کوزه که در حدیث مذکور است
حکم بر وجهی که در حدیث مذکور است صحیح است و در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است

ایست و در حدیث مذکور است که در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
بطریق الشان و در حدیث مذکور است که در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
اول در حدیث مذکور است که در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
علیه السلام آنچه در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
جدید فقال ان الله لم یخلق من غیره احدی من خلقه و در حدیث مذکور است
مرد را مسح کردن با نام خود یا دستا ترک بود از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
در جواب سید مبارک شاد است فرموده که نه بعد از آن که گفت آب تا مسح بیاورد
بعضی را در حدیث مذکور است فرموده که بیاورد در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
و تقیم مقصود است در حدیث مذکور است فرموده که در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
که گفت سالت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الرأس
بما فی یدین من الذی رأسی قال لا یفعل فی الماء ثم مسح بیدیه
از امام بکن ناطق صوفیان هر دو صدق علیه السلام که مسح سر و کفتم ایست که بیاورد
در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
مرد را آب بر سران بعد از آن سخن که در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
این در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
بگذا و کذا او حال آنچه در حدیث مذکور است در حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
پس نه مسأله و چنانکه مذکور است جواز استیفاء آب حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
میان مسح کردن بعیق و استیفاء آب حدیث مذکور است از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
روایتی مذکور است بآن ناطق است جواز استیفاء آب حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
دلیل اولیٰ مذکور است که بگوید این حدیث مذکور است از حدیث مذکور است از حدیث مذکور است
سخن بر آن وجه را کرده میداند و استیفاء آب بحدیث مذکور است از حدیث مذکور است

یکم مذکور برین وجه از فضل کرده اند و اندام علی حدیثه همانند با وجود چون در اولین مذکور
کسب ظاهر حق تعالی در بیک جمهوری و امامت حکم بر آن کرده اند چنانچه است
الث تراکم عمل آن نیز خلاف ظاهر گفته و ای گفته اند شیخ ابو جعفر طوسی در کتب
عمل آن برقیه کرده و گفته که چون در وقت سوال را در حضور زنی لعین حاضر بودند
حضرت بر وجه مبارک جواب نموده اند که موافق مذکور است ان باشد و حضرت
حضرت از ایشان عاید کردند و این احتمال را داده که در فضل امام علی کرم الله وجهه
تغافل و غفایان باشد بر چون در دست و سایر اعضا و صورتی که آن مسیح توان کرد
باشد با آن دست و سینه که در دست تا نه بود مسیح بر باریه است بعد از آنکه است
میستند و بود که امام علی کرم الله وجهه در دست نیل از آنکه درین کلام و اقیست
که بل قطع بر کفر امام علی کرم الله وجهه است و باقی بعد از آن مسیح کن آید باشد که
در حق و ابرو و ما نه باشد ذآب ناز و اوله ذکر که از آنکه از احوال
او در باجه مذکور شده در جوهر که برکت است بقصد کفایت که این احتمال
نبیست چندیست چو اکسب علی برین وجه سوال کرده که ایس کلمه یا آنچه در دست من
از ترتر نمانده است پس چهره توان بود که امام علی کرم الله وجهه از آن نیز فریفته و ام گفته
باشد از همین و ابرو که که لازم آن مشهور و بعد از ترتر است در دست و غفایان
که کل روایتین مذکورین بر غفایان اعضا که محتمل دانسته نیز نبیست و دست هر که
سوال را در دست روایت اول بر نیزه و اقیست که آیا مبارک است مرد که مسیح کلمه فضل
مرد خود را نیز نماند که بعد از شیخ هر دو در دست دانسته باشد و در دست دوم برین وجه
که ایس کلمه یا آنچه در دست من از ترتر بوده باشد پس نیز حال غفایان که عبارت
از باقیه مازن ترتر در دست و سایر اعضا است عمل توان کرد و بعد از آنکه این غفایان
از ایشان شیخ قدس سره نبیست غیب و غریب است نهایش در میان عربی مثل است که

الجواد

الجواد که محو او الصادم قدس سره از این مسیح کلام مذکور در کتب و تفسیر شرکاء در حال
برند که بعد از کلام او آنجا دعا در وقت عمل روایت اول بر این تفسیر نماند از غفایان است
چو آنکه سوال سالی در روایت مذکور از شیخ با حالت و غفایان مسیح با مطلق آن کلمه
نیز بر سینه در دست و ذآب ناز پس چهره حکم حضرت با شیخ اب جعفر بود
ملاحظه از ایشان و در هر شیخ باشد که ایس کلمه در وقت سوال را در حضور مجلس
که ملاحظه حضرت از ایشان بود و متوجه بودند اند حضرت بعد از آنکه غافل
باشند اند که بی نیل از مبارک اشارت کرده اند که حال وقت سوال نبیست
دیگر است که آنجا سبب تو آنستید میال مقصود حضرت را از ایشان است
مذکور چهره مذکور که آنکه است که حضرت در مقام انرا مسیح بقصد تربیت او
اعماله سوال کرده درین امر نه آنجا است و اقیست چندی جواب حضرت بود
و چنانکه در باب حضرت دانسته اند که آن ایشان این بود که سوال و مطلق
میستند از شیخ با حضرت با نظریه در جواب سر شیخ حرکت داده اند و فریفته
بر همین کلمه ذآب و غفایان حضرت بعد صلوات الله علیهم نبوده است که انجا ای حکم
تربیت است هر که شکار را باب تربیت نبوده بلکه کلام خود را و غفایان حکم
تربیت و امور دیگر دانسته با وضع و هر چنان سبب میفرموده اند پس از آنکه غفایان
دوب و عادت خود که درین باب از ایشان وقوع یافته باشد بر آن وارد
که بروم مذکور واقع باشد و احتمال دارد که ایس کلمه نبیست که غفایان بر کتب
آن رفته اند **نمایش چیسیم** میاید است که وجوب مسیح در حدیث که این حدیث
دلائل و شیخ بر عهد و آن از حضرت امام علی کرم الله وجهه در معرض بیان دارد از شیخ
مذکور است که از امامان مذکور و چنانچه بان عامیة در حدیث صلوات الله علیهم
فرا گفته اند و بر او ایات صحیح متواتره بایشان رسیده که آن سالکان مسالک

کیوام

صحت و بهر است بران و چه عمل آورد تا در وی بشیوه خود را در سر و در غایب
داشته بر او عمل از طهر منع از صهارت بعل مینموده اند و از اجلا و روت غایب
بیزیل است که گفته است منالت الامام ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام عن شیخ
الرجلیین فقال نعم هو الذی نزل به جبرئیل علیه السلام بامر الله از امام محمد باقر
الرخسج با که آیا صهارت بعل در وضو لازم است حضرت فرمودند بعل شیخ است
بیرجس بعل این آیه نزل شده بفر کلام خدا که جبرئیل انزال کرده بان حکم است
که در وقت کرده است از امام بقی باطن صحفین محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده
که یا علی علیه السلام استون و سبعین سنه ما قبل الله منه صاوت قلت و کیف
ذلت قال لا تفضل امر الله یحیی غیره یحیی من بعد و من قبل من قبله
که کلبه ز او در درگاه احدیت مرتبه قبول امر بپر سیدم که چه سبب بود آن
ای فرزند بول خدا فرموده سبب آنکه توبه در وضو خود و آنچه در کار او در
کلام خود امر شیخ آن کرده است و اشک این روایات و اما در شیخ را در طریق
ایشان منقول است در کتب حدیث ایشان که کور و در طریق اهل سنت بر غیر
روایات وارد است که دلالت بر یکجه بران دارد مثل روایت او اولسین بن ابی القاسم
که گفته است رأیت البقی صلی الله علیه و آله انکظا منة قوما لظالمین فموتوا
و شیخ علی قدس سره فرموده رسول خدا را صلی الله علیه و آله که آنکه در کفایه جمود در نه
طایف و وضو که در آن وضو با چهار میبارک را مسح کرده و کفایه یکبار کف
عبادت از چهار است که در ظهور بر او دیگر گفته شده باشد و در میان هر دو در
زین راه باشد که آب از یکبار دیگر آید و روایت حدیث اهل اهل رضایان
که گفته است رأیت البقی صلی الله علیه و آله فموتوا و شیخ علی بن اخیلی فرمودیم
بفر خدا را صلی الله علیه و آله که وضو که در مسح کردن بر زمین خود و در او عملین

من بکرم

من عرفت که من با او در شیخ بر پشت پانیت و لکته است بخون کرده اند که
مسح بران و اتع شود و از این حدیث منکث که در حدیث بیان وضو حضرت است
صلوات الله علیه و آله گفته است از مسح بر علیه بوضو مسح که نه با هر میبارک خود
و هم از این حدیث منکث است که گفته است ان کتاب مسح و ابدا الناس الا
بالمسح لعمریه بر سر کتاب خدا باطن است مسح و مردمان با توبه از وضو بعلی که
و غیر غسل را در سجده اند و میگفته است الوضوء غسلتان و مسحتان
من باهلنی با هله یوم و وضو عبادت از وضو است که غسل رو و غسل دستها
باشد و در مسح که مسح و مسح با پیش هر کس که درین حکم مباح میگردد فرموده
مباح میگردد که در مباح عبادت از آنست که دو کس در امر نزار و وضو
داشته باشند منصف حقیر التي در هر دو با تفق در حق اهل باطل من و در
برکتند و ظهور است و عاری ظاهر و حق در نه چنانکه در سال دوم از بهجت
که چهار کس از اهل وضو بر مقدمت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بخوبی
طیبه آمده و بعد از آن که است گفت ایشان بجزارت و در وی حضرت میفرست
و دست از همه باز نمیکند که شد در وضو آید بیضا خطاب آنکه در رسید که فضل
تعالی نوح ابنا لنا و ابنا لکم و لنا لنا و لنا لکم و انفسنا و انفسکم
ثم ینتقل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بجزای حجرات ایشان قرار مباد
بره و بگویم سینه تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زمان خود را و
زمان شما را و نفسها را خود را و نفسها شما را یعنی هر که ام مردم خود را حاضر سازیم
و متوجه درگاه احدیت شده مباح میگردد وضو و مسح آنرا در وضو کوبان
دار با بطلان حوائج ما هر شود که بر باطل است و که بر حق ایشان
چون دیدند حضرت رسالت اچرا المؤمنین عا و من و حسین را بود اخطایان کا

و غایب

ایشان که در آن با نام اسج کرده بودند امین القاب کرده و دستواره بود که
 مذکور بود بطریق استعجاب باشد چرا که در آن بی زبانه بود و استعجاب و شگفتی
 تر و کردن در میانها اغیار است با شکر بر آن ایشان تر فیه و طوقست
 بخون بر لوده و تهور است که ایشان چون در پاهای آن میشده اند بر آن بول
 میکرده اند و بول خود را در آن میکرده اند پس بر آن خود را بول کرده و حضرت چون
 پیشتر با بر لب ترا بر افروخت چه که کردند و بدند که میخواستند همان با نام میکرده
 میادرت بجز آن را آن عبارت کرده اند تا پیشتر ایشان خود که بر لب و نظیر آن از
 کجاست مذکور و ایشان معضو حضرت را غنیمت و گمان کرده اند که شکر است
 پناه از افعال و عزت و کبر است و نیز میگویند عبد الله بن عمرو و جبر که با او بود
 کرده بودند و با نام در آن و فرموده اند چون از ضیاع اصحاب آن حضرت
 بوده اند و طریق عبادت در عمل بعد از این اسلام را از آن حضرت فراموش کرده اند
 پس کتب کتب بطریق و ضوابط و لو از آن آن حضرت بوده اند از ما و شما
 و حضرات خود شما چرا که ایشان تا علم را از حضرت است چه میکرده و حضرت
 در مقام بیان آن ایشان غنیمت را نه عمل میفرموده اند و چون کفیل بر شکر
 بعضی ایشان را میترسیدند خود را اشتباه و در اعمال که مورت فلان است که میترسیدند
 حضور ائمه کسلی و حضور هر روز و هر ساعت از حضرت مکرر واقع میشده باشد
 پس که از ایشان در آن و حضور اعتراف نماید و احوال است و دلیل است
 بر آنکه ایشان از حضرت است چه کسی کرده اند و مردم تفریح حضرت است از اسج
 مذکور و تفریح ایشان بر آن نیز اسج را بر کسب و اشراف است چرا که تفریح حضرت
 است از اجتناب مذکور است و تفریح از اسج است و اتصال بیشتر بر تفریح با از کجاست
 ظاهر تمام است حضرت مذکور بعد از آنه فیه نظر است باشد بر شما نه تحت شمار ما

بنا که

چنانچه آنکه در جهان بود و آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل آن کرده در طریق ما بر آن
 مستند و متواتر از آن حضرت و او را و اطهار ایشان صدقات الله عليهم اجمعین
 صحاف آن نقل شده و شایسته در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام
 نقل کرده اند و هیچ کس نیست که ایشان بطریق خود را عرفند از شما و اندیشه است
 شما را بشینگر شده در آن مناظره خود بر ما که در دست خود بقیه قرآن و عدول است
 ما را و به ما میفرمایند آن با شما میگویند میگویند غفر الله لنا و لکم و سبحان و ذلله
 عتای و عنکم و من علینا و علیکم بالتحقیق و الطهارة و عسما و یا کرم علی
 القضاة و اللقا و العفایة این رب العالمین **بیشتر** بیاید است که مراد
 یکسپین در آن ذکر میفرماید که در کتاب رسالت است و استخوان بر آن است و در حدیث
 نیز میفرماید است و چه سبب که عوام الکلی آنرا کلام میگویند ما نیز عباد را به
 رحمت الله آنچه متفرعین ایشان که از شیخ با نظر فرست ذکر کرده اند است که در
 استخوان بر آن است در میان پشت پاهای این معضل ساق و قدم و منقح است که شکر
 رخ گشتان باشد و از علماء و متقدمین نیز بعضی عبارتها از تصانیف ایشان است
 شده که کعبه ظاهر است بر آن و در شیخ حال که فی طریقه علی الرحمان فرست
 که کعبه عبارت از معضل میان ساق و قدم است و تفریح کرده است بلکه مذکور
 اصحاب این است و جبر که از کلام و عبارت اصحاب نیز بعضی فرموده اند و تفریح است از
 تفریح غنیمت و آنچه در کتاب مختلف از تصنیفات است و این عبارت ادا
 کرده که صیغ التسلیم من و من لای صلیح الخ الکعبین و بود بالکعبین
 هنا المعضل بین الساق و القدم و فی عبادة علمنا اننا اشتبا علی غیر المعضل
 یعنی چه با چه در آن است که در آن با و در آن تفریح و در آن کعبین در تمام معضل
 میان ساق و قدم است و جبر که از عبارات علماء این تفریح فرموده اند و حکم کرده اند

با کعبه قیامه قدم بر زمین این پست پاست شسته شده است و معجزات انوار
خوبی که در آنجا کرده اند و بعد از آن عبارات ایشان را که نقل کرده در برکت مذکور
چندین بار کرده **اول** حدیث صحیح شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام از زاده و کبریا ان
اعین العسل کرده است و در آن حدیث چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مذکور است
که این کتاب که در آنجا کرده اند از امام محمد باقر علیه السلام که همین کتاب است حضرت بر زبان مبارک
جاری فرمودند که این بعضی از فضائل و مناقب ائمه است که در آنجا در بعضی از
استخوان ساق است **دوم** حدیثی که این با وجود آنکه امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
آن حضرت حکایت و منبر منزه صواب است و حدیثی که در آنجا گفته شده است که در آنجا
و ظاهر قد میفرماید که در آنجا روایت است با این که این عبارت است که در آنجا
در دو بار که نام است با این که در آنجا روایت است که در آنجا در آنجا در آنجا
با این که در آنجا روایت است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
در کتاب شهر المطلب که نیز از منصف است است این عبارت را کرده است
و قد اشتهر عبادان علما ناطقین من آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
فینما و ما هذذان فی الصحیحین حدیثی که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
سپاس بر داشته اند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
اصداق قول ثالث و خلف صحیح حدیثی است از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
ذکر عبادان را کرده اند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
با کعبه فضل میان ساق و قدم است و عبارت است که در آنجا در آنجا در آنجا

مذکور را

که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در آنجا در آنجا در آنجا
نقد در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
کعبه نهایت مسوح است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
منزله مذکور است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
نظر قد بین که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
با این که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و کلام امام محمد باقر علیه السلام که از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
حاصل است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
با این که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
اولت که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
آن حدیثی است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
اجماع فقهار اهل سنت علیهم السلام **دوم** معطوف بودن زمین در آنجا در آنجا
بر آنجا که باقی صحیح بعضی از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
در آنجا معطوف علیه باشد و اما اهل سنت این تفسیر است که در آنجا در آنجا
او ائمه اهل سنت است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
سنت است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

قبلاً قدم است تا اینجا بجهت کلام مستقیم نماند بود در ذکر واقعیت شش بر عهده ما از عدل
تجاوزه داده است و سخن را در کیفیت و معرفت مذمب او به دراز کشیده و حال آنکه عقیده
بوضوح تمام به جهت کتب با علم است و شش مذکور در موضع نیست و عجز از شش
علاوه است مذکور شش نیست او کرده و در شرح قواعد الهی هم عیار ابراهیم
کرده که ترجمه شش این است که آنچه معلوم در تفسیر کتبین ذکر کرده و حق آن جزلیت
مطلب بر آن اجماع کرده اند و درین تفسیر نیز هست و مع هذا در بعضی از کتب خود
ادعا کرده است که مراد از عبارات صحیح در تفسیر کتب این است و کسر که عبارت
الش از عبارتین مندرج است که محتمل کلام الشان خوب نکرده و استدلالات
بمطلب مذکور میفرماید و کلام اهل لغت درین معنی از علم در لغت نیست
چون که عبارات معاصریت در صفا آنچه آورده و مطلق است با کمال کتب
و استخوانیست که از میان علم قدم برآمده در پیش ساق که عبارت معضلات لفظ
عربیت و قابل تاویل نیست و اما ویت و اجزاء نیز هر کس در آن و کلام اهل
اهل لغت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغت میشود چنانچه گفته در آنکه
کتاب بر آنکه ظاهر قدم است و عید از دست که از دست بیرون است در کتاب
کتاب خود سخن را درین مقام بطل تمام داده و تواتر بسیار ابراهیم کرده بر آنکه کتب
بر آنکه نظر قدم است و با لفظ که معضلات میان ساق و قدم که کتب را با آن تفسیر کرده
لفظ معضلات اراده کرده و عبارات هیچک از علم بر و شش و آن موافقت در کلام
اهل لغت و آنچه در اشتقاق لفظ کتب ذکر کرده اند از آنکه ابراهیم در آنکه گفته اند
از اینجاست که چون است آن در ترجمه آیه عرب میگوید کتب ترجمه است و حال آنکه در
معضلات بر آنکه دستور است و اگر بر آنکه هر کس است که در معنی و بطل قدم و نیست
چنانکه مذمب اهل لغت است و مع کتب است که مع نزد یکی است آن مشهور میخواند و حال آنکه

آیت

آیت نامق است با کمال کتبین هر چه نه نماند است سبح باشد تا هر چه ترجمه کلام شش مع علیه الله
در شرح قواعد و شش زمین الدین علیه الله نیز بر ائمه ان کرده و در شرح ارشاد
بعد از آنکه و حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کتب بر ظاهر قدم واقع است بسیار
ابراهیم کرده که محتمل معنای آن است سبح کتب است که کتب معصفت و عموماً کرده در ظاهر
قدم واقع نیست بلکه معضلات میان ساق و قدم است و معضلات میان و شش نیز توان بود که
در وسط آن از این نیز مذکور است و کیفیت از معصفت که در کتاب مختلف ذکر کرده اند
که کتب از عبارات صحیح عبارتند از معنی معصفت از معنی معصفت که در کتاب مختلف ذکر کرده اند
و در آن باشد تنها به ما معصفت کرده اند با راز آنکه کتب معصفت است از آنکه کتب
مقتضی کرده بر معصفت کتب بود که مراد از کتب میان معضلات ساق و قدم است
و لولا ان الش معصفت عبارات مذکور کتب که در حال آنکه کتب بر آنکه از نظر لفظ معضلات
از عبارات و کتب باشد اگر خواهی معصفت از عبارات مذکور معضلات با به معصفت از
از آن خواهی و در آنکه ما سر راه از ما خواهد بود که در آنکه معصفت کتب از شش
این شش بر کتب که در کتب درین کلام بر عهده معصفت است که عبارات از عبارات
البت ان که در معصفت خود ابراهیم کرده اند و در آنکه آن مذکور است که هر چه در آن است
برین امر **اول** آنکه کتب معصفت است که کتب از اهل اسلام بان قابل نیست و این فوق
اطع مرکب و احداث قرآن است که یکس که کتب آن نکرده **دوم** آنکه معصفت کتب
معصفت معصفت که از کلام اهل لغت فهمیده و هر یک از این قابل نشده است که
که معصفت است **سوم** آنکه کتب معصفت در اشتقاق لفظ کتب ذکر کرده اند بان موافقت
ندارد چون که اینان گفتند که کتب از کتب معصفت است و شش معصفت است و معصفت که
که او کتب معصفت است و در اشتقاق معصفت **چهارم** آنکه تفسیر مذکور مخالفه لول احادیث
و احادیث است که از آنجا اظهار صدق است و درین باب روایت شده **در پنجم** کتب

الکلیان برده است که عبارت است از قول اول است باینکه عبارت از انشای فعل کرده
در حکایت در آنکه گوید در سخنان بر آمده است در لفظ با و مفضل که او مفضل که سیدانه
نه در لفظ و آن است و نیز آنکه در او و حال آنکه هر کس معانی نظردین مقام کرده
بریده بصیرت و نظر حضرت در مکرر برین است که مکرر برین در موقوف توفیق است
و در آن که در انشای آنکه در آنکه با شاکل آن پاک است بلکه آنچه ابرائی رفتن عین صورت
و پنج مرتبه در صحبت آن است و اما در این صحبت آن موقوف است و در اول عبارات علمها
موقوف و آنچه علم از شیخ درین مقام ذکر کرده اند و لالت و سخن بر آنکه در او اهل لفظ
اشقی بر خلاف آن نزارند بلکه آنچه از باب تحقیق از انشای آن برتر شد است
مکلام علم در این است که قبل از علمه بود و آن در حکایت و در لفظ قول مذکور علم
شاید گویند انشای آن صورت است از شیخ آنکه درین باب برین کرده اند و این
اجمال را بر وجه تفصیل سیدیم که مکرر برین درین مقام نه **تفصیل اجمال** روایت
کرده شیخ ابو جعفر طبرسی رحمه الله بطریق صحیح از زاده و یکسر بر این عین آنها
سنن الامام اباجعفر محمد بن علی لما قرع علی عین عن وضوء رسول الله
صلی الله علیه و آله فعد عا بطشت اولو و فیدما ثم فحلی وضوء و سؤلة
صلی الله علیه و آله و غلغلی بعدت قلنا احییات الله فاین الکعبان قال
هینا یعنی المفضل و ان عظم الشاق فها لاهذا ما هو لاهذا عظم الشاق
پس رسیدند انشای آن از امام هم بر فرعی سیدیم که وضوء بضم ص و الی الله و آنچه گوید
پس امام علیه السلام در بیان آن حدیث شده طلب کرده طشتی که در آن پاره آب
بود و حکایت و هنوز صغیر الی الله و آنکه در او در آن فریب مذکور ذکر کرده اند که
بعد از آن دعای آن حضرت کرده بر سیدیم که کعبین کی است حضرت فرمودند که این است
و اشرار مفضل که در آنکه در آن است ان ساق است بعد از آن عاشر است یعنی

ساق کرده

ساق کرده بر سیدیم که این چه خبر است حضرت فرمودند که این عظم ساق است که صحبت
و ظاهر است که این صحبت حرکت در آنچه علمه در آن است و قابل تا اول صحبت و لهذا
در مختلف او با که بر مصلح مذکور ابر آورده این صحبت است و در شهر المطلب
در استلال بر مصلح مذکور انکشاف بر صحبت کرده و در مقام دلیل بیکر شده و از
شیخ شهید علیه الرحمه سیدیم که با آنکه در کتاب ذکر نیت مغرور ذکر و دلیل علم
برده تا مذکور شریف آنها دارد و این حدیث را نقل کرده و چون از آن گفتند
و حال آنکه دلیل علمه درین باب این حدیث است و مدار او در اشیات مصلح
مذکور برین است و عجب آنکه حدیث مذکور اول دلیل خود داشته است بر آنکه گویند
قدم است نه مفضل همان ساق و قدم با آنکه در این سخن مصلح آن از آن کتاب
روایت نیت تا عتبه و ایضا و ایضا بعد از آن استلال کرده است با آنچه سیدیم
مدقه از امام هم بر فرعی سیدیم روایت کرده است که آن وصف الکعب فرطه القدم
یعنی کعب را چنان کرد که در لفظ پاست و آنچه هم از امام علیه السلام نقل کرده است
که آن علیه السلام وضع بد علی ظهر القدم و قال هذا هو الکعب یعنی از امام
که نیت است دست مبارک را بر پشت و فرمودند این است کعب و حال آنکه هیچک
ازین دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذکور علمه در آنکه مفضل که او آن کعب
میدانند بر پشت پا و آنچه عجب آنکه بعد ازین بظهور خود آورده است و اهل لفظ آنکه
انشای آن صحیح کرده اند با کعب مفضل را و نیز در آنکه در میان نتره و نیز سیدیم
کعبینا مندر از آنکه در مصلح با این عبارت مذکور است که کعب الربح لکنوا شر
فرطه لکنوا لکنوا و در مصلح با این عبارت که الکعب لکنوا بین الاشبونین
عنه العقب و در آنکه مصلح بر مصلح است که الکعب کل مفضل المظالم و العظم انما شتر
فرقی القدم و حاصل مصلح عبارت مذکور در این است که مفضل را و نیز در نتره و نارا

کبریا مندر او بود پس که از آن بر اهل لیسیت گفته است که الکعب هو الذی یخس
 فی اصل القدم یعنی الجسد التماسق بمنزله کتاب الفناء بیکر کعب است که در پنج قدم
 در پنج است و ساق با آن منبر می شود مانند بنده نامرئیه امام فخر رازی در تفسیر الکعب
 کرده است باینکه مفصل را کعب می گویند پس ظاهر است که عظام در کعب کعب مفصل است
 اهل لیسیت کرده بلکه اکثر با او در سینه نه کعب و نه فخذ و سینه شیخ علی بن محمد در
 آنچه گفته است موافق است بیک از اقوال علماء مینت و اهل لیسیت بآن قابل شده اند
 از پنج استقامت و در سینه و عظام از پنج است باینکه شیخ ابوی و لیسیت و دیگر از اشراج
 قالون مثل فخر رازی و غیره کرده اند که قدم مرکب از پست و سینه است
 و با او در کعب و از پنج است و کعب شیخ است در شکل نزدیک به و در کعب است
 در محل التماسق و قدم و دو بر آه که از دو جنب آن پس در جهت فوق است
 که در هر آیه هر یک از آنها در هر دو از نور است و در جهت فوق و در جهت
 دیگر در جهت کعب که در هر آیه در هر دو از نور است و در جهت فوق و در جهت
 از دو جهت است بهم مفصل السور و غیره یعنی نیز می گوید و چنانچه است گفته تر و در
 که است از جانب و غیره از آن فخذ عظمی مانند آن منقسمت از دو جهت است
 استخوان زانو و غیره یعنی فخذ در هر دو جهت است که چنانچه است از آن و از
 پایین گرفته شده بر هر یک از آنها که بیشتر از رسیدن استخوان زانو
 الفخذ هر یک از طرفین است هر یک از آن دو قصد بود و در وقت که بر اینها
 که نه کعب است در جانب بالا کعب و فخذ در آن جهت اطراف این دو قصد
 کعب است از جهت فرامیگیرد و نور جانب منقطع استخوان میان است نزدیک
 انگشتان پس کعب استخوان است در جهت میان استخوان ساق استخوان است
 که آن الفخذ بر ساق و قدم و بوسطه تا شیار این کلام اتفاقا بر دو

فصل کلام

شکل ابوی در قالون و ترجمه عبارت شارع فخر رازی ابن قال شیخ فخر رازی
 عظام لیسیت من الفانین و اما الکعب فان الاستقامت منه استقامت کعبیا
 من کعب سائر لیسیتات و کما تراه فی عظام الفخذ و الفخذ فی حرکت کعب
 ان العقب منفرد عظام الرجل النافذ فی الفخذ و الکعب موضع ضلع
 بین الطرفين المتساين و العقبین یحتویان علی عظام الفخذ علی عظام
 و فقاء و جمانه الی حسی و لا یستوی و یصل طرفی فی کعب فی الفخذ بین
 الذخول و کعب و الکعب واسطه بین التماسق و العقب بدین صفتها
 و یقوی مفصل عظاما و هو موضع فی الدال واسطه بالحقیقه و ان کعب
 یطلق سبب الحس انما یخرف الی الی حسی و سماع قرینی و شیخ ابوی
 کلام عبارت را بر آورده که ترجمه شیخ ابن است برتر که استخوانها قدم قسم است
 قسم کعب و پست و عظم زانو و عظم ریش و عظم عظام کعب است و در
 مقام شیخ هر یک را همان می گوید الکعب میاید است که بر آه که او که در کعب است
 از کعب بدین حیوان است پست است بوسطه آنکه با مال است ترا قدم است و اهل لیسیت
 سهولت حرکت و او ان قدم باقی باقی است که عبارت از هم آمدن و از هم
 و است است است است و از آن است که در هر دو راه در حق در هر دو راه است
 و در زمین هموار و از زمین کعب است که استخوان در او بود که مفصل ساق از آن قدم است
 قوت و است حکم عظام و اهل لیسیت گفته اند که فخذ و کعب مفصل است که در کعب
 باشد که در استخوان ساق در آن جهت آن است که لازم است که در وقت راه
 رفیق است باین جهت بدین جهت باشد که گاه باشد که کعب است باین جهت که در وقت راه
 مزایه که در کعب است فخذ است و همیشه در وقت راه رفیق با ما بر هر یک است
 باشد پس چنانچه است که بر او را در کعب است و او را در زانو میگویند الفخذ یک است

و در استخوان ساق باقی آید از حرکت دیگر بر سر در خود و غیره تا آنکه بود که این دو را بدید که در
پیشتر باشد و یک در عقب جدا که آن چنان باشد حرکت انقباض و انبساط طحال که پیشتر
واقع می شود و در خود را بدید پس البته باید که این دو را بدید و یک در جانب راست
واقع باشد و یک در جانب چپ و بنا بر آنست که از یکدیگر دور باشند جدا فتر معتد به
تماما حرکت هر یک حرکت دیگر را بر او در تو و در شش باشد و از این جهت است که هر گاه
بود که ساق یک قبضه بیشتر باشد بلکه با چهار است که کتب آن از دو قبضه بیشتر که هر دو
در عضله یک از آنها در آید و اگر یک استخوان باشد بزرگتر بود در این دو طرفه در دو
آل واقع باشد و لازم خواهد بود که گنده جسم باشد و ساق را از آن که انقباض
تمام حاصل است و از این جهت است که هر یک با این ساق که مفصل مذکور متصل است
و در قبضه است و در جانب فوقی که استخوان زانو اتصال در دو یک انگشت شده
و دیگر متصل از در حواله بر آن قطع یافته و این که لازم است که اتصال ایشان
برین وجه باشد که طرفه در قبضه ساق باشد و زاید در استخوان قدم نه برعکس
بوده است که در فخذ از فخذ چنانکه مذکور است و فخذ ساق است و این منافیست
در با یکدیگر زاید هر ان واقع شود چه زاید باشد که از آن قطع نشود و چون
بصره که آن چنانکه ظاهر است موجب زاید فخذ است پس از این جهت است که در فغانی
مفصل برین وجه است که طرفین در قبضه ساق و اوقات و زاید برین که در آنجا دور
برای استخوان قدم اثر ترجه یکدیگر است که در فغانی نیز حرکت در آنکه کتب
استخوان است در مفصل ساق و قدم و از آن جهت است که در فغانی تمام اهل لوش که با ترجه
ذکر است و نظیر کسب که نفس مفصل را کتب است و مذکور که با اطلاق کتب بر آن میگوید
استخوان مذکور باشد و بطریق حقیقت با جمله ظاهر شد که کتب بر چهار چیز اطلاق
اول بر آن که در بند رسال پیش پاک ما بین مفصل ساق و شفا واقع است دوم بر آنکه

که در آنجا

که بر دو جانب با واقع است که معلوم آنرا آنکه با یکدیگر است **فصل پنجم** در استخوان
برآمده که بر پشت و اوقات متصل بعضی ساق و علامه در حدس این استخوان
کرده و در آنکه در آنجا در کتب نیز در کتب است با فغانی را و عمل استحقاق
لفظ کتب باشد بلکه در کتاب مذکور که انقباض ساق آن کرده و گفته است که کتب مفصل
ساق و قدم است پس علامه مذکور را در فغانی مذکور است و فغانی مفصل و بعد از نقل
اجمع علامه را که تیره بر مذکور است مذکور است مذکور است فغانی نیز این است و از
جمله امور که مؤید علامه است در نسبت این قول بعد از مائیت است که از کتب
کتابیه این استخوان منت است با یکدیگر جدا ساختن که قابل مسیح اند استخوان است که در
مفصل ساق و قدم و اوقات از آن جمله امام فخر رازی در تفسیر کتب غیره در کتاب
در یک کتاب که الکعبین میکند که هر دو در کتب است که تیره است پس این است که هر دو
با برین اند که کعبین که عبارت از دو بر آنکه است که در دو جانب ساق و فغانی
و علامه است که هر دو در دو جانب ساق باشد از آنکه گفته اند که کتب عبارت از استخوان است
که هر دو در دو جانب کتب که معتد و کما و نهاد شده و در استخوان ساق کتب مفصل
ساق و قدم شده است و این قول برین است و در فغانی نیز فغانی ساق است که در آن
بعد از آن که یکدیگر را مائیت بر آن است که کتب را در جمیع حیوانات بر
استخوان مذکور اطلاق میکنند پس باید که در مائیت ساق نیز همین باشد
و مفصل را نیز کتب میگویند و از این جهت است که در فغانی نیز کتب میگویند و در میان
قدم نیز مفصل است پس بر آنکه انقباض ساق فغانی است تا اینجا نیز کتب
امام فخر رازی در تفسیر کتب و در کتب کتب است که کتب است که فغانی نیز کتب
که هر دو را در کتب که تیره است پس این است که اگر مراد در این ساق بود و هر آینه کتب
الکعبین الاکبری است که کتب ساق و فغانی است که کتب ساق و فغانی است که کتب ساق و فغانی است

تغیر که بعضی ساقی و قدم خواهد بود و آن در هر یک است پس اگر نظر بر صفت مغز
بر صفت و از قیاس شود و الا بصیرت هم اما هر که عمل بر او باشد کجاست بر او که کنار دو پا
یا تو را بود و آن در هر دو پا و او را سلسله ای بر او آن بصیرت نیست صحیح خواهد بود پس
هر جل و قیاسی نشود و در تشبیه خود بود از آنکه بعضی از اینست که در
کفایت که انما یتدبر کس که قیاس است میگویند که کعب است و صفت مغز که در
کفایت استخوان ساقی نماند و در عا بر که بعضی ساقی و قدم است هم ضایع
پا ساق بر حیوانات و بعضی را نیز کعب می نامند و از این جهت که مبداء نیزه را کعب
میگویند دلیل جمود اینست که اگر کعب آن را بود که اوسته که نیند چون در هر
پا کعب است هر اینست و در این بود که در عا کعب گفته شود و چنانکه در عرفی
چون در هر است یک و در عا است الا المرافی گفته شده و هر استخوان دور که در
بعضی ساقی و قدم است چنانکه است که صفت بان حاصل نیست مگر با ب
علم تشبیه را و او استخوان بر او نماند و در عا است ساقی را که کعب است و این هم
کعب است و صفت مغز را و در عا کعب است مگر آن که بر او است پس جل و کعب است
او با باشد اجتمه تر و کعب و با جمود نیست یعنی حاصلت از عا که در کعب
که با وجود مغز این استخوان است و در او است و در عا چون در است این مقام
پا کعب است ان ثبات نماند و در عا هم این است تشبیه و عا در است
این مذهب در آن نماند و کعب است که کعب است و عا کعب است
و عا کعب است و آن قابل نشود و مکان این است که امر کعب است
درین و در عا از تشبیه است عا است عا است چنانکه عا و خود نیز در مختلف
و مشهور المطلب است بر آن کرده و عا آن این است که الی ان یفرج کرده اند
با کعب است که کعب است و عا است و کعب است و کعب است و عا است

با کعب است

بگویند پس او استخوان بر او است و در است قدم و در است و از آنکه عا نماند است
که بر او کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
آن ظاهر و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
آن و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
که استخوان ساقی و قدم که عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
اگر چه کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
ظاهر قدم لازم نیست بلکه امر او است و عا کعب است و عا کعب است
تا اصل ساقی چنانکه در عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
استخوان پا با عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
با کعب است اگر چه کعب است و عا کعب است و عا کعب است
استخوان ساقی و قدم از عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
که استخوان ساقی و قدم که عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
عیان کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
فناقی **حدیث پنجم** روایت شده است که در کعب است و عا کعب است
یعنی عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
از عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
یعنی کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
که عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است
و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است و عا کعب است

بشیر کرد و آنرا نوش را طبع کرده اند از آن بنام بن عبد الله بن المیزه که علم
عالم و مرتبه نبوتش کرده اند و بیشتر دانسته اند از علی بن عثمان از عا و علی بن
بن کبریا که علم بکلیه اشیاء بود کرده اند و گفته اند که علی بن عثمان از او بود که
از امام مرتضی علیه السلام قایل باست که منوره است از امام تقی مطلق صغیر بن جعفر صادق
و هم سنده که او غسل شده است از شیخ معتمد علیه الرحمة از ابو القاسم جعفر بن محمد که
قولیه که از لغات رجال شیعه است و این است که در وقت و در وقت و در وقت داشته
و در وقت و در وقت است از غیر معتمد بن محمد المکلی که کتاب که در وقت که بکلی
منوره است از صفات اوست و چند کتاب دیگر نیز در وقت و در وقت و در وقت دارد
و شیخ علی وقت بود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت از
ری و وقت او در سال سیصد و هشتاد و نه بود از اهل حق است و در وقت
الکوفه در وقت است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت است
از علی بن ابراهیم که گفته با بگن بوده از برادر او ابراهیم بن ابراهیم که در وقت
از کوفه است و از اسی بلطام رضی علیه السلام بود و اگر چه علم در علم حکم و در وقت
کرده اند اما علم در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
کثیر که علم در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
قال سیدنا امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم جمعة من ايام المحنة
رضی الله عنه اذ قال لریاخذ ابی بنی باناء من ما اوقفتنا للصلوة فاناه محمد
بالماء فاکفاه بین الیمنی علی بن ابی طالب قال سیدنا الله وعلیه السلام ان
حبل الماطور و الی جعل بحسبنا ثم استخفا فقال اللهم حسن فرجنا عین
و استعوی بطن و جرحی علی المنا قال ثم غمض فقال اللهم لعلی حجتی
یوم القیام و اطلق لسانک تذکرک ثم استخفق فقال اللهم لا تحرم علی

کامل

و صیر لجنه

و صیر لجنه و جعلی من یشم و یحیا و یرحما و یطهها ثم غسل ید الیمنی فقال
اللهم اعطنی کتابی و الحبل و الخلد فالحینان میساری و حاسنی حجابا
سیدنا ثم غسل یدنا المشرقیة فقال اللهم لا تقطعی کتابی بنی الی و لا یجعلها
مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات لیتان ثم مسح راسه فقال
اللهم عنقی رحمتک و یرک کما تمح راسه فقال اللهم یتقی علی القراط
یوم ترزل فیها اقدام و یجعل سعوی یمبارک منیک عنقی یا ذا الجلال و الاکرام
ثم وقع راسه علیه السلام فینظر محمد فقال یا محمد من قنا مثل و منو فوفی
مثل قولی خلق الله له من کل قطرة ملکاً یهدو سیر و یسجد و یکبر فیکتبه
له فواجب ذلک الی یوم القیامه شیخ کلام بدیعت نظام در وقت آغاز چهار
نیمیش و انجام **فان** ششم بر دو بخش **بخش اول** امام علیه السلام گفته است بود
روزی از امیر المؤمنین علیه السلام با فرزند خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت از چه مباد
از برادر من بفرزانی است و منو سازم از برادران پس هر چند تمام مباد برادر که
نموده از برادران حضرت آورده پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند از آن
آب بدست راست خود و بر دست چپ کشیدند و در آن عین این دعا خواندند
بسم الله و کهد الله الی صمد الله و کلید کلید یغفر لک و یغفر لک و یغفر لک در آن
قول نام بود که روز و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب
گفته آن خود را از اشیاء حضرت و کسب حضرت پاک سازیم و کسب شما را
تا شویم خود را بان پاک رتبت گفت بعد از آن حضرت استیفا فرمودند و بعد تمام
تظیر عورتین در آن دوران نیز مکتوب خواندن این دعا شده اند اللهم حسن
فرجی و اعوذ بکست عورتی و قومتی الی الی یغفر لک و یغفر لک و یغفر لک و یغفر لک
مکتوبت بدن ارحم و انظافه و نغیر آن و بچرت ان عورت مرا از چشم دم

و حاکم کردان را بر بیشتر و نوح تا خواستند در این وقت توبه و توبه از منکر و گناه
باعتاد و عبادت بود که شکر بعد از آن غنیمت کرده اند هر چه در توبه است مبارک است
در دکان که در دوران عین مبارک است بخواند این دعا کرده اللهم انظر صبرتی و
الفک و اطلق قلبی بک که غیر بار خدا یا تو هم کن و زبان فرموده است هر روز که
بموفق بقدر تو در آستان تو هم خوب جواب آنکه از من پرسند و گویند که زبان مرا
بکرم خود تا همیشه تا آن مشغول باشم بعد از آن کشتن کرده اند هر چه در توبه است مبارک
آب درین کرم کرده و در آن عین کلمه باین دعا خوانده اللهم لا تقم علی وجهی الیه و غیر
کم لیسیم ریحا و درجه و طبعها نیز بار خدا یا تو هم کرده اند هر چه در توبه است مبارک است
مرا از جهالت کشتن آن میکند و از کلمت و بهر خوش آن دفع جانها
مستطرب از کلمت بعد از آن در مبارک را شنیده در حال غسل است و دعا خوانده
بر زبان مبارک که را نیندند اللهم تفضل بهیوم تو در وجهه و لا تو در وجهیوم
بتیض فیه الوجهه نیز بار خدا یا شنید که ان روز مراد در کتب کمال گفته کار کرم
تجلی بسیار کنی تا در سیاه روز شونه سیاه روز کردان روز مراد در کتب کمال
بیلو کار تو در روز حسن کردار عید و در کتب بعد از آن است توبه کشته شده و در
حال شستن آن شوال باین دعا خوانده اللهم اعطنی کما یخیر و افقه فرقیان مبارک
و کسب حجاب نیز بار خدا یا در موفق عبادت که تا سال میل کاران است
راست ایشان داده و بنو دنیا نیست به کردار ان است توبه تا بر اعمال و مصلح
کرده و جزا که باقی رسد حق و عین سعادت بنی نماند اعمال را است راست
ده و از نظرات من که محض از نام است توبه و ادان باشد در کرم و نفع و در توبه
غیر توبه را با شستن از زان و در جوان مراد عرض حساب آن صاحب را با شستن
و سبب کزدان بعد از آن دست توبه کشته و خواند ان این دعا بکرم توبه

اللهم

اللهم لا تقطن کربا یثقل و لا فر و لا غم و لا تعب و لا غم و لا اعتناء و لا حزن و لا غم و لا تعب
الیزان لغیر بعد ای نامه اعمال او توفیق عبادت است توبه کرم و در دکان
آزاد طوق کردن و دنیا هر چه در توبه است و صفات تو از جهالت کشتن و غنیمت
از قطعه قطعه نش فرام آورده است و بهر کوشش بندگان گفته اند هر چه در توبه
از ان مسج کرده اند مبارک تو در او این دعا بر زبان آورده اند اللهم عظمی کلمت
و سر کلمت لغیر بار خدا یا کلمت خود را است هر چه در توبه است مبارک است
باین کرم که در بعد از ان با ما مسج کرده و این دعا بر زبان عبادت مبارک
خسته اللهم تقبل عی القدر ایلوم تر ل فی الاقدام و اجعل صبر فیها صبریک عظمی
بار خدا یا بر روز مراد بر عمل او اقدام مراد از لغزیدن بر ان کلمه در
روز مراد که در عبادت مبارک در عین کشتن بر ان کلمه در توبه است مبارک
مرا صرف در بر مراد کرم تقصیر محمول رضا تو باشد از هر بعد از ان کرم مبارک
بالا کرده و کجاست هر چه در توبه است مبارک است و نمودار هر چه در توبه است مبارک
که در مساز و مثل اس و ضو و کلمه کلمه در هر وقت هر آینه با غیر توبه است
عزت عت
صرف کرده است عت
عمل او تا روز قیامت در نامه اعمال آن سینه مومن توبه کشته و در کتب کمال
توبه است توبه است **پنجم** پنجاه مرتبه در هر روز توبه است مبارک است
این مقدم است توبه است و ان من ظرفیت کشف توبه آنرا است توبه کرده اند توبه
بالغیا فتره و غالب اوقات اذ ان فی توبه از ان و ان توبه است مبارک است
پنجاه مرتبه از اجاد الفیض لغیر در میان مشکلی و عسرت بود که کاه فرج و کشتن
بن روز آورد و عمل پس را بعضی کرم و خصیانه وضع را که بعد از ان او نفع

باشد از گفت آن دوین غیر از آن است از پنج بس که عبارت است از پنجین فرج باشد
نقش جعفری و نوان شده است از عقین معجز نقیص است غیر نقیص که بمنز در آن روز
جست مرآت آن استحقاق خوب تر نیست بجا و در چهارم نقیص است و در اول ششم
بودیم بود روزن یوم نقل شده فتحیم جیسلم ویم دریم اوخام بافته و او را هر از
شم کسیریم است از باب علم و درج در حکم بن تمام معجز است که عبارت است از
یوروش باشد در روح بفتح رالیم بهیض و بهر یوم بود و در او هر چه بود بود
که باقی بود که در کشف در این است که در صی او را که است عظیم و فرج مفروضیم
و سواد و کینه از کشف در او که در حال خوف و حجت دست میدهد و در او از او که
که در بعضی و سواد جعفری باشد و میگویند که در کسب واقع و میزند میزند و کینه
کاران و کسب با بصیقت که در اثنای آن بر سر عالمیان ظاهر باشد و آن نیز
لذا باشد طبقه و سارا و عق با باشد طبقه تا بند را برین دو وجه عمل کرده اند
نفسه را که بود یوم بقیض و صی و هسوق و سجا را که در قرآن و در وقت غفلت
الیزان مخططات در لغت خوب هر جا را میگویند که آنرا بریدند و دوخته باشد بر این
و حیه و اشال آن دو کچن بریده باشند و در مثل چادر و در او دست را از مخططات
میگویند نیز و میگویند که در هر مکتب از کس مخططات میکنند
بمخططات شده است که در حال جنان بدن را بسته فرو میکند و بر بدن
حسب قیامت است و این نیز با و تا غذا است از او بطور امانی گفته اند که مخططات
صیغ جی است که در او از لفظ خود نذر و دو و او را قولیت و لغت و مخططات
بغا و غا مخططات است که از لفظ الا مخططات ای شده به که مخططات
الیزان معجز شده باشد و فرج باشد و لغت صحیح نیست به در روایات برین معجزات
عشتر مکتب بود در پیش آن و شامل از لغت معجز عبارت صحیح و آن است

انکه در

مقوی

بر آنکه در لغت معجزات است از نفس و در عبارات است که استغنی خوب و لغت بر این است
السنه است و است و است با آن معجز لغت است یا که با در کلام معجز است و صحت
مضروب به ترغ فاضل است به گاه است که خوف و را حذف میکند و در قول است
میفرماید و این را مضروب بنوع فاضل میگویند **مترجم** که یقین در اصطلاح
الاشال عبارت است از روح که در مخططات در فاضل برین که معجز و در فعل
مذکور تصد شده باشد یا که حذف و لغت بر در کلام باشد چنانکه اگر خوانند لغت
در آورند فعل تا حال تواند شد از قول فعل اول تا در هر یک لفظ افاده و معجز
تواند شد و صنعت و عبارت در کلام که در فاضل باشد و بود مخططات که قرین باشد در کلام
بر عمل مذکور است میهند از قول خود و هر که نسبت با حق آن قبول بر غیر آن بود
در لغت عبارت مثل آنکه اگر مقدمه غرض شده باشد به کفر و مقدر سبب زنده و اگر
مقدمه کفر باشد به غرض و کفر و کفر که لغت آن با کفر معنی است و لغت است
تا معلوم شود که یقین معجز لغت در آن شده که لغت آن فعل برین وجه است و بسیار
آن فعل برین وجه قبول نسبت یافته است مثلا در ما کن فی چون حادث است
بر آن صیغ که عشتر هر جا واقع شود مقدمه سبب باشد صیغ کلام صحیح است که
سبق ذکر یافته صیغیت در آن و درین کلام مقدمه بر نفس است و استیم که لغت بر آن
پسندت لغت معجز لغت است که لغت بر آن لغت معجز است و معجز با ما از آن که کسب
معجز حال واقع شود از معقول معجزی و کلام با این آیه باشد که عشق ناسب حکمت
نمایش اول بیاید است که این حدیث در آنکه کتب متعدد حدیث مثل تفسیر
و کتب و کتاب معجز لغت و عقیدت اولین بودید مذکور است و از باب حدیث اکثر
فعل آن کرده اند نه پیش ده نام مذکور که حدیث معجز است در نسخ کتب کجاست
مختلف مخططات و در معجزات که معجز در الفاظ معجزات شده و آنکه لغت معجز

وقت استیجا در پیش رخ برین دو بد بر شده که اللهم جتن فرجی واسئره حردخت
و غیره مما علی الناس و بعضی غنیمت که راجع باشد بفرج و عورت بنا بر لغت ایشان
باعتبار لفظ و معنی آنرا در کلام عموم و خصوص دارد یعنی که اگر پیش رویت با پیش
که یکا خصیست و یکا ستودار که عورتا یعنی تا و نشد یا خوانده شود غنیمت بودن غیر
که کور تو چه است هیچ خواهی باشد چنانکه ظن است و در بعضی نسخ در دعای مفضل اللهم ان
لنا بذاک و اجلسن عز من عزه و حق است یونزاه خدا بگو با در زبان مرا بگو
و کردان مرا از عجز که مضار تو از ایشان حاصل است و در بعضی در دعا مشتاق
بگو اللهم لا تخرم عابریه العیة الا قترت علیها تانجانی مذکور که دیده غیر برضا با
مجموع کردان مرا از غنیمت نیست غیر برشت در آفر دعای مذکور یکی در طلب غنیمت
و غنیمت و در بعضی در دعا مشتاقین رو بود از تو و تو بیغی کلید زبانه شده دور
منزلت و تائمت و در بعضی در دعا مشتاقین دست برست بر جلی بر نشاء و غنیمت
و در دعا مشتاقین دست برست بر جلی بر نشاء و غنیمت التا رود دعا
سجده صلین بر لب غنیمت قد تو در منزلت از اختلاف مذکوره نقلی و تائمت
و نه این حدیث را بهر که یاد کرده شد از تائمت حدیث نقل کرده ایم از نسخ
که بخط ولده محمد ادرکس است نزد ما بوده و خود در اول اسلاف خود بر و کلام
و او نیز از همان نسخه بر شیخ زین الدین رضوان الله علیه کور رسیده و بر سر بر او
خوانده **نسخه** باید داشت که مراد از طلب بندگان غنیمت و غنیمت است و در
از پروردگار خود در روز عصا که این حدیث است یعنی بکن آن دارد و است
که علم سازد ایشان را با هر که حجت است باشد در آن روز چون در بعضی خطاب
و عقاب و آید و کسب شود و سازند آنرا در عهد صراحت عذاب و عقاب او است
در آن روز حضرت آن خواهر بود که چون در بعضی خطاب او در آید از ایشان

سیرات

سید جرات در آن کتاب میفرماید که جوید و بجز آنرا گشته باشند هر زمانه
متناهی که در بی حد تا بی کل نفسی متبادل عن نفسها که در توصیف روز قیامت
در کلام مجید وارد است و است بر آن دارد و چه معجزه که در این است که روز قیامت
روز است که هر کس از جان بیخس تا در حال بود باشد با پروردگار خود از اوقات
و تقیید است و توحید و حواسی که گفته است و تامل و تفحص و رعت بد نهایت آنکه تامل
توا به بود که نسبت بر کس که با او را استعدا و تقیید است آن بوده باشد که در بعضی
چراست او در آید و نیست او باشد که شرفی که در در تمام تعیین و تقیید است و
با و برین و غیره موالی از زلات او بر و هر فریاد که در همه آن پیشه کوب است از آن
بیز بوده باشد چنانکه آنرا که کینه ما عترت است بر آت الکنیم به جز فریاد است
ترا برورد که در کلام که در کتب عصیان او شده است از او در این است دست
بست او بود که در او در عصیان رسیده به او را بشیر ذکر کرده اند که ذکر کنیم
در آن مذکور و احتیاطی که از سایر صفات او است که شکر باشد بر عصیان
امت را با بگو چون در بعضی خطاب ما عترت است که در آید و جواب گویند غنیمت
که یک یا کرم یعنی فریاد است ما را که تو را کرم علی الاطلاق صفت است
بیشا نور که مولانا نظام الدین اعجاز است و بعضی خود ذکر کرده در اول جوامع
و من شکر در روز قیامت که قیامت قیامت است و مردم را در بعضی خطاب
و عقاب در روز و از آنجایی که ظاهر آنست که اگر مراد از بعضی خطاب آورند و
گویند ما عترت است که هر چه جواب باید گفت حال در حالت خواب با آنکه پیشه
در پیوار که شکر از او شده باشد که ذکر کنیم در آنرا لواط پیشه بر آنست
معلم شدیم از جانب حضرت عزت عظیمت خطی است با کلامی که گفت مؤلف که کلام
بجز آن که بعد از شکر این مؤلف را طرم بود با آنکه بعد از آن در بعضی خطاب

نشانی که در دست راست بان لکه رو پس از آن که او را در عقب خود در پشت برشته با
انکه قبل از آن تحمل می شد مشرب است که شش از بل هر طایفه که از او بر می آید
و از شش برنده تر و در روز کشف شده و شدت صاحب که در وقت بعضی
اعمال شش برتر آن بود که است و نوحش با شش و در نوح که بعضی صیان است قبل
از قول است خواه بود اما آنکه آن از عقاب روز قیامت دوم آنکه با سببی
با سبب باشد نیز خود در پشت را در روز آن که سببش نیز است چنانچه در عقاب
تو که سببش نیز است با سببش در نوحه اول نیز بر ما با سببش باشد تا بهر دو نوحه که فرزند
بیم واقع شده اند مناسب بود که پیش از آن نوحه در سبب سیم آنکه او را در عقب در صفا
عزیز برات خود در پشت باشد و متعاقب در کلام مجید خود است و با به حال
حالت خود فرزند غیر عطا کن نام اما مال را برت راست من تا عادت برنگی
من باشد و در است معلوم در پشت بر نوحه را برت چهره تا آن نیز به ابره نامه
و بهر دو دست حاصل حسن که سببش را این وجه چنانکه مغز نیست از وجود دیگر سبب
تزو یک است و قدما هم چهارم آنکه در سبب ریب در وقت بل من چنانکه سبب که
در وقت بل سبب بر نوحه که شش و نوحه خود و فرزند فعال است و در اوزان اکثر
طاعات و عبادات باشد یعنی عطا کن نوحه خود در پشت را سبب بر طاعات
و خود عبادت است و در این نوحه نیز با سبب را با سبب است خواه بود و در کلام
ایهام و مناسب واقع شده خواهد بود و آن عبارت از آنکه هیچ کس نه در کلام
میان دو لفظ کجیب معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم باشد نه نقاشی
ایش ترا یک از حالت نماز میزد که بهر آن معنی است با هم داشته
پسند شش قول که تعالی و الشمس و القمر بحسبان و الخیر و الخیر لیجدان
که سبب درین کلام نیز به نوحه آن معنی استعمال شده بهر آنکه از زمین برود و از

ساقی باشد

ساقی باشد و ظاهر است که این نوحه شش و قمریت است شش عین و نوحه دیگر آن
که کسب است از این نوحه است و در این نوحه است مذکور از این الما طواحتی
یعنی فاذا حق وقع بر عرشه خواهد که دیده بکشند ما منفرم نموده در روز
برشته مادام که قصه نوحه و آنرا با نوحه سید چون قصه شود او را کشفه مرا فتیله
از آنکه خواست تا او کشفه اثر آن از نیش و بر نطقه نیز سبب چنانکه بعضی درین نوحه
بموقعه کردن که از او داده شده مناسب ظاهر است که با او در کلام صحبت
نمایند از این نوحه است که آن نوحه مناسب است با او در وقت در وقت عرب
بمغز برین بال نیز آمده است پس نظر با این معنی کلام این چنین خواهد شد
که در نوحه سبب در پر در پشت تا بال او را بر نوحه اند چون بال و بریده شود
مرا فقه و این معنی که هر چه مضبوط است اما او را کلام بر نوحه از اقامت با سبب است
و این نوحه اگر بقدر در دست شما از لطف نیست **نایب چهارم** ظاهر این صحبت
دالت دارد بر آنکه حضرت صلوات الله علیه را در حضور مذکور یک از دستار
زیاده از یک مرتبه نشسته باشد و این معنی که هر که است از عباد که کشفه است
مرتبه دوم است نیت و بر حضور با یکدیگر مرتبه نشسته شود اگر عمل نیت است
بر نوحه صحبت در مقام شش و نوحه تمام آنرا بود که از حضرت واقع شد
و اگر در وقت مرشد را در نوحه آن یکدیگر چنانکه ذکر کردیم نیت است و شش قی و دیگر
سستیها که از حضرت صلوات الله علیه بود که به است و دیگر آنکه حضرت در
آن صحبت فرموده اند که خلق الله من کل قطره ملک یعدت با سبب است
که او در بار اعضا که کوره نشسته شده باشد بعد قطرات بیشتر خواهد بود
مقام اقتضای ذکر آن خواهد بود پس معلوم شد که کسب است و او را از ذکر آن
بواظف عدم وقوع آن از حضرت است و بعضی گفته اند که نوحه است و نیت است

سبب است

در و منو نهایت ثروت دارد بر مگر معلوم است و او را با آن حضرت واقف شده بود
ظهور که گشته بصر بان نشسته و پنجاه روزه و حضرت قیام که گفت که کدام
سر بر تبه و واقف شده و درین سخن نظرات بر شایع بودن و گشته تا آن درین مرتبه
در بعضی مناسبت و چون این چنین نباشد و سال آنرا بنام بود که از من بر حصار
مزه نسبت به من است بر آنرا غسل و در سنت نیست در کتاب مگر از بعضی عقیده و او
گفته است از آنجا که ناطق صبیح منظر هر السامی و علی السلام که آن حضرت فرمودند که
والله ما كان و صنع رسول الله صلى الله عليه و آله مرة فخره في قبره
که بود و منور رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل اعتقاد در آن یکبار بود که بر تبه
واقف فرشته و بعضی روایات که از آن در در دو مرتبه از ایشان واقف
شده بر حالت کبر و منوی حکم که است که بعد از کور و منور و واقف شده
نه در و منور و او را در کوشش چهل روز بنویسند یعنی که با کتاب غیرت در صورت
که یکبار است شمار داده بعد از آنکه روایت کرده است که در و منور امر المؤمنین
غسل اعتقاد همه یکبار تبه واقف بود که است این دلیل است بر آنکه غسل اعتقاد
در و منور باید یکبار تبه واقف شود چرا که عاقبت حضرت امیر علی السلام این بعد است
که هرگاه دو امر بر ایشان و او فرشته که هر دو حالت حضرت عزت بگفت
هر کدام با همیت با اقرب بوده و عمل شقت نیز در میان است آن نیز بر است
منو و از اینصفا حدیث الفضل افعال عمر و بعضی آورده اند پس بعد از شایسته
و بعد فاسم و شیخ بزرگوار که از مقدمین علماء اند در سنت بودن غسل نماند
چیز و عورتوان کرد که استقار و شمع آن در میان است بر و بهر است که است
از غیر به در او بعد در آن از حضرت علی السلام و تحقیق بخوابن مقام اقتضا بر علی
در کلام دارد و که وقت را که پیش آن است **انجام** باید دانست که از بعضی روایات

مسئله

مسئله دهم که است نسبت آباء که در و منور صرف میشود و یک تا شتر بود باشد و چندی
نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فخر ذکر آن کرده و بعضی از آنین چون از قول
حضرت علی السلام در حدیث بجز حدیث که ایدتی با ما من ما اوقضا لها اللصاف
و استیجی حضرت ازال استیجی ط کرده اند که آب استیجی نیز از حدیث آب و منور است
بر آن مشرف حشمت حکم کرده اند که آب استیجی نیز بر ما از حدیث مذکور و گفته اند
آنها که در و منور صرف میشود و اعتدال است که بعد از غسل آب استیجی را ضایع از ظاهر
این حدیث مسند میشود از آنچه باید دانست تا مقدار آن بخیر رسد و دست بعل
آید در این نجابت دو مرتبه باید که بوسیله غسل است که آب و منور را بر کوشش
باشد بر شستن سر است و منصفه استیجی که هر کدام یکبار آب استیجی و
و غسل هر یک از دو مرتبه است چنانکه اعتقاد است در آن دو مرتبه بعد از
پوشیده بد شتر عریضه بلکه نزدیکی که گمان شود که بدان واقف نخواهد کرد چه
شعر بعد از ششهور زیاد از روایت و بعضی در هر شتر عریضت و مقدار آن که کور
ضایع بعد از رجوع بکتاب هر چند در زیاده از چهار یکبار نیز بر شستن که دو بار
و نیم بکتابت رفت و کن باشد درین زمان نیست پس چنانچه خواند بود که آب
استیجی نیز از آن حدیث محسوب شود و محتمل است که امر حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
و السلام فرزند خود و هم حقیقه را با آب آوردن از بر او و منور آوردن هر چند
آب را از بر او و منور حضرت علی السلام که این حدیث اشعار بان دارد و بحسب ظاهر
دلالت دارد بر آنکه آوردن بر آب و منور از حدیث است که شتر که خدا در و منور
مکر و دوستی اندر است و از اجابت که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در و منور
مکر و دوستی و عمل فعل حضرت علی السلام بر اینکه فرض است این چنان بود است
در و منور باشد و پیش بر عدم بر دست حال اگر چه حکم است اما بعد در و دست

بگویند اختلافی که در کیفیت تم میمان اهل اسلام بوده که فرق است اقول مختلف
 در آن مستحق نبوت است و در دستار تفریق واجب میدانند و بعضی گفته اند
 کرده اند و جوهری را بر پیشانی و سر و کلاه از ندهد و بعضی در مطلق تم میمانه بدل از علی بن ابی
 و خواه بدل از محمد بن ابی طالب است را بر زمین و در حقیقت آنکه و بعضی در مرتبه بعضی
 بعضی داده اند و میگویند در تمیم بدل از محمد باشد که مرتبه از آن است برابر زمین
 در حقیقت آنکه در تمیم بدل از علی و در بعضی گفته اند مرتبه در حقیقت یک مرتبه
 یک مرتبه است و یک مرتبه یک مرتبه است و یک مرتبه است و یک مرتبه است و یک مرتبه است
 است به این اقول مختلف کرده اند و اگر اراده کرده باشند که باطنی است از حضرت
 امام علیه السلام است به که در او اطمینان خاطر بر هر سده داشته که از اختلاف مذکور
 او را داده باشد در حق خود و خدا و در کتب او بود **و نمانش اول** قول امام علیه السلام
 درین حدیث نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که در هر دو موضع اکتفا است
 و استیجاب تو به در او چون استند است و در مرتبه نبوت است و از زمین
 است که چون قوم موسی علیه السلام باو گفتند که استخفاف ناهن فی لوزان ما بهند
 و استخفاف کنی و ما را قابل آن اند که نه حال ما بعد از آن که من من بعضی هالیان
 گفتند چه بچشم بر دور که خود از آن که از جمله بدان بشنم گناه از آنکه استند
 و استخفاف را با به جهالت نه و استند و بعضی که روز عرفه و در آن وقت استند
 رسیده و حق را از جلال غیبه کرده اند بر امواج آن مگر که بد پس امر که مثل
 موسی بن نضر که از عالم اولوان است آنرا عمل جان خوانند پس چندان توانند بود
 که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است از که با و عزالت است انما به
 وقع یا به و بر بعد استیم جو از وقوع آن از حضرت صلی الله علیه و آله است
 بگویند بدل آن باشند صدور آن از حضرت نسبت به آنکه است که از اعیان صحابه

بسم الله

بود است و مرتبه برنگار در میان ایشان است و بیشتر پرست که حضرت صلی الله علیه
 همیشه او را که از مرتبه است و با او بنفیس و توفیق و تسکین کرده اند و نهایت توبه و محبت
 با او است اند چون نسبت با بزرگان میباشند و بر عینه اند که عا رجله است
 بقتله الفتنه الباقیه یعنی عا ربنا و بولست میا جشتمین است یعنی چند فر که از مرتبه
 که بر سر بر افتاد و در کمال سجد بر او و کار و محبت بر این شمه عا ایند است او را
 جمع که از اهل بیرون است باشند و خود در وصفین در دست لشکر و یکشنبه است چون
 مجوز باشد نهایت یک درین باب لوالک است که استند اینجی موصوف مستعمل است
 بگویند عا ربنا از آن اراده شده و مراد خود عزت طلبه و عزت است که از جانب شیخ
 بر جود آن نیست و در آن حضرت در حقش شده و نوع است نسبت به او در مثال
 او خطی در دست ایشان میخوانند بگویند شرف زیا و تا و قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف
 باشند چه صلی الله علیه و آله است که بر سر صحنه استند او را و مراد است به همیشه که در است
 همیشه او را در موضع مزاج و مطایبه که از نهایت با طاعت شریفه و در هر آور و چو است
 پرست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اند که الحق افزع و لا اقول
 الا بالحق نیز از مزاج و مطایبه واقع منیر و نهایت است که مکرر میگویند که حق استند
 فعل از انکذب و باطل است پس منیدیم و حکایت مطایبه حضرت صلی الله علیه و آله بر آن
 که از ایشان انکذب کرد که بگوید او را که کند حضرت عزت او را نسبت از ایشان دارد
 شکر است و آن خطی بود که حضرت صلی الله علیه و آله در حواجل و بسبیل مطایبه فرموده
 اما علمت ان لبعثت لا بدخلها الهی ان یعنی نور است که نسبت عا ربنا است
 پرز است و عا ربنا است آن مگر که در آن از آن که در شروع در حق و در خطر است نمود
 که گناه پرز است که ازین سعادت محروم مانده اند حضرت چون اضطراب بود
 است به که در دست فرموده این خطی است که در آنکه انما انشأنا هاهنا استند

مغفلان حق ابطال باطل باطنی بر سر که ما تو فریغ در بهشت است از اراسته
آفرین ناز که ز بر جمل دولت بهشت پس میگردانیم التی را و مغفلان که
که هرگاه نزد تو هر آن جزو تسمیه مگر نماند و دست و پا به آن تو هر آن بهشت به هم یکدیگر
همان بهشت در حق حقیق که بر روی تو ایوان بهشت است از ام که از تو هر صلاست
علیه الله پس سید که التی لیکند حضرت فرمودند که حق التمام فیض خود از
القدرت عجایب شمعها و در صفا بر سر از آن زمان که فیض روح التی ان شده باشد
در عالم که گویا بر سر بهشت و در سر سر بر کرده و کونما حقیقت التی لیکم که
و در بعضی گفته اند که است که در حق خود با آن پس بر سر نماند بر آن ساله ارباب آن
سین و دمانند و بفرمانند که در دنیا بهشت بهشت بهشت و اگر تو هر آن التی
بهشت بهشت هر تو هر آن و هند و اگر در دنیا تو هر آن بهشت بهشت بهشت بهشت
باشد بهشت یک از همانان بهشت دهند در صحت و است که تو هر آن از پس مذکور
نقل می نمایند چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده اند بعد از
اهل الجنة که بعد از ما را بعد از میکائیل بن جبرئیل انبیا ثلاث و تالیفات
پس از آن هر تو هر آن بهشت بهشت در عالم که بر سر ما و ام که بهشت و خوش چشم
و هر که کشید و هر که در روی تو هر آن بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
که در حق حقیقت و واقع است اگر چه بعضی از این بهشت و در وقت با در
اکثر است بهشت بهشت از آن بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
از وضع با اقامت است در وضع حلق و اوله بزرگوار درین مقام بهشت که در حق
رساله التی که گفته اند که استقامت است ابراد آن کرده است چون تمام معتقد
ذکر آن نیست که گراوه اطلاع بر آن بهشت باشد نیز مذکور در جود نماید و هر بهشت
خفاست میان همه در آنکه فعل مذکور جزو افعال تیم است و در حقیقت که حقیقت تیم

بر آن منضم

بر آن منضم باشد یا یکی بنزد اعتراف در حضرت که جرات از بردهش آن بهشت
بودند ششش روز و چنانکه از اوجه افعال و صفات که این نیز از افعال تیم حقیقت
و ظاهر کلام گفته اند عنوان الله علیهم اشعار بر حقیقت این اول دار که جزو حقیقت
نمایند شش حال که بنظر علی الرحمن در کتاب نهج نامه از حضرت
کرده است و فعل مذکور را خواه وضع بهشت و خواه ضرب به جزو تیم مذکورند چنانکه اعتراف
بوجود و صحت است بلکه فعل مذکور بنده است و حقیقت و وجه فایز افعال تیم و شش
علیه الرحمن بر او در حقیقت این مذکور و در اعتراف آن که است اول آنکه اعتراف در حق
فرغند و حقیقت بلکه اگر چه دیگر است این آن بود بر سر مثل زدن و در
بر آب یا کوشش و در روز دنیا و آن در افعال آن و حقیقت اعتراف با قطع خواهد بود
بجای فعل مذکور در تیم که فرغند و حقیقت و فعل دیگر مثل وضع بیضا در خاک افعال
آن بر آن اعتراف است پس میان آن و اعتراف فرق باشد و هر چه است که است
که فرق مذکور به حسب ظاهر در راه و او نیز قاطع است بلکه فعل مذکور در تیم
فرغند و حقیقت تیم شش شرط میداند جزو تیم و حقیقت از آنکه فعل در دنیا
و حقیقت به جزو نیست چنانکه در اعتراف مذکور در رمضان واقع باشد گفته اند
که روزی ایام اعتراف مذکور است طاعت و جزو اعتراف است که آنکه مؤلف
شش شش علیه الرحمن است که حقیقت آن بر اعتراف تیم حقیقت و آنکه بنا بر حقیقت
مذکور حقیقت مع الفارق می شود و حقیقت مع الفارق را عاقلان معتقد کرده اند و در آنکه
اگر چه واقع شود میان اعتراف استحقاق روایه اتفاق دارد که در آنکه فعل در وقت
مغزایه و چون همان است نیست کرده روزی بنویسد و در حقیقت حقیقت مذکور در
تیم که بعد از آن قول از شرح جهت حد و واقع شود و آن است که حقیقت آن که در واقع
ضرب یا وضع به بر ارض و حقیقت و حقیقت است که اگر مؤلف شش علیه الرحمن

آن است که در حق حضرت میان ضرب بر دست پیش عذیب علیه السلام و نیز عذیب علیه السلام است
و در سبب احاد آن است که جناب باشد چه او در دنیا یا آن حکم مقرر کرده است
بنا بر وقوع حضرت مذکور عقل و حکمت تم نمکند و توجیه آن ضرب بر ارض نیست
و اگر عرض آن است که فعل مذکور عذیب است که فعل مذکور را فرود تجمی می دانند
علاوه بر ضرب کردن بر او است و باید دانست که عذیب بر او ضربه با وجود آن حکم مقرر
فعل مذکور کرده است جایز است که عذیب تم مقارن آن واقع شود بنا برین بر او وارد
که هرگاه جناب واقع شود لازم می آید که عذیب مقارن صبح بود از آن جهت که پیش
چه مقدار نیست محقق نیست مگر مقارن در شش آن بخیر اولی که عذیب در وقت
در هیچ عبادات واجب است و عذیب که در وقت مذکور نبوده است که عذیب را
مقارن شش سر دستها یا شش ساقی در وقت و حال آنکه جمله ام ازین با بود
و عذیب نیست پس گویند در وقت عذیب که فرود باشد منصرف عدم محقق مقارن است
واجب باشد چرا که آنها که با لاهل فرود و عذیب است اما بعد از مقارن
عذیب آن فرود و عذیب که از عذیب بر جای واقع شده است پس حضرت
عذیب آن مقارن مقارن عذیب بود و عذیب که ملخام بود و عذیب که ملخام بود
و عذیب پس مقارن عذیب بود و عذیب که ملخام بود و عذیب که ملخام بود
علاوه بر آن است که فعل مذکور نیز با لاهل فرود تجمی می دانند که واجب باشد تقدیم
عذیب بر آن شده است چه درین اما هرگاه عذیب مقارن آن شود و فرود تجمی می شود
بجست اعتراف در وقت بنا برین صبح نظر می آید فعل مذکور در اعتراف تجمی می شود
طراز فعل امام علیه السلام که فرسج و عهد نمودن آن را و در وقت صبح تمام رو
واجب باشد و این فریب عین با بود است از علماء ما و بعضی عبادت دیگر
نزدین حکم فریب نه می شناسد مرتفع علم الهدی را جامع فعل کرده است بر آنکه صبح تمام

رو و عذیبیت و بعضی از احادیث معصنه قول او نیز هست که بعضی از آنها نقل است
بر وجهی صبح عید و بعضی صبح صبحین و شیخ ابوالکاسم رحمه الله حکم کرده است بخیر میان
صبح تمام رو و بعضی رو بر وجهی که هر کدام جنبه شرف و واجب در وقت آن بغیر از
و نقل مذکور از ابن عقیل نیز کرده است و گویا واجب بودن صبح تمام رو را
که در کلام سید مرتضی علیه الرحمه و شمس علی کرده است بر عدم وجوب عید و اما استیجاب
دستها در وقت خیر که در دستها مرفوعین واجب باشد این حدیث در حدیث در عدم
آن حدیث عین با بود نیز او واجب نیست بویضا که در بعضی اخبار بر وجهی وارد
شده است و اگر اران نیز قابل تقدیم میان صبح دستها مرفوعین و میان سر دستها
تا زمانه مانند رو بر حدیث آن دو در نسخا بود و **نمایش سوم** باید دانست که این
حدیث دلالت دارد بر آنکه امام علیه السلام در حال اخبار ازین حدیث رسالت صلوات
علیه و اگر حضرت رسالت نبیانه در حال بیان تجمی معارضه الاحوالین المذکورین
در زمان دستها بر ارض یک مرتبه انگشت کرده باشند و چنگل کند کنن از
تجمی جنبه که در شب بود از آنکه عذیب بود بر سطح بر وجهی است تجمی کرده بود و چنگل کند کنن
یا وقت پس این حدیث بکس ظاهر است که هر تجمی می تواند بود که در مطلق تجمی خواهد بود
از وضو باشد و خواهد بود از غسل یک مرتبه زود دست را بر زمین یا فرموده شده
و این التیمین نوره ذکر کرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیه السلام
و معنی دستها این است حدیث موقوفه زنده درین باب روایت کرده است
و حدیث حسنی که از ابن ابی عمیر نقل آن بشیوه رسیده است **تبریح** که بر حدیث
موقوف مذکور حدیث است که عبد العزیز بکر از زرارته عین روایت کرده است
که او گفت سالت اباحضر علیه السلام عن التیم فضرب سیده الاوضی و عنهما
ففضضهما ثم صبح بهما جهنم و کفین مره و اجماعه فیقول انکم دم انما انتم

بر استقامت ضربت نمازها وقت بعد میان حدیث صحیح زار تا که مذکور شد و میان
آنها و توفیق میان ایشان بر وجهی است از توفیق دیگران کرده اند و گفته اند
احادیث که در آن بر تقدیر است محبت بر غیر که بدل از نسل باشد و احادیثی که در آن
ضرب دارد بر غیر که بدل از نسل باشد چنانکه میان متافریق مشهور است چرا که در بعضی
اصول است نزدیک به محبت در آنکه در عمل از نسل نیز ضرب یکدیگر است و در بعضی
بعضی گفته اند که چون عمل و منزه است از عمل مثل شایستگی که در عمل و منزه است
ضرب واقع شود و در عمل و مرتبه است آن زار که در عمل حکم از آنجا نمی
شود و حدیث صحیح که شیخ ابو سعید طوسی علیه السلام بواسطه زار از امام باقر
نقل کرده است که زار که گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند
هو ضرب و جسد الموضوف و غسل من الجنبات بقره بیدار است بر تن تم نقضها
مرة للعجوة و من اللبدین اگر چه شیخ ابو القاسم رحمه الله نیز با و در کتاب سیرت
کرده است در ذم تفصیل منور از آن اما بعد از آن ظاهر می شود که دلالت بر تفصیل مذکور
زار و جمله بضر و در کرده اند دلالت از زار بر تقدیر ضرب و مطلق تیمم خواه بدل از
وضو باشد و خواه بدل از نسل باشد این را باید استدل کرد است بر تقدیر ضرب در
تیمم مطلق و حق است که این حدیث نسبت به آنچه شیخ طبرسی در مشکوٰۃ فی
ازال منجیده اند نسبت به آنچه این باب از آن استنباط کرده است و لغوی در کلام
نست که اگر قول امام علیه السلام هو ضرب و احدی محمدت که لغوی بود و احد باشد
نیز تیمم یکبار است و احدی است که تیمم بدل از وضو لغوی باشد و تیمم بدل از
غسل لغوی بود و هر یک از این نیز آمده است چنانکه گفته اند العلماء مزاجین تا و تراست
بعضی طهارت بر و این است طهارت آب و وضو غسل است و طهارت
بجای آن تیمم است و اشال آن و کلامه و غسل مجز و در نوا نده و توفیق آن بر الوضو

بنا که ظاهر است

چنانکه ظاهر است و ظاهر ضرب یکبار از آنجا که مذکور شد و در بعضی
نوا بدل از نسل و خواه بدل از وضو و یا یک ضربت بر نوبه بود و آنچه که مستند است
بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از پیش از زمین گفته اند و نوبه یکبار بدل از نسل
مسجد و یکبار بدل از نسل مسجد و منتهی است که ضرب غیر خود باشد چنانکه ظاهر است
و کلامه و غسل من وضع خوانده شود که امده کلام بود که بدل از وضو کلام بجز وضو
و بعد از آن است که در تیمم غسل از آنجا که در نسل افزه و با مجز و نوا نده شود که
چون خود وقت وضو ضرب کلام برین اعتبار باشد که وضو یکبار بدل از نسل و یکبار
مرتبه آن افزه و مطلق از نسل مطلق خود باشد بر وجهی که در اصل عمل می
تیمم از نسل و وضو یکبار است و از نسل و وضو یکبار است و با جمله هر دو
بعد از چهار است و حدیث مذکور از آنجا که در خلاف ظاهر است اولی
اگر ظاهر از ضرب درین مقام است که مجز و نوا است باشد در مجز و نوا و اما بر
حقیقی نوبه است اما کلامه مطلق مجز و نوا است نه مطلق مجز و نوا است
کلام مذکور است نیز خلاف اصل است و بخاطر این که مکمل است که ضرب مجز و نوا
به بر این چنانکه ظاهر است و کلامه و غسل مجز و نوا نده شود و مطلق تیمم بر الوضو
چنانکه ظاهر است که شایسته مراد از قول حضرت علی علیه السلام که ضربت واحد است
نوعی است نه وحدت عدد یعنی ضرب بر بر این در مطلق تیمم خواه بدل از وضو
باشد و خواه بدل از نسل یکبار است یعنی یکبار است که این مراد در تعیین
مختلف است که در قیاس و مثل آنکه در یک اعتقاد و در ضرب شسته باشد و در دیگر
یا یک علقی تر است شرط باشد و در دیگر نه است و اشال آن از اعتقاد فاسد است
و عملی وحدت بر وحدت نوعی است که درین عیال است که بیهوده است که بر خلاف
ظاهر است اما برین اعتبار که در کتاب مختلف ظاهر چنانکه حضرت از عین

سابقین و الله اعلم **فصل** در بیان دلالت کلمات علیها در بیان دلالت کلمات علیها
که در تمام مخلوق تراب است تا شرط نیست غیر لازم نیست که زود در دستار زمین برود
و قوع باید که قدر خاک میفریزد که قدر شود و این چند از علل را و بعضی از علل را
مخلوق مذکور را در تمام شرط میداند و بر غیره است که برین وجه است لکن است
که بعضی را با تسمی و در است که دلالت بر استجاب بعضی دارد و بعضی عبارت از کلیت
دستهاست بعد از شرطش از زمین اگر مخلوق تراب است طاهر و بعضی مذکور است
برین وجه است که بعضی از این است که اگر خاک با که در دستها باشد
برین وجه در وقت سجده نشسته نشود پس هرگاه در گردن خاک از دست نشسته
چون تواند بود که آن مخلوق را در دست خود و اگر در دست خود نشسته باشد
استدلال کرده اند و گفته اند تجربه حکم است بلکه تجربه دلالت بر دست تمام آنچه از
خاک در کفها گرفته شده باشد نیز از خاک برود و بعضی از اینها را در دست نشسته
بود که بعضی از اینها است که اگر خاک را در دست نشسته بود که سجده با
بافت آل باشد که خاک او در دست نشسته باشد و در بعضی از اینها
فانده اند که مطلقا از آن اثر در دست فانیست و بعضی از اینها است که
باشد باشد که اطراف مخلوق و بر این است مذکور است لکن بر مردم بشر اطراف مخلوق
بگردد توان و حور کرد که دلالت بر استه اطال میکند چرا که استجاب بعضی در دست
مذکور مطلقا واقع شده و اینها که معین کمال مخلوق تراب باشد و ظاهر است که مخلوق
تراب محقق باشد بعضی از اینها را در دست نشسته است بلکه همه اینها بر این است
شرط باشد و نهایت آنچه در جواب توان گفت است که استدلالات برین وجه گاهی
تمام است که بعضی مذکور در حقیقت برعکس از علل قابل بوجوب آن است که بعد از آن
در مقام تقویت استدلال اینها نیستند و اندک تا که با صیغی بوجوب حکم

و ایدیکم

و ایدیکم مذکور بود که من در کلام ظاهر است که در تفسیر اینها است که بعضی از اینها
تم بعضی از اینها را در دست نشسته است و بعضی از اینها را در دست نشسته است
نیز با این سخن که سجده و دستها بر وجهی کنند که در آن از خاک است
تا حشر و یا فصل نشود و هرگاه در تفسیر اینها لازم خواهد بود که بعضی از اینها
واقع نشود و این محقق تر است که بعضی از اینها در دست نشسته است
در حقیقت با و گفته اند آنچه در دست نشسته است که از آنجا که در دست نشسته است
نمی بران دارد که در دست نشسته است که منافات آن ندارد که در دست نشسته
باشد و بعضی عبارت حدیث مذکور درین باب است که امام علی علیه السلام بعد از ذکر آن
و من و الله ان الله قال ان الله خلقنا من طين و اما انتم صاعقنا
طینا فاصبحوا بوجوهکم و ایدیکم عند فلتا وضع الوضوء عن وجوهکم
بجد الماء فبعض بعضی استدلالات که بوجوب حکم وصل با و ایدیکم
منذی عن ذلك التیم لا تعلق ذلك ان اجمع لا یجوز علی الوجه لا یعلق
من ذلك الصعید بعضی الکفین و لا یعلق ببعضها ثم قال ما یؤتی
لجعل علیکم فی الدین من حرج و الی حرج الضیق ان حضرت عزت لودار
فراغ از وضو فرموده اند که اگر بوجوب وضو بپوشد شما را پس نیاید که بکن
ظهارت کنید پس تم کنید خاک پاک برین وجه که سجده بعضی از اینها را در دست
از دستها نشود و بعضی از اینها را در دست نشسته است و بعضی از اینها را
آب نیاید که بعضی از اینها را در دست نشسته است و بعضی از اینها را
و بعد از آن متصل است و این و گفته است که دستها را بعضی از اینها را
تا این نیز آن تیم بود و بعضی از اینها را در دست نشسته است که خاک تمام بر روی
کنند دست خاک گرفته شود و بعضی از اینها را در دست نشسته است که بعضی از اینها

و ایدیکم

فرا تین فرج غیر نکر ایضا است بر دور و کار نما در او درین بر نما جوهر و در این کتبت
و دلیل تشنه اند کلام حضرت را در آن فرجه است مذکور که لازم بود که در آن کلام صحت
الکفین و لا یعلق فیها برشته اطعونی تا ب در تمیم هم چنانکه در سلبین برشته است
و گویا در دولت کلام مذکور برین مذهب است که روایت دولت کرد را که حضرت
عزت چون ایستاده که خاک مذکور در تسبیح او بر سر او در بر نشود و در آن کلام
از دست بگیرد و صیغه نیکو و کوشش کند بعد از او در و بعد از دستار خود را بر سر
از خاک و کمر در چهارت روایت مذکور و فعلی امام علیان است که حق تا نقل است
تا نقل نماید آنرا روایت مذکور و در جواب سئوالی که از اب در دست بر و خنجر کجا پاره مانده بود
معلوم جزا بدست کبریا که امام علیان هم جز در ارض آن برشته اند او آن خاک است که
تیم بر آن واقع میشود در نفس تیم و الله اعلم **حرف هشتم** روایت شده است
سند مذکور از شیخ سعید نمیه که در کتبت خواندم بر شیخ فخرالدین مظهر و آنست
در فایده شیخ را را که در بعد واقع بود و فرزند زید بود و در سال
بعثت و پنج پیش از هر شیخ مذکور کتبت خواندم بر در بزرگوار شیخ عالی الدین
مظهر علیه السلام و او کتبت روایت کرد که بر سر شیخ سعید بن الدین از شیخ فخرالدین
بن طاهر که از اعیان علمای مذهب اهل بیت مصنف چندین کتاب و رساله نامیش از
نهایت احسان و در روایات او کتبت اند با وجود اهدیت فخر او است و در مقام
مستفاد کتبت فخر شده اند و او کتبت اند در او علیه و آداب کتبت اند و در
روایع غیر از اینست که در کتبت فخر شیخ فخر بن ابی اسیر از شیخ عویان بن سافر العباد در آن
ابی اسیر بن ائمت امایر از شیخ ابی علی العیاض از والد شیخ ابی جعفر طوس قدس سره
از شیخ علی بن محمد شیخ سعید رحمه الله از ابوالقاسم سعید بن محمد بن محمد بن سعید بن
که او اهل التالی در صورتیست که کتبت فخر است از علی بن ابی اسیر از پدر او

ابن اسیر

ابن اسیر از فخر و حق و بن سعید بن سعید کتبت قال ابو عبد الله جبرین عمر و فخر
علیه السلام و ما با حاد احتسب ان یصلی الی کتبت با سعید علی ما احتفظ
کتاب جبرین فی الصلوة فقال لا علیک یا حاد قد فصلت قال نعمت برین
صنعتها الی التلبیة فاستغیت لصلوة فرکت و یصعدت فقال الی الحیا
لا یحسن ان یصلی ما یقع بالرجل منک یا بن علی ستون سنه و سعید بن
سنه فله یقیم صلوة واحد یجد و دهها تا تمة قال حاد فاصاب فی یضو
الذل فقلت جعلت فداک فعلت فی الصلوة فقام ابو عبد الله علیه السلام
مستقبلاً لقلبه مشعباً فارسل یدیه جمعاً علی فخذیه قد ضم اصابعه و فرغ
بین قدمیه حتی کان یدیهما قد رتلت اصابعه منفرجات فاستقبل اصابع
رجلیه لقلبه لوجعها عن القبله فقال یخشع الله اکبر فخر الله بنزل
و قال هو لک احد ثم صبر هینته بقدر ما یتقیس و هو قائم ثم رفع یدیه
جیالاً و حمد و قال الله اکبر و هو قائم فکرم و ملا کتبت من رکبته
الی خلفه ثم سوی ظهره حتی لو صبت علی قطره من ماء او دهن لمر
ثقل لا استواء ظهره و مد عنقه و غمز عینیه ثم سجد ثلاثاً بترتیل فقال
سبحان ربی العظیم و سبحان ثم استوی قائماً فانما استکن من العیام
قال سمع الله لمن حمده فکبر و هو قائم و رفع یدیه جیالاً و حمد ثم سجد
و بسط کتبت مصنوعاً من اصابع بین یدیه رکبته جیالاً و حمد فقال
سبحان ربی الاعلی و بحمده ثلث مراتب و لو وضع شیئاً من حبه
علی فنی مند و یصعد علی ثانیة اعظم الکفین و الذکبتین و انا مل الی الحیا
الرجلیین و یجده و الالف و قال سبعة منک فرض یسجد علیها و هو
الحی ذکره عن رجل فی کتابه فقال و ان التبت الله فلا تدعو مع الله

و مستجاب بود با لاتر از آن که در آن در هر صفتی که ذکر از آن بنام او است کرده است
و در کتب حدیث مذکور است و لیکن در حدیثی که در این کتاب مذکور است که در آن
در حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که از آن که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
بر آن رسد با آن که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
در آن روایتی است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
برین وجه است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
تم نشود که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
نیز که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
آن قدر است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
تواند که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
مرد باشد و در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که آن مقدار است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
نماند که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
کثیر از اینهاست که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
و قدرت و دلالت بر آن است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
چنانکه اصل تقاضای آن میکند بگویم که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
بأن مطلق است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن

که در آن است

که در آن باب از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
بر او روایتی است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
در حال که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که این حدیث بر آن در آن افضل از حدیثی است که در آن مذکور است که در آن
و شیخ ابوالقاسم در کتاب خود روایت کرده است که در آن مذکور است که در آن
نماند که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
نظر آنکه در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
پوست بند باشد در آن حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
مراود است و در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که در آن حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
قدیم که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
چنانکه در آن حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
اشعار بر سنن بود آن در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
بر در آن حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
روایتی است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
در آن حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
و برک در حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
و حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
بوی حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن
که در آن حدیثی که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن مذکور است که در آن

معتبرت بوده باشد پس چنانچه میان از غام و سجود بر انفسنت معلوم فرموده خواهد بود
بعضی گفته اند که هر دو با هم در یکجا و در بعضی کلمات مثل انکه وضع با اعتقاد بر خاک
واقع شود هیچ تفاوتی نخواهد بود که در آن دیگر داشت شود چرا که اگر وضع با اعتقاد بر
بیشتر است و واقع شود و سجود بر انفسنتی خواهد بود و در غام نه و اگر وضع انفسنت بر
تر است بر وجه اعتقاد و نباشد از غام بنا بر این که آن بعضی گفته اند تحقق خواهد بود و سجود
بر انفسنت و در کلامی که پیش از آن است که سجود بر انفسنت از غام یک چیز است
و میان اینان تفاوتیست و حال آنکه خود در بعضی مصنفات خود هر کدام از غام
و سجود بر انفسنت حکم کرده است و بر تقدیر که از غام وضع انفسنت بر
باشد خواه با اعتقاد و خواه بدون اعتقاد و اما در بعضی وضع انفسنت مطلق یا بعضی سجود علیه
و اگر چه حکایت است از غام محل آید یا پیش ازین که حکم بر آن کرده اند
و وضع بر تر است یا بقره است و درین حکم نظر است بر آنکه کس در آن تفاوت
نکرده است که از غام وضع انفسنت و قیاس صحیح یا بعضی سجود علیه بر خاک
قیاس صحیح الفارسی است و قیاس صحیح الفارسی از موضوع اعتبار رسالت انجام ظاهر
قول ما و در کتب معتدله اینها را اشارت کرده اند و در کلام علی سلم در هر دو کتبت
بعد از قرآن حمد نموده توجیه خوانده باشد و این منافات دارد با عقاب
مضامرت نموده کتبت ثانی نموده کتبت اول دیگره بودن کتبت اول و احد در هر
دو کتبت میان هم را داشته باشد یا قده است که هر دو کتبت نموده دیگرند از آنکه خوانده
خواندند و روایت علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم صلوات الله علیه آن
دال است و توجیه مذکور است که نموده اختصاص را ازین حکم مستثنی میداند
و میگویند که اجماع نموده کتبت اول در کتبت ثانی نسبت به کتبت اول است
و این استقامت و توجیه است که در آن از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است

و حدیث

و حدیث مذکور است آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کعبین و قرآن
فیکلمه من اقل هو الحدیث یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در کتبت
و در هر دو کتبت بعد از حمد نموده قیل هو الله احد را خوانده اند و عمل فعل حضرت صلح
علیه و آله بر قرآن اعم است آن و پیشه بر عدم حرم است اگر چه حکایت آمده که در کتبت و کوبا
سور که در کتبت ازین کلام بود و نیز در کتبت و شرف است بر سیرت و آ
خبر کتبت حمد و قیل هو الله بود روایت کرده است از امام حسن باطنی جعفر بن محمد
علیه السلام که آن حدیث فرموده من مصنی علیه بود و بعد فصلی فی حدیث صلوات
و لایقرا فی قیل هو الله الحدیث قیل یا عباد الله انکم لست من المصلین
بیکسر را که کتبت باشد بر و در هر دو کتبت ازین کلام روایت کرده است
و در کتبت امام کتبت قیل هو الله خوانده باشد با وضع کتبت که ای بنده خدا از حمد خوان
که در آن کتبت نیز از امام ترا می قبول نیست روایت کرده است شیخ زکریا را
طبرستانی است و خوانده بود از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله که کتبت
فرموده اند ای ایچ الحدیث که ان فی انک لست القران فی لیلته قلت ما رسول الله
ومن یطیق ذلک قال ان قرآن قیل هو الله الحدیث من کلام تم بحسب نظام آنکه
آیا عا فرج آید که از شما که کتبت قرآن خوانده اند نمایه و کتبت که اطمینان آن
تواند بود در هر دو کتبت آنست و فرموده اند خواننده قیل هو الله احد را که خواننده
آن برابر است خواننده قرآن من غایب و بعضی عا و در برابر بودن نموده که کتبت
بشکست قرآن کلام را بر آورده اند که عمل بیشتر نیست که مقصد قرآن بعد از
تحقیق راجع به نیست معرفت حدائق و طریقی است بر آن کتبت است او معرفت
معاد است و تقاضای او و در علم با کتبت که عمل که امام اعتقاد و توجیه
معاد است فاینکه در آن شده و کتبت که امام اعتقاد و کتبت از حمد است و در باب

سفال بر شو و سوزان و سوزان و سوزان است که عبارت از معرفت الهی است و توحید
و شمس به او است بهت بر و غیره و اولد و کوفه از و جین کوفه و کوفه کتاب
آدم القرآن بگویند بوی مط استمال او بر یک مکتب این مورد را نیز معادل کت
قرآن دانسته اند بوی مط استمال آل بر یک از آن است و الله اعلم **چهارم** **بیشتر**
شده پسند که سفل است شیخ بزرگوار درین عقوبت اهلین از حدیث ابن عباس
بن اخی انهرول بنی کس بعد ان که نفر جلیل العز و بود و بسودت معافیت
امام موسی کاظم امام رضا علیه الصلوة والسلام رسیده از سعه بن حدیث که کت
با بوی مط بوده و او را کت است امام جعفر صادق علیه السلام کرده و بوی کت
بصفت امام موسی کاظم علیه السلام رسیده و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که آن حضرت فرموده اند قال لیس فی صلی الله علیه و آله یوما لا یحیایه
مملعون کل مال لا یزکی مملعون کل حسیه لا یزکی و لوفی کل و بعین
یوما تره فیصل باد رسول الله اما ذکره المال فقد عرفناها فما ذکره الا
فقال لعل ان تضایف بافته قال فتعیرت وجوه الذین معواذک من ذل
فایا لاهم قد تعیرت الما تم قال لعل هل تدرون ما عدیت بمقولی قالوا لا
یا رسول الله قال بلی الما یجیدش الخدیثه و سیکب الکتبه و بعین
العتره و یعرض الرضه و یساک المشوکه و ما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیث
استخراج العین **پنجم** کلام بلاغت نظام آن خدا صا و نیش در فرود
پنجم **پنجم** **پنجم** کلام امام علی علیه السلام بفرمودات الله علیه و آله فرمود
مراهی ب را از فرود برکت و در است هرگاه که زکوة آن داد و نود و از زکوة و عفران
آنر و کت است که زکوة آنرا مسند و اگر چه در جمل و در یک مرتبه باشد بفرود
صفا مجلس در مقام سفسار و آمده گفتند از رسول خدا زکوة مال را دانستند که

نمودار

نمودار نمودار از زکوة به نه هجرت حضرت فرمودند که زکوة بدین است که از قرآن است
با و رسد امام علی علیه السلام فرمودند که اگر شنیدن این حدیث از حضرت رسالت زکوة
چیز در صحابه که با هر کس بود زکوة و غیره و غیره و از ایشان خبر رسد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم از هر کس که شنیدند از ایشان دیدند که شنیدند که مراد با هفت در حد
صعب و پیشه عظیم است که از بسبب کس و آن ساقه نموده است ان از ان فارغند چه عیال
چهل روز پس در مقام است خاطر ایشان در آمد فرمودند ایامی است که فر ازین
کلام بچنین اراده کرده اند که شمسند یا رسول الله حضرت صلوات فرمودند که است که
از هر کس بدین امثال آن اندک خواش در بدین آدم هر چه برسد و که او را که در کت
و فرود دست مرد و که است که از هر کس بدین امثال آن که او را اندک خواش
و جاز رسد هر چه در کت خاطر در کت و با بدین افرود و دو یک باشد آن بهت غیره
تا آنکه بدین چشم دارنده آنها ذکر کرده اند که با از آنکه مراد با هفت اش این
امر است و او را زکوة بدین در هر یک از اینها تحقیق و کس است که در اینها جمل
روزی که از امور نسبت با و وقوع نیاید و زکوة بدین داد و نشو **ششم** **پنجم** **پنجم**
مملعون کل مال لا یزکی بفرموده برکت و در است و صاحبش از ان غیره که اید
هرگاه که زکوة آن داده شده باشد گمانه از آنکه او را زکوة منتقم غیر برکت است
در مال صحیح است هر کس که زکوة مال بر کس که نفسد زکوة چه بخواند **پنجم** **پنجم**
و فرود از زکوة که معلوم بفرموده است که در روز از حضرت مراد مال صا و نیش
بجز مضاف بفرموده است و از زکوة آرد و کس که زکوة بدین داده بفرموده
دیگر از کلام غیر مملعون کل حسیه لایزکی که از مملعون در ان این معنی را در حدیث است
و میاید که است که اگر زکوة در فقره شما و آفت بدینی را زکوة کت از باب است
که معنی آن در حدیث سفسار هم مذکور است چنان است فرموده اول بفرموده ان زکوة

شده و الاگر صحبت اطلاق زكوة بران صحیح نیست و مراد از لوله که بطریق است
بجمله باشد که تشبیه شده باشد و موال الفیدان با دستن زكوة از اول درگاه
هر دو جنب ظاهر و غیره غشای در مال و یک درین اوهر و موردت لغت آن در
مال اصول خبر و کسبیت و در بیان و سوان رحمت لک و لواء غیبتش
الحق و الله غیبتش درین کلام نیست و هر چه است و هم صیغی یکجای و مراد از غیبت لغت
الغیبت است که بزعم بعضی و اما ل آن در پست بدان بمرسد و ظاهر از لغت و لغت
و لغت لغت هر دو لغت لغت بدان است و مراد از لوله که اعم باشد از لغت بدان
یا لغت بدان زبان در حال تکلم و لکن لغت است و لکن لغت است و لکن لغت است
بدان اول و در کسبیت است که لغت که غیر ضروری بدان اول و در کسبیت است
الذکر درین فقره مطلق مطلق است و هم صیغی لغت و لکن لغت و لغت و لغت
در فقره دیگر اگر گویند اما صحت صحیح است که مطلق مطلق و افع و لغت و لغت
الذکر که صحت است پس بدان لوله که لغت است مطلق مطلق بدان
باشد چه لغت است که لغت است مطلق غیر ضروری و غیره لغت است
که صحت است باشد برین لوله که لغت است یا صفت صفت یا آن لغت است لوله که
سوط با لکن صحت مطلق مطلق و افع و لغت لکن لغت یا لغت است آن
الذکر لغت و لغت است و اگر قول لغت که مطلق غیر ضروری است لکن
که مفعول بدان آن لغت است لغت است لکن لغت و لغت درین لغت است
که لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
یعنی لکن بدان و لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
که کلام امام لغت است رسالت صلوات الله علیه و اما لغت است لکن لغت است
تا اگر بدین چشم را زنگور شده و سبب لکن صحت رسالت صلوات الله علیه و اما لغت است

عاقب را نیز

عین را زنگور شده است از چشم است از آن بگردد از آن است که مطلق است
نیز بنا بر آنچه اطلاق کرده اند از لغت است از آن لغت است لکن لغت است
نیز از لغت بدان و لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
و بعد از آن که لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
بواسطه مطلق که در لغت است و لغت است لکن لغت است لکن لغت است
یستود و اما علم **جدید** لغت است لکن لغت است لکن لغت است
لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
که لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
و لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
عید آید و در م و در م صحت است لکن لغت است لکن لغت است
و لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
بوده و لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
نیز است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
عین لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
از امام مستقیم و صحت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است
امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عیبه از آن قبل از امام محسن اتمام صحف فرمود
از پدر فرمود از آن قبل از اباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه السلام از پدر عیبه
آثار آن فرمود از امام زین العابدین علیه السلام از پدر عیبه از آن قبل از امام محسن
از پدر و آن فرمود از امام زین العابدین علیه السلام از پدر عیبه از آن قبل از امام محسن
الجدید از امام لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است لکن لغت است

رسول الله صلى الله عليه واله خلتنا ذات يوم فقال ايها الناس انتم قد قبل
عليكم شهر ايقام لبركة والرحمة والمعزة شهر هو عند الله افضل الشهور والايام
افضل الايام ولياليه افضل الليالي وساعاته افضل لساعات هو شهر وعظم
فيها لصيانه من الله وجعل في من اهل كونه الله انفا سم في تيسير وتوكل
في عبادة وعلم في قبول ودعاكم فيه مستجاب فاستلوا الله ربكم غيات
صادقة وقلوب طاهرة ان يوفقكم بصيامه وتلاوة كتابه فان كسفت
من حرم غفران الله في هذه الشهر العظيم واذا ذكر وايحويكم وعظمتكم فيه
جمع يوم القنطرة وعظمتهم وصدقوا على قرايتكم ومساكنكم وقرؤا
كباركم واجوا صغارك وصلوا ارحامكم واحفظوا السننكم وغضوا
عما يحل النظر اليها بداركم وعما لا يحل الاستماع اليها ما يحل حثيتوا
على اتيان الناس بحثين على اتيانكم وتولوا الى الله من ذنوبكم وارفعوا
اليديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم فانها افضل لساعات ينظر الله
فيها بالرحمة والعبادة بحجيتهم اذا ناجوا ويلتهم اذا نادوا ويستجيب
لم اذا دعوه ايها الناس ان افسسكم رهونة بما علمكم ففكوها باستغفار
وظهوركم فقتلوا وازركم فحفظوا عنها بطول بحجودكم واعلوا اذنته
لما حبل ذكر اضم بقرته ان لا يبدى بالمصلين والتساجيد والايام
بالتأديم يعقود الناس ارجاء العالمين ايها الناس من فطرتمكم ما غنا
مؤمننا في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق رقبة ومغفرة لما
مضى من ذنوبه فيقبل يا رسول الله وليس كلنا يدرك على ذلك فقال صلى
الله عليه واله وسلم اقنوا النار ولو بشربة من ماء ايها الناس
من خفف في هذا الشهر عن ما ملكت يمينه خففك عليه حساب يومك

بشرته

بشرته كفت التبعه غصبه يوم باقاه ومن اكره فيه بينهما اكره الله يوم
ليقاه ومن وصل رحمه وصل الله رحمة يوم ليقاه ومن قطع فيه رحمه
قطع الله فيه رحمة يوم ليقاه ومن قطع فيه صلواته كتب الله له بل من
النار ومن ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين فريضة فيما
سواه من الشهور ومن اكره فيه الصلوات على نفل الله ميزان يوحى
الموازين ومن تلا فيه آية من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن
فوعين من الشهور وايها الناس ان ابواب الجنان في هذا الشهر
مفتحة فاستلوا ربكم ان يعلقنا عليكم وابواب التيران مغلقة فاستلوا
ربكم ان لا يفتح عليكم والشياطين مغلولت فاستلوا ربكم ان
يساطها عليكم قال امير المؤمنين عليه السلام ففتحت يا رسول الله
ما افضل اعمال في هذا الشهر فقال يا ايها الحسن افضل الاعمال في
هذا الشهر الورع عن محاربه الله عن وجل ثم بكى فقلت ما تبكيك
يا رسول الله فقال ليما يستعمل منك في هذا الشهر كان بك ولت
تضلي ليلتك وقد ابغيت استحقاق اولين والآخرين شقيق عاقرا فانه
عمود فضرك صبره على قرانك فغضب منها ليلتك فقلت يا رسول
وذلك في سلامة من ديفي فقال صلوا الله عليه في سلامة
من دينك ثم قال يا علي فقل لك فقد قتل من بعضنا
فقد بعثني لانك متى كفى وطيبك من طيبتي وانت وحي
وخليفتي علواني **بشر** كلام مجيد فظلامه من اغاز ودوعنا
واجامه **اغاز** مشتمل ردو يفتش **بشر** قول خله صبر كلام امير المؤمنين
عليه السلام انك دوني رسول الله صلى الله عليه واله خير من اخواته

رسول

درد آنها خطب فرمودند که اگر صحت مردم بدست که بشود و او در هیئت و نیز یک است
ماه پروردگار شما مقول برکت در تحت با نهایت و امرش کنان و نفرت
بچایان ماه که نزد پروردگار بهترین ماه است و ایام آن بهترین روز است
و شبها آن بهترین شبهاست و ساعات آن بهترین ساعات است ماه است که
پروردگار شما در آنما بیخود خود خوانده است و کرده است در آن شهر از انبیا
که است خود بفرستد در این ماه از شما هر چه بخواهد و هر چه بخواهد که در آن بکند
عبادت او هر عمل که در آن از شما وقوع یابد از اعمال پروردگار است
قبولست و هر دعا که در آن بکند مستجابست پس بطلب کند با طریقت و صحت
عقیده و دعاها را که از پروردگار بخواهد و لوقی قیام لوقی عبادت و عبادت
او در این ماه از روزنه در شستن ایام آن و تله دست کلام حمد و اشکال
آن چه بدست که شتر و بدست کسر که در این ماه بزرگوار از رحمت و امرش
او مردم مانند مال آورید از کسب و شغل خود در این ماه که شغل و شغل روز
قیامت را و صدقه میداد از مال خود بقران و مسکینان خود را و اگر مرداری
در این ماه جمعا از خود که بکسب و طول عمر موصوف باشند و ترجم کنند بر خود
و ضیقان خود و صلح با خویش آن خود بکار آورد و زبان خود را از پیوسته
کوسر و کلمه بفرمان کند و درید و چشم خود را بپوشاند از بزم که نظر بر آن
بر تمام دل نیست و کوششها خود را از آنچه کشیدن آن شما را جانین و هر چه
و شغل کند برستان مردم تا بعد از شما برستان شما شغل و هر چه بکند
و لوبه کند و کجا بگذرد از کلمات خود در بر آید و دستها خود را بر کاه
آمری و طلب حجت در اوقات نماز شود بطلب اوقات نماز بر آن
بهترین اوقات است که حضرت بعزت نظر لطف و رحمت خود در آن وقت بر شما

بیکار

بیکار و چون مناجات کند درگاه او استیجاب را جواب دهد و چون کند
او را بیکار گوید و چون دعا کند مستجاب سازد اگر که مردم بدست که تقاضا
در صحن عبادت شایسته است آن را با مستغفار و طلب آمرزش پروردگار خود از این
بر آید و بستاند شما گران بار کنان شماست بدو اگر کشیدن خود در نه نقل
آنرا از خود دفع کند و بدست که حضرت عزت جلال ذکر قسم با که در بیست و یک
و یک بار بخواند که عذاب نکند روز قیامت نماز کند از او هر چه بخواهد و او را از هر
احسان میکند و نیز مانند این را با شش و نوزده روز که مردم در موقوف
پرستش او در آن ای که مردم هر کس از شما افکار نماید و بپوشاید و روز
در این ماه هر آنچه خواهد بود و از آن روز از آن ثواب که کند در راه خدا از
بندگزاران سازد و بسبب آمرزش او خواهد شد از صبح کنان مال که شسته او پس
بهر که حاضر بود و ششده ای را بول خدا نماز با هر قدرت بر آن نیست و عظمت
آن ندارد که افکار تو انیم فرمود حضرت معتمد علیه السلام فرمودند که هر چه
کند و خود را باز دارد از استیجاب و نوزده که بپوشاید و او که بر هر چه
بپوشد کنایه از آن گویی که روزی نوزده روز از این ماه بپوشاید اگر چه بپوشاید
یا یک دم آب باشد ثواب مذکور را در هر باره ای باشد نام کسی که در این ماه
از کفار آن از ربه بگذرد که آنکه در برابر او در خدا را و زقیامت
حساب او را بیکار است بگذرانند کسی که در این ماه شسته خود را از کسی باز
دارد خدا ترس غیب خود را از او باز دارد و کسی که او در درین ماه بپوشاید
حضرت عزت کرد او را و او را از هر که در موقوفه او حاضر شود و کسی که موقوفه
درین ماه بپوشاید او را و بپوشاید آن او را بر نوزده که حضرت عزت رحمت خود را
باز از شما دارد و کسی که درین ماه قطع کند و بپوشاید آن خود بر نوزده قطع کند

حضرت عونت رحمت خود را از او برگردانید و هر کس درین ماه یک بار سترهای او را در پیشانی
عزت برآورد از آتش روز قیامت و برکس که کند و جبر را از او بجاست
کبر و فتنه شده است درین ماه در هر یک از توابع کسب را که مقادیر و این مثل آنرا
درین ماه ادا کرده باشد و کس که درین ماه بر عهد است سپاس از دست نیکی که
حضرت عونت ترا در حال اول او که کند عادت کند آخر از قرآن را درین ماه
اچنان باشد که تمام قرآن را حفظ کرده باشد در هر آن از چهار و یکبار ایضا
نیک در ماه بدست درین ماه بر و شاکت و پست از پروردگار تو و اول اکتب
که دیگر بر او نماند و در ماه و در نوح است پست دعا کند که دیگر بر او نماند
و شکی طین که شمار بر صحرای در آن روز کند دعا کند که دیگر از آن را بر
استقامت چند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که هر که ستم و کفر ای رسول
خدا در دنیا ماه که ام علی بن ابی طالب است فرمودند که ما با محسن بهترین اعمال
درین باز داشتند خود است از آنچه خدا بر او مکن حرام کرده است بعد از آن بگری
افشا و نذر سیدم که چه چیز سبب که در شسته از رسول خدای حضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که دیگر با زهر احرار که نسبت به خود در آن هم بر وفاء و صلوات تو اهدا شد
درین ماه و چنانچه هر کس که در آن وقت با تو خواهم بود و تو نماز شتول و بر آن کینه
خواهد شد کسی که بدست ترین و شترترین اولین و آخرین باشد مانند کسی که نافرمان
بوی قوم جمالی بنو علی السلام را بد کرده باشد و قوی آن بدست نظر نموده و درین
ضرب بر یک جانب سر تو خواهد بود و در محسن مبارک ترا از خون رنگین خواهد
سخت پس هر کس که ای رسول خدا در آن صحن درین فرزند است خواهد بود حضرت
فرمودند علی و نیز تو سبب است خواهد بود و در آن توانی عینت که مثل آن راه
یابد بعد از آن فرموده ای علی که ترا شهید کند محقق که مرا شهید کرده است

و کس که ترا

درین ماه هر کس که...

و کس که ترا دشمن دارد و توبیح که مرا دشمن داشته بود که تو از من بجز از نفس من نیست
تو طبیعت من است و تو دشمن من بر است من و عقیده من بعد از من که از نیابت من
است است من با تو است ان را بر او و او را بر او بداری **بیشتر دوم** خطبای تو است
بشخص من است در خطب من و خطبای من را آن من در شخص من است و او خطبای من
لازم است بهر کس که خطبای من را بخواند و چون خواهد بود هر روز از من در هر یک از تو
بشخص من می فرزند من در هر یک از من و با آن عیبها را توبیح کرد و در هر روز
بگویی به نفس من در خطبای من هر روز خواند و با آن عیبها را توبیح کرد و در هر روز
که عیبها را توبیح کرد و خطبای من هر روز خواند و با آن عیبها را توبیح کرد و در هر روز
و پست است آن من در شخص من است مثل قول تو که ما را توبیح کرد و در هر روز
که عیبها را توبیح کرد و خطبای من هر روز خواند و با آن عیبها را توبیح کرد و در هر روز
و پست است آن من در شخص من است و در هر روز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
تو بطریق ایمان ذکر کرده اند بقیل از آن بذات یوم که در بعضی روایات است که
توبیح شده است و آنکه روز جمعه آفرینان بشبان بوده است و عطف فقال را بطن
بف توبیح و آنکه قول همان عین خطبای من و توبیح و توبیح و توبیح و توبیح
و در توبیح است آن که او را آنکه خطبای من تاویل باشد که آرا و آن خطبای
بفراراده کرد حضرت صلی الله علیه و آله که خطبای من از راه راست گفتند
و ظاهر است که آرا در خطبای من که نفس خطبای من است و در و چنانکه حضرت در
لش آرا کرد و کس که قرآنی اهل کلماتها غایبها با نسیانها و هشتم
تالیله من عطف نبی با نسیانها با نسیانها با نسیانها با نسیانها با نسیانها
با هک اول است ان التقیب و توبیح تر خطبای من است بلکه آن با نسیانها
اهلک است بر توبیح تاویل کرده اند و گفته اند کلام درین توبیح است که آروما

بیشتر دوم

نمود

دعای

بندگاری عطفها صحیح باشد و توجه دوم مبتنی است بر آنچه غیر محققین از حکایت ذکر کرده اند
و آل است که تقصیر در عطفها از راه بردن نوع است بصفتی معنی فعلی معانی
فقط که در حالت در و بر آنکه آمدن عطف از آن حد زینت و مجاز و زکی و آن عطف
مقتضی است بر مجاز و غیره که در مقامات مختلف و هر دو در سبب است و در دو سبب خود
و سبب که در هر دو با هم در با آنکه عطف سبب ذکر عین و ضمیمه و تقصیر می باشد
میست بواضحا که عطف در کلام مذکور تفصیل معلوف علیست و معنی تفصیل است
که در ذکر اول از اجال بواضحا عطف فعلی را در نام در آید که عطف
نمادی و فوج و تفصیل است آن اجازت هلی با با آنکه عطف از عطف است آن
ظواهر هر دو در و قول نوع عین یکدیگرند و تقصیر و مجاز در میان هر یک در بین وجه
تقصیر کرده اند و در مقامات نیز در آنکه عطف است که در عین عطف در و فوج در
کشت عطف است و عطف که در کلمات آن عطف در عطف است که در همه را فوج است
سپه او اند که در گاه احد است و کوفت از راه با عطف که سبب از اهل است پس نیز
سزاوار است که عطفها در اهل را کشتی رحمت خود در آورده و کلمات داده
او را نیز کشته بر همان عطف بسبب از در گاه احد است که آنکه لیس من اهل است
آنکه عمل عطف صالح نیز در آنکه لیس تو نیست و سزاوار است که از اهل تو باشد
در تکرار عطفها را در اصلاح و سداد و یکی است بگذر از تکرار عطفها در تکرار
قد قبل ای که عطفها را یکدیگر با آنکه در آورده و در آنکه در همان و تکرار
آن امر هر دو که در عرض تکرار وجود باشد تا مقام اقتضای تکرار آن کند و تواند
بود که از باب بر آوردن کلام باشد از آنکه عطفها در مقامات آن یکدیگر و تکرار
امر که یکی از آن عطفها باشد بواضحا معلوم است آنکه آن از جمع است
تکرار است است گنیه از آنکه اگر تکرار آن عطفها در نسبت با آن بر او عطف معلوم

عطفها

کشته شده مثل آن عطفها فیم و ما ج که عطفها در عطفها در و نیز ما در است
ایشان است که در و فوج که عطفها در عطفها در و نیز ما در است
با بر فوجها در و در است آن عطفها در عطفها در و نیز ما در است
و نیز ما در گنیه از آنکه اگر تکرار آن عطفها در و نیز ما در است
با است آن عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
معرض عطفها در است آن عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
میست و کلمات عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
یکدیگرند و عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
سبب است و قول عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
قرب آن باشد عطفها در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
مکین در آورده و عطفها در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
و نهادن یکدیگر با آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
در آمده اند و هر دو آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
و آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
آنرا بر میزود که عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
بر بندگاری است عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
منا عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
بهر سبب است عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
و آن عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است
باشد و هر دو آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است آنکه عطفها در و نیز ما در است

یکی از طرفین است که عبارت از منتهی است در معنی از منتهی باشد اما برسد
بر منتهی که از اقبال قرب و نزدیکی اراد شده باشد بطریق مجاز منتهی که در
آوردست و علقه قدرت است و اما در سنده الیه بطریق استعاره با کفایت گفته شده است
نیز رمضان در قرب و نزدیکی باشد که در یک سینه است باشد و گفته شده باشد در
کلام مذکور مشبه شده و چه که نام از مشبه به و ادوات مشبه مذکور شده باشد چنانچه
استعاره با کفایت است و اثبات اقبال از برابر او بطریق مجاز است که عبارت است از
اثبات بعضی از روز مشبه با از برابر مشبه با دولت بر مشبه مذکور گفته و مکتوم است
که استعاره مشبه به و هر یک از طرفین نیز در معنی استعمال شده و اعتبار شده باشد
تثبیت کتب و در بعضی از فاعل عبارت از نسبت شهر رمضان است و بوق و نزدیکی
تبتسرو و در بعضی فاعل مثل کسب است ان مواده با قبال استعمال شده باشد در ان
انچه که مضمون است از برابر استسرا فاعل از قبیل استعاره تیشیه مثل اراک تقدم جمله
و توجیه افکار تیشیه شده است ترو و خاطر که مطلب در امر در شده باشد بحال شکر
که در وقت اراده رفتن بکار پیشتر که از او با استسرا شده باشد بجز الفاعل
که در ان تمام استعمال می شود و الله اعلم و اضافی شهر با بعد که با کسب
زیادتی است حاصل است با و از سایر ماها چنانکه از حدیث مذکور که اهل سنت
و تشیه هم مثل ان کرده اند فهم آن میشود و حدیث مذکور این است که ان الله قد
یعول ان الصلوة علی وانا اجری علیه نیز برتر که در روز عین تعقی دارد
و جز ان بر منتهی و هر تو بود که اشارت بان باشد که رمضان یکی از آنها
نهایت چنانچه بان مطلق است حدیث مذکور است که در حدیث شیخ نیز که از مجرب است
کلیه در کتاب کفر از جمیع از و بان حدیث از احمد بن محمد از احمد بن زید از اشام
بن سالم از عبد بن سالم که گفت بودیم ما نزد امام محمد باقر علیه السلام که بتوجه بر رمضان

بر زبان جاریست

بر زبان ما جاریست حضرت علیه السلام فرمودند لا تقولوا هذان معان ولا ذهب
و رمضان و لاجا و رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی
و هو عز وجل لا یصحق فی الاذهب و لکن قولوا انهر و رمضان الحقیق
نیز رمضان را نهاد که کینه و کونید که این رمضان است در رمضان روت و رمضان
آید چرا که رمضان نامیست از ماها رمضان رقی و آید ان و اشال ان برضا
روایت بلکه هرگاه که خواهد که او را مذکور سازید بگویند شهر رمضان ماه رمضان
فان الکشفی من حقیق و عقربان الله انحصار تفاوت در حروف و ان غرض ان
آوردن ماه که لغوی است اسم ان بلفظ منضم می شود بنا بر آنچه در روایت
مؤرخه که هرگاه میند اسم ان و انچه بر شرف بلفظ لام واقع شود خواه است
لا چنین باشد و ماها بلفظ لام است و انچه صراحت میکند از جز مثل الامیر زید
و الشیخ عمر و کافان که در حدیث مضمون بود ان امرت را در زید و شمسیت و در
و ابرهه بر کسب است و ان بلفظ لام بود انچه از کسب است که بگویم علی امیر
زید و کسب شیخ عمر و ابرهه بر جنبیت بود انچه با این معنی است که حدیث
بازید منتهی است و کسب شیخ با امیر و برهه بر کسب است که در کسب می شود از در معانی
در تفاوت و هو این است که از انکه شدت تفاوت است ان معنی است که گویا
غیر است ان کسب منزه و متقا و تمامه در این حجت و تصدقوا علی
فقرانکم و معنا کینکم است لاکر و ان بلفظ بلفظ کین بر فقر در بر فقر
بنا بر انکه فقرت میان مظلوف و مظلوف علیه شرط است بر انکه کین بر فقر
در و یکی جا نشینند چنانچه در حدیث و میانه کسب است که در حدیث
هر دو کسب کین درین معنی که قوت مال خود و حال خود داشته باشند و کسب نباشد
الشیخ ان را که حاصل آن لغوی است ان و انکه خلاف است که کلام بر این

حال ترند ما که یک روز ما ش تواند کرد و کسب کرد و سیر کفیل آن تواند شد
فرا و عقب از عمارت است و این ملکیت بران و قدر از کمالین مساکین اند
او یوسف نیز با ایشان موافقت کرده و از عمارت را میترسید طبع در نهایت ای حکام و
و این حسبه و سعاد نیز این ذمب را میترسید که از هر مطلب مذکور بگوید که
او مسکینا ذاتی است بر ما و بنا بر آنست که از نهایت احتیاج بر خاک افرا
باشد قال فی احتیاج و مسکین ذممت برای اصدق بالتراب و با آنکه بفرزند
شمار عرب در شرف و ثبات ما از هر امر فرموده اند چنانچه گفته اند **عشر** اما
العقید الذی عاکنت جلوتی و فی العیال غلم تریک لرسید نیز ما فرمود که
خوبند او غیر شیره را از عیال حاصل می شود آن قدر است که عیال او را بسپرد
و از برای او قیظ نماید که ذخیره او باشد و صحیح آورده که عرب میگوید ما لده
سید علی البیدای قلیل و لا کثیر و محمود و کمال امور است فوازهای اهل
سنت و مشیخ همین اریح حله از عمارت را میبرد اند که فقر ایشان حال ترند
کوشیج ابو جعفر طبرستان است نیز در مسوط و مخالف رحمان این مذموب است
بچند دلیل اول آنکه حضرت عزت در کلام مجید در جابر ذکر کرده و طایفه کرده است
اندا باین فقره کرده قال الله تعالی **یَا اَصْدِقَاتِ الْمُعْقِرَاتِ وَالْمَسَاكِينِ**
و ابتدا بآن دلالت بر براداری تمام دارد در ایشان ایشان و آن در تینم
مینت مکرور بطریقه آن احتیاج دوم حضرت رسالت صلح علیه و آله از فرمود
دور کرده اند و در مقام استخوان از آن در آمده اند و مسکت را خوش
کرده جدا از خدا نخواستند چنانچه فرموده اند **اللهم اجیی مسکینا**
و امتفی مسکینا و احسن فی نعمته المساکین نیز ما رخا با ما در زین
مسکین دار و مسکت غیران در قیامت در زمره مسکینان محفوز ز

بک براد

پس ما و غیره مطلق باشد که لازم دارد و احتیاج را بکنفی بواسطه وجه تسمیه است
لایموت که الفقراء مواد الوجوه فرادین گنایه از است و ما را مسکینان
قدر که مع احتیاج ضروری باشد داشته باشد و بجهت قوت لایموت تمیج کسب برایش
پرسیدیم اگر فرموده اند که حق بخت بر من کشید استخوان پشت و نه است که
عاقبت در شکست کشت بر او که نهایت احتیاج حاصل می شود و از روی این ضمیرین
وجه جو بگفته اند که آیه **تَجْرِمُ مَطْلُقًا** را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقر کرد
شولقی و ارفع است معارضه است با بر عیند که مسقط اثبات مال از برای مسکین است
قال الله تعالی **لِيَا اَصْدِقَاتِ الْمُعْقِرَاتِ** لمساکین و صحیح است که مسکین برشان
حال تر است از فقر و نه ذمب اول رحمان دارد و بر نظر و دلیل مذکور که جو ایشان
گفته شده و بلکه بواسطه صحت حدیث که شیخ ابو جعفر طبرستان سره در کتاب
تذکره حدیث روایت کرده است از جبرین بقول کلین از عیال بر سیم از
اجوبن جواز احمد بن خالد از عبد الله بن جبر از عبد الله بن یحیی ان ارباب بصیرت گفت
پرسیدیم از امام یحیی باطن جعفر بن محمد و علی بن ارفعیه آید که بگفته
الصدقات للفقراء و لمساکین که مراد از فقر درین آیه چیست و مسکین
که امام از حضرت صلح علیه فرمودند که **العقب الذی ایسنا لکناس و المسکین**
اجمعه من و الباقی لجمعه نیز فقر است که از کسب طلب کنند و مسکین را
مستحق و عقب و کفیل میباش و بجز از فقر نیست و این را از زهره و بیشتر
وقد حضرت صلح علیه و آله که فرمودند که از کسی چیزی طلب کند خدا است
که گنایه از آن باشد که او را آنکس با کسب باشد که آن قناعت تواند کرد
و احتیاج بقوت لایموت که ضروری است مانع نخواهد بود از عدم
طلب و قول حضرت صلح علیه و آله که مسکین را مستحق و لقبی بجز از او

بشیرت کند از آنکه سبب است که هیچ چیزند است باشد نه مالک و فاعل و مفعول
اولی آنست که خود و کسیر که حاصل آن و سببند رقیق تواند شد چه عملی آن بر آنکه چیزی را
باشند از غیر که حقیقت جمع علیه است و آنکه قابل بر غنایه الفی در آنست که
یک از ایشان می باشد که غیر مطلق باشد چنانکه شیخ فرمود که در انصاف آن
تقریب کرده و عبارت صحیح نیز شایسته است بر آن و اگر مراد آن نباشد استهلال
بشیرت و آری خدی را که از طرفین مذکور شد و چه نخواهد بود و نمایش بنا بر این
توجه فقره دیگر از کلام حضرت علیه السلام که ابائیل بعد هم مطلق می شود و چون که معنی
این فقره آنست که باینست که وقت از هر یک از این دو شیخه نیز که
بهمه شیخه هم می شود و وقت است که اینها مطلق شدت چیز شایسته است
و چه نه از هر یک از این دو که زودتر یا دیرتر است باین از هر یک از این
نباشد بلکه از هر یک از این دو که در تحصیل هم مشاغل است که آن باشد
چنانکه فاعله در فقره آنرا اعتبار کرده است و بیاید که فاعله حقیقی در آنکه
بیشتر مسکین هر دو یک معنی است یا یکی یکی که در اثر بر خلاف مذکور مرتب
می شود است که اگر کسی خواهد که زکوة مال خود را بر اوصاف ششگانه که مستحق
زکوة اند و آنرا مذکور است تقسیم نماید یا نه نماید تا آنکه کند که چیزی از غیر
و سبب که بر یا وصیت کند که از مال او چیزی را از فوت او بابت نماید
یا بدوین یک خطیف از جمله و فاعل آن بر آید یا نه فاعله حقیقی در آنکه کدام
طایفه غیر مطلق اند و آنکه اگر کسی ترک کند که فاعله حقیقی است خود را همیشه بفقیران
باشند یا وصیت آن کند که چیزی از مال او بکسین دهند بکدام طایفه باید
و او بعضی گفته اند که از جمله موصوفه فاعله حقیقی در آن ظهور دارد و گفته است
چه آیت گفته دلالت بر انحصار آن مسکین دارد و که او طعام کسین

کلی رقیق

بسی بر غنایه بر آید صرف آن هر یک از فریقین جائز خواهد بود و بعد بر آنکه
خواهد داشت یک از ایشان مع اختلاف المذهبین و بعضی از مشایخ علمای مثل
شیخ فریقین مذهب و چه که بود از هر شیخه دعوی در میدان است و از هر طرف فاعله
حقیقی را در مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور
بر اخصا علی صدر الرقیق مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور
و مسکین هرگاه در کلام واقع شود مثل هر دو فقره است حقیقی میان معانی است که
جاری کرد و لفظ با هم مذکور نشود مثل آیه مذکور و او نشان آن هر دو یک معنی است
و تقیق در عبارت است که یکی باشد با هر کدام و هر یک یک فیصله است که است که یکی
و شیخ طبرسی و نیز او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیت کنی رت لفظ مسکین
نشان داده است و تقیق معنی از آن مراد خواهد بود و حقیقی مذکور در حکم است
از آن تا نیز هر یک از این دو درین دو فقره است زیرا که حقیقت بودن معنی هر یک
نشان مستعملی بود در بعضی معانی که شیخ شهید در بیان تقریب آن کرده است
و بر تقدیر استیم ظاهر است که استعمال مذکور عرفی خواهد شد و قیام آن در آن
بقرصه علی و الله است نیست و مراد از آنکه فاعله حقیقی مذکور شد بعد از آنکه
بقرصه علی و الله است نیست بلکه از قبیل آن نیست و اما میان معانی حقیقی نیست
چون از آنکه در بعضی احوال که حقیقی مذکور شود است تا آنکه علامه کشمیری در
تواضع الایمان است متوقف خود در آن کرده است و ایضا اگر الفاعل مذکور شد
نباشد و در زمان سبطی علی علیه السلام نیز آن چنان باشد استهلال بر عبث
صوبه و آیه سینه که گذشت از حکایت استقامت عارض خواهد بود چنانکه بر ارباب
طبیعی هم غیرت و با جماعت مذکور از مشایخین لغایت تجلیست و و قریب
کبار هم از توفیق تقسیم است و کبار هم که است نیز از کلام از آنکه بر آنکه

خداوند با هر که بجهت زبانه سرش و دشمن مثل استاد و معلم داخل آن وصله اریه کم
بعضی از عاصم را درین مقام مضمون شده است اندر آنکه هر که جوام باشد کفاح و زنا شوهر
او خطاها را نتواند که هر چه مطلق نریشد و نه قناعت باشد و اگر چه قناعت و خوشتر
او دور باشد و سبب است کفاح نشود و مؤید است آنچه علی بن ابی طالب در حدیث
گوید که فصل عیسی بن ابی قحطیه ان قدسوا فی الارض و قفطعوا اوصیایکم
معل که است و گفته است که آن مذکور در است ان خبر است تا زان شده است و بطریق
و توحی الی ان برای آنکه از ائمه است با همه اهل بیت عظیم هم صادر شده است
خبرشتر است با این ان ظاهر است که در نه است از آنکه است کفاح و زنا شوهر
میان است ان کجند **ترجم** گوید و هم چنین گویند که است آنچه در تاریخ این
خلق ان شش شده که همدار عاصی و درین که امام موسی علیه السلام را از زبانه میزند علی علیه
امر که است ان حضرت موسی را در وقت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن است
بر او میخواند چون پدر است در معراج را نزد خدا خواند و عقل او فقه مذکور بود که
و با و در کوشش آن را بر خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر
او نموده او را در پیشش نزد فرزند آرد چه امام علیه السلام آمدند و در نزد پسر است امام
در مجلس گفت و گفتیم پس از نموده نزدیک خود را برد و گفت ای ابی الحسن این شب چه
تو امیر المؤمنین علی را علیه السلام در وقت دیدم که این آیت را بر من خواندند وستم
که با او خط خاطر تو شریک است که از تو بوسید است چه تو که هرگز که بر من او اولاد
بفقد خدایت خروج کن و در پیشه امامت را از سر کن از سر تا من تا اگر کفایت
معمده است از تو نیست تو باز دارم حضرت فرمودند که و الله لا فعلت
ذلائک و لا هو من مشایخکم پس از آن قسم که تا عاقبت در ان مقام شده ام
و آنچه تو کنی طر آرد که هر چه است همدار گفت است که فرای مع برین و هم ترار

در هم خط از خواجه بگرد و در هر فرج راه حضرت تو که است او را بشنیدم تا هم و در آن مع
که بیک گوشه شستم که صباح شود و در هر شب سر انجام کار آن حضرت کرده است ان را در آن
در شب طیب نمودم تا زمان بارون الرشید علیه السلام در مدینه مشرفه بر سر در مدینه
از ان بارون الرشید باز است ان را بعد آورد و در جسد خود داشت تا بجز غمات
رسیدند و در مدینه فعل مذکور و شایسته ذکر ان مقام بر علی علیه السلام است که خواهد
و فاضله حضرت است که با ما است و متوقع است از ان رضا نشان چون متوسل
ارضیه تو شود و امر امامت و سلطنت ما بر کون کرد کف و دیکند در روزی
و قطع صلح نماید از او کرد و استوار نفس و ائمه الذین لعنهم الله گفته اند
که فاضله و افاضل از مدینه حرم نمایند آنکه گفت که به است خدا تران را ندانند
از رحمت خود ایش ان را و امر او بعد از کون درین حدیث و در دیگر احادیث امر
بآن واقع شده است رعایت اقل آن چهرت که نسبت نشان بکنی و احسان باشد
و در عرف آن احسان گویند و اگر چه پسر رسد امامت ان باشد همانچه در
حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده حاصل ایضا حکم و لوبالسلام آنچه
سختی است که هر چند نیکو و حسان در باه است ان بیشتر رعایت نمودن تو است
و امر خود بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله ایضا ما لئنا سجدین الی الله تعالی عبادت از نون
و میل نفس است بپور آن در صحن تخفیف نون بفر جنت و از ان ما خود است
صحن تشبیه و نون که یک از ما حضرت عقیقت تقاضا نه بجز صوم و الصبح
کشف علیما از ترجم علیس کلام این خواهد بود که در با ترجم نماید بر میان مردم
ما ایتام تا نمائند مشول بترجم و ترجم بگشند و انفسکم هر چون با عالمک صبر اعتبار
کرده اند درین فقره تشبیه تو فقر که خداوند نفس از عذاب آبر بر عمل صالح وارد و پیغمبر
که خداوند هر چه او در این در در تکلام همکاره با کلمات تشبیه و ذکر نکند تا بحال است

که درین فتره در حدیث است و با کمال باشد که در حدیث است که در حدیث است
هر دو که در حدیث است و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
نشد که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
میان دو فتره با حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
پس در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
داشت فتره و دیگر از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
ایشان در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
نشد در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و او نیز در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
باشند از آن حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
النار و لوشن فتره و غیره و لوکان بنی فتره که کان با هم فتره از حدیث است که در حدیث است
باشد و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
خود و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و غیره حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
عده فتره حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
فتره حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
که اطلب العلم لعلکم یقین العین و لوکان بالقیل یوم یلدکم یعلم ما و لو کان
آن یک حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
چنان که از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
الشیق با کمال حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
که از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

یک فتره

یک فتره درین ماه و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
برو که حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
خواهد شد حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
خاک که از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
چهار از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
بر که از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
حل کرده اند و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
یا هر دو با حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
اکمال حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
مکرر حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
جمع فی برج کورند که حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
انکه حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
یک حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
سبعه حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
انکه حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
زوجه حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
الفرق نام حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
اول حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

از زوج عدو برخواهند که نصف کسبت باشد مثل چهار که نصف دوست و دو که نصف کسبت
و از زوج عدو که نصف کسبت باشد مثل سه و دو از فرد اول عدو فرد دوم عدو فرد
و عدو آن تو اند که عدو هر دو عدو در هر دو کسبت که شمار اجزای آن تو اند که عدو هر دو
بر سه از آن که یک تا پنجم بر سه غایب مثل پنج و سه که دو و دو عدو هر دو از اول یک مرتبه
از شش که یک تا پنجم از فرد اول فردی که یک و دو عدو در آن میان باشد
نوعی مثل پنج که چون سه در سه مرتبه از آن که یک تا پنجم غایب از عدو و عدو عدو
که عدو داشته باشد و همزه عدو عدو عدو که چهار تا و بر سه مثل خود آن عدو عدو
نوعی مثل چهار که عدو عدو است و عدو عدو است و از هر دو عدو که عدو عدو است
باشد مثل پنج و شش از زوج اول که قبول نصف بود و هیچ کسب کند و او
مثل چهار که نصف است و است و نصف دو عدو است و از زوج الف و ا که قبول نصف
بصیح کند با او عدو قبول از عدو قبول نصف بود که سه که عدو مثل مثل نصف
سه است و نصف سه است و عدم نام عدو است که چون اجزای عدو آنرا یعنی
کسور بر آن آن که عدو آن تو اند که دو جمع کند بر آن باشد مثل شش که فردی
عدو نصف است که همان سه است و ثلث او که دو است و عدو کسب و عدو
یعنی شش آن همان و از آن که عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
دوازده که هر نصفش را که شش است با ششش که چهار است و ششش که سه است
و عدو شش که دو است که هر یک از عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
از عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
سه و بر هیچ این تمام بود که عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
نظیر بر سه فتنه بر فتنه عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
حسنت و کسبت عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو

میان اهل

میان اهل اسلام استعدفت در آنکه عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
که قرآن و حدیث با آن ناطق است بر چه نسبت آنگاه که از کلمات او در کسبت آنرا از
بر عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
شده و در ترازو و یا آنکه در واقع میان عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
یک است که بطریق مساوی اجناس بعضی از اول را آنگاه که عدو عدو عدو عدو
بنابر آنکه عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
بر عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
و عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
کسبت و عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
و نام عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
جسم در عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
باید کسبت که بعضی کسبت عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
توبه و از آن است که عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
میان عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
صلاح است و آن باز عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
و عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
از آن است که عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
باشد چنانکه عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
بعضی که در عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
بنابر عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو
از حضرت عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو عدو

الاسلام لا يملك غيره واذا اراد ان يملك غيره فليكن له ان يملك غيره
ثم غلبت بنات واهلها وبناتها فليكن له ان يملك غيره
اركانه بآن ترايبوم وربع متعين وارباب لغور وعتقت وآن جهارت ازباز
دو شش لغور است از اركان بلمه كرايچ سكت ودر صفت وحو از آن نياست
از سكتس كرامه و آنچه بركتب امر شود و كرامه باشد چنانچه است رت باست
كلام مخزن نظام خلاصه كليات صلح الله عليه و آله لا يكون وجب من المتقنين
حتى يلع مالا بائس جفا قد ما بد بائس بفرگس در زمره متقنين و اهل تقوى در
غزايه تا واكندار و آنچه بركتب آن متقنين تصور و منازجه است و ربع غيب بوليد
برشس در اقسام و ان برك تصور بر رسته باشد و از جانشين اذن مبارك
آن حاصل نياست مثل اكل حكيميت كرون از احوال مردم كرايچ سكت و حراز
آن نيت رت نايه كه صا و بخر لغبت شود چهارم و ربع صد يقين كه آن باشد
فغيب است از جميع آنچه بخر لغبت است و يك او شده و مراد بوع در كلام
حضرت خور صلح الله عليه و آله درين خطبه توانه بود كه مرتبه اول باشد از مرتبه
اربعه كه كوره جرات ان بزياد و بران مكنونيت و اگر مرتبه دوم و سيموم
تر ارا و هشت و نيز در رتخا هر بود و عه فرنگ قرن بغير جانب سرت قال
في الصحيح القرآن جانبارس و في ذلك في سلمه من ديني ذلك كالت
بشهادت حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه كرامه سابق را بران دولت و آنچه
است و فرزين فخره بغير سرت چنانچه در آيه كرمه ادخلوا في ايام و صلت
من قبلكم من الجن و الا انس في الدنيا و سرت ان كونه ان كره در فرام بغير
ص است و مزمع فرمت چنانچه در آيه كرمه اذ انقضى اللغوى من لوه
الجمعة **بشير اول** بايد دانست كه حمل خطاب در كلام امير المؤمنين عليه السلام

بر بعضي

بر بعضي من و مطلقا ناهي نه آن شمس باشد چنانچه سبق ذكره است اوليت از اهل آن
بترخ فافضل چرا كه يقين در كشميه و رتق است و بدعت آن در ضمن آن بشير صاعقه
ببشر انرا مجاز نه است تا در بغير سرت كه مجاز باشد بغير صاعقه و در كلام سرت
ببشر فترخ فافضل و قول است كه يقين حضرت نه بجز و بغير صاعقه در كلام سرت
چه آن چنان است كه لفظ در هر دو مفسر است اما شده باشد با كرايچ بوليد افاده
مؤيد بغير لفظ و در كلام مقدر باشد يا در كلام افشار شده باشد بغير لفظ در حال متحقق
استغفار است بغير تقوى و احواله از ان مفسر حضرت نه يقين است آن مفسر بغير
بغير شده است با كرايچ لفظه كه در در ان استغفار باشد بغير لفظ و بغير از برای
افاده آن مقدر باشد بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
سرت ان بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
كه و ان لفظ بغير و او مفسر و استمال باشد و از مفسر شده ان آل بعل و فته اند
كه بغير بغير آن مفسر بغير مفسر بغير با كرايچ بغير بغير بغير بغير بغير بغير
كلام مفسر باشد كه كرايچ بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
قول حال است نه بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
كه اعمال بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
علم بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
حقيقت آن امر است مفسر بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير
ميثقه و در مفسر و كره دارك باطنه آن در كرايچ بغير بغير بغير بغير بغير
صورت بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير بغير

وآن پس کمال خوبست که در هر کجا طبع معلوم کرد است چنانکه گفته اند لولا انما لولا انما
یعنی تکلیف است و تکلیف طریقت است که در دست و یک است سبب اختلاف نظر و قولان
میباشد و با لوان مختلف در آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی گفته اند از آن است میکنند و بعضی
و بعضی میگویند و بعضی میگویند امر است که غیر معلوم است و بعضی میگویند که بر آن نرسیده است
پس در آید آنچه در این فن در صورت عین است در نشانی دیگر بصورت جوهر است
مکن باشد نشانی چه میشود که آنچه در اجسام است بصورت دیده میشود و چون در بعضی ادراک
چیزی که در هر کجا بر بعضی لوان جمعیت که لازم دیدن آن است خوبست مثل لوان
ببینت خاص و وضع خاص و تیر که لوان در نظر دور و نزدیک با هم دارد و او را مثال
آن دو جنس و او را آن حالت و آنچه در سرد از بصورت علم است همه میشود که از قول
عرض است که است که در عالم خواب بصورت چیزی نماید ازین جهت که از باب
تجربیه است که در خواب دیده شود و بعضی گفته اند و میگویند که در هر دو نشانی که
چیز است که در لوان چنانچه در بعضی است و بعضی است بصورت مختلف معلوم
شده چنانکه بعضی گفته اند در آید و اما چنانکه گفته اند اگر در دست در موطن که پس
عرضت است اختیار کرده و باقی است بر بعضی میگویند و در موطن که خوبست
در آید و چنانکه بعضی میگویند انشا الله تعالی در بعضی است بصورت امور مذکور بیشتر
ازین طور خواهد بود و الله الموفق **بسم** می تواند بود که در هر دو علم حضرت
در آفرین حضرت که در سلطه نرسیده و بعضی گفته اند که در هر دو علم است بهمان
بطریق همان باشد نه حقیقت و بر چند وجه و هر چه می توان که در اول بطریق است نهاده
تجربه که گفته شده باشد بعد است و در بعضی است حضرت امیر علم لوان
بودن دین و در بعضی است استوار و عقیده که گفته شده و مانند همان که مشرف است
در نهادت و بودن دین و جمع بودن ایشان بهیچیکو مشرف از نظر و

و طرف

و طرف در نهادت ایشان با یکدیگر در بین بعضی بعضی مذکور در بعضی است و بعضی
نه چنانکه در بعضی است و با یکدیگر در بین دین در حال نهادت گفته شده
باشد با یکدیگر طرف و حتی مشرف و اقصر مشرف و در لفظ و تفسیر آن باشد چنانکه بعضی گفته اند
از آن با بعضی قولها اولناک علی هدی من دینم با برین وجه تفسیر کرده اند
و بعضی گفته اند مذکور و کتب مشرف که گفته است و درین تمام کتب بطریق لوان است
که تمام کتب مشرف را که آن است و در بعضی کتب مشرف است مذکور است که کتب
آن باشد که کتب مذکور در بعضی نماید و الله اعلم و الله اعلم **بسم**
بر در بعضی است بصورت مشرف است و بعضی گفته اند در بعضی است و بعضی
بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است
کرده اند از هر یک از این کتب که در هر یک از این کتب در بعضی است
نهفته اند و هر کس که در هر یک از این کتب در بعضی است و بعضی است
مذکور از هر یک از این کتب که در هر یک از این کتب در بعضی است و بعضی است
بهدافت رجال در بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است
بن حمار که در هر یک از این کتب در بعضی است و بعضی است و بعضی است
علیه السلام از آن بر هر یک از این کتب در بعضی است و بعضی است و بعضی است
ان رسول الله صلی الله علیه و آله لایق علی بن فقیه یا رسول الله لایق
خرجت او بیدل حج ففاتی و انما جعل میل فرفان اصنع بما لای ما بلغ
به مثل اجرا حج فالنقل لید رسول الله لایق لایق لایق لایق لایق
ابا قیس هبه حمله انفتت فی سبیل الله ما بلغت ما بلغ لایق لایق
ان الحاج اذا اخذت جهانه لایق شیئا و لایق شیئا لایق لایق لایق
لایق حینات و یحی عشره متبایات و دفع له عشره درجات فاذا

دکب بعد از این وقت خفا و در بعضی لاکت الله له مثل ذلك فاذا اطاف
بالبيت خرج من ذوقه فاذا اسبح بين السماء والارض خرج من ذوقه فاذا
وقف بالعرفات خرج من ذوقه فاذا وقف بالمشعر لکل خرج من ذوقه
فاذا دخل الجاهل خرج من ذوقه قال فقد رسول الله صلى الله عليه واله لکننا
ولکننا سوقتنا اذا وقفنا الصياح خرج من ذوقه ثم قال الخ لکن ان
تبلغ ما يبلغ الصياح **شعر** کلام مشبه بنظم در نظم و پیش **شعر اول** منادیه
کلام حضرت علی علیه السلام که بر سر کرمول خوار را صلوات الله علیه و آله اعراضه قات
نموده و کوشا بر سر اول خدای را هم چو سبب بقصد زارت خانه خدا بر آید و ششم
بان عادت رسید و در راه بالدار بغزای تا از مال خود در راه خدا را بگذران
بانی تا یک کوشش آن برابر شوی چو تو از خود و من از ادراک ثواب آن
چو دم تا یک بس رسول خدا صلوات الله علیه و آله بجا نیاید و التفات نموده فرمودند
ای ای خدا بگو ای بقیس نظر که بر سر که اگر کوه ای بقیس تمام طلا را بخر و همه را
در راه خدا صرف نماز تو تا رسیدی بخواهی که برابر شوی چو بیت الله تو آن نموده
بس حضرت فرمودند که هرگاه عاجز شوی در سعت او توبه بفرج نماید بر بندارو
چیز را از سبب نماند و کوه را بیا که اگر حضرت عزت عت عقیقانه با زای
هر بر شوی و کشتن نویسد در می یافت است او در سینه و عو که اند از نامه است
او در سینه بس هرگاه بر مرکب خود دور خود بر بندار و مرکب با و کند از چار و پار که
حضرت عزت بهر بر شوی و کوه شتر نویسد بجهت او مثل آنچه اول کوشش بود چون
بطواف خانه مبارک قیام نماید از حج کنان برود آید و چنان میان نماز کرده
سایه از حج کنان برود آید و چنان نماز آید و وقوف عرفات از اول
آید از حج کنان برود آید و چنان شوی آید و وقوف شوی آید و در از حج کنان آید

برود آید

برود آید چون در صحرای را بگردد از حج کنان برود آید فرمودند که
رسالت صلوات الله علیه و آله بر بنویسد موقوف از موافق چو ای نموده و در هر طرف
فرمودند که هر چون در آن وقت وقوف نماید از حج کنان برود آید بعد
از آن خطاب با او میگردد فرمودند که است تر آن قدر تک که بوسند بدان
بشود هیچ بیت الله ایام توانا رسیده **پنجم** دوم بقصد اعتراف احوال پنج بجز
منسوبت با عاب که عبارت از لکن با یاد و متوطنان بخوانید و سکنه ترا
عرب بگویند و در سبب حمل است و اعراض جمع آن است بلکه اعراض جمع است که در اول
خاسته صاحب صحیح تعریف آن کرده است نظر بقیس ای بقیس کوه است در کوه
منظر زاویه آن شرف و ارتفاع اول کوه که در آن کوه خانه بنا و کرده است بر این اسم
بود پس مدح است اعراض که با حضرت صلوات الله علیه و آله در کوه ای وقت با شما
کنند یک بگو بود و طاهر است که نظر در نظر خود است و امر او دیدن که چشم باشد
و امر او دیدن بدین خواهد بود که منبر بگردن و کوه طار و در است اذا اخذ فی
چنان افق اجزا جمع شده است و چهار ششم کوه بر سیم هر دو آید بیت منبر اسباب
و پنج سفره ای الف محس بهما العروس و الف بالفتح و الکوه که چون البه ال
کبت الله مثل ذلك طاهر است که از مثل ذلك ده است باشد که در حسنه است او
کوشش نموده در نواد که بود که اعراض آن باشد و در عیون است و در جات نیز فرود
فرزاد بر شسته است بهت نفرت او از کنان و من صراحت است آن بر بر و آن آید
شعر از خانه یا مثال آن و حکام از قبیل است از مده توبه است و سینه از بود که شسته
شده باشد کنان کبابه و بر این و مثال آن کنایه از آنکه چنانکه آنگاه آن را فر
میگردند کنان نیز احوال میگردند چنانکه کلام محمد آن مطلق است و احوال است
حفظ کلام است آن با کنایه باشد و اگر فرود کشید آن و سخن تبار معترضه

که کسر بعضی بود که در میان دو جمله او در وقت جهاد نامید **مجلس** **مجلس** بدست تر بیخ سبب
و کسر را در تنه یا در موضع بیاید شکرا میگوید از رخ لغز یا چهار صد لغز یا افران کوش
الغریه من جنس الفسلفی لثامنا و ادبنا ته مجربا بقوه و جوارح بقوم
گفته اند که مبرهنه و فو فرست با از بیخ یا کجایه و در وقت و لغز
بعضی است که صرف آن در کلام لازم است از در سماع لغز هرگز از کوشنده باشد که
که در آن گفته اند اما کسلا که در اصل است بلا و است ملامت بوده و کلام درین
عقد است که است کلمه و سو لغز و آوردن سبب همان شاعر تو در حال فرافعی
در کمال و حال با با قوم با سبب است که با محبت و یک از صفا کوه لغز مجرب
بمعول مطلق بودن میداند که درین لغز باشد که رجعت بلا که در صبا لغز و بیخ
مختر و لغز و فرغ لغز شدی و با خود را با آن خود لغز و فرغ لغز شدی و با نفس
مرا و جبهه لغز لغز و در وقت حکم خود آوردن لغز است و در آن است و در وقت
طاعات و همیشه منبغات و در موضع صبا ب آوردن او که در خود امر که با بر کوه
خود کرده است یا بده آن لغز است و لغز آن آن خبر است و نه از کوشش آن که
چیز مرئوس که در لغز است که منقش نور لغز است و اول است چه هم لغز آن آورد
از امور که باعث لغز است در لغز است و کوشش خود در بر و در کار از چه
سزده و جبر آن چه مرئوس آن کرد و بر لغز است و با کوشش ازین است منبغات
و در منبغات در مقام کس نور لغز و سبب او در آن و کوشش با مصلحت آوردن
و امر خود کور را کوشش لغز و فرغ خود در لغز است که با مصلحت است آن که در کوشش
من و کوشش و قد خاب من و کوشش لغز است که لغز و فرغ لغز است که
در مقام کوشش و کوشش در آن لغز است و لغز است و در آن لغز است و در آن لغز است
و در آن لغز است و کوشش او و کوشش او و کوشش او و کوشش او و کوشش او

بلکه

یا کس از لغز کلمات و فضایل و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
که کوشش خود را در برده لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
و با وجو فضایل کلمات از لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
و هرگاه که لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
میگرد و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
برستد اما لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
که لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
فرغ لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
تا لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
فرغ ازین لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
از کلمات و درین کلام اشبات کلمات از را را و لغز است و لغز است و لغز است
آلت که لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
سبب لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
بر آن لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
بر آن کلام و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
که جبهه لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
جبهه است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
هر است خود در آن و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
از لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
سبب لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است
از لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است و لغز است

فصل اول در کلمات افروز و ده هشتاد و نه هاست که در این کتاب است که در این کتاب است که
تو را بسوگت و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
کلیت خود را در عرض غایت از لذت و تبتا تا با زائر و در وقت غافل
نموده اند که به نظر که از بر مراد در است به با و به است که از غایت که هیچ شتر از شیار
تا پشت آن است که تمام مقام آن نوازند بود تا عرض آن تو ایست بلکه توست که آن
سبب است ای فرید که از کوز رفت آن که از بد آن با از و در این غافل آن به بند
نوازند بود و دفع بود آن از وقت نوال و وقت این و معون باشد و وضع که پیش
یا خف کرد آن در امر که مضمون در است که دست نموده باشد نشانه است به است به غافل
چشمه ای است پس بزرگ که هیچ عاقل با خفت بر امر آن آن کرد و که بصفت عاقل است
نموده هیچ بزرگ و آن آن را بر خود و اندازد که نوازند باب در کلمات نوازند
و با نیز تا پس چون معجز که کوشش سبب در این بود و چون معجز نوازند
عالمه در در هر روز و کانه و جب قیام با بر خود و بعد از فراغ از آن نفس را
بجواب نمی طبع خود نشانه با و مطالب با بر که که ای نفس سر باید که توانم و شوی است
درست که در دست تو از این چند و زده غافل نیست و در آن وقت در حقیقت
نفس نیست که به کمال از با باشد که از روز اول اما نغمه با نظر بر این از خدا رود
نخواست میگرد که کلمات امر در دیگر را به نوازند او رو که که ایام که نشانه نایب
چنان پسندار که در آن روز که از در حقیقت که زده و از روز ترا بر آورده
بلا آور تا آنچه نغمه بر آورده و در صفت و است که بیشتر بلعبد کلمات ایوه
و البته اربع و عشره در نخل از فنای که منها خراش و فیها مملوه نوزاد
من حسنه القی علیها فی تلك الامتاعه دنیا لمن الفرج والتسوی و است
ما لوفع علی هل التنازل استقامه اللع علی جساما با ملما و یفیع الخراش

بهرت

سنا

منها خراش آخری دنیاها مظلومه یعنی بینا و بیعتا فظلاما و همی است
القی همی القی نقالی دنیا فیها لمن الهول والفرع ما لوفع علی اهل الجنة
لیفیع علیهم بعیننا و یفیع اخراش آخری دنیاها فاذ علیس دنیا شی
و لعلنا عذ القی نامیدنا و اشتغل شی من مباحات الدنیا فیفسد علی
خالوها بنده علی ما فانه من الریح العظیم الذی کان قادر علی تحمیل قدر
تلك الامتاعه و هكذا یبصر علی خراش ان و قاتل فی طول عمره یعنی
با و برست و چهار ساعت شب نوزد از برای هر سینه است چهار خزانه مخلوق شده
کلیت هر ساعت از ساعات او بهر آنکه در یک از این خزان که نشانه هر شود و چون روزی
در یکس خزان در یک یک بر و عرض شد و بر و در یک است ندس چون نوازند که
تعلق بر عمر است که در اعمال حسنه صرف شده علما از نور است بر میند و چون
خزان در یک است که در کتب و غیره که در صفت در اعمال نایب است شده که تبت
نایب که به اول آن که تنفس نظرا میگرد که اگر با به است نباید عیش لا برات ان تنفس
شود و چهار خزان را بنظر او در آن که تنوع عمر که نشانه است که از این است گذر
حسرت و ندامت او را دست دهد هم چند یک خزان از خزان ساعات هر روز
عز او را بر عرض میگرد که نشانه و در اعمال نایب است و در با با تمام بر کوشش
این نفس درین روز که خزان ساعات آنرا مملو از حسنه است تا با نوازند آن از نخل
قیامت میگرد که در چشم آن نفس نوازند که کانه و همین است که در آن
که هر خزان را خالی با به و حال که مثل با هر باشد که بر سود از دست رفت تا وقت
داشته باشد همیشه بر سود که از آن مقصود بر وجه حسرت می برده باشد و نفس جوانی
مترتب شود چه در آن که خرد سوس که در آن که خرد در آن بر و در نوازش است
از جهل ظلمت و از راه نفع آن فرستاد که گفت همیشه از آن خزان در

و انما ان در حجاب و کعبه است از قوت شمشاد کون بر قوت کعبه کعبه است از به و جزا
از شرف کعبه است سلطان سلطه و تیرت که آن شرار در کعبه است بر آورده و باطل را
در کعبه حق جلوه می رسد که کعبه را این سه دشمن خفا کعبه قیام نموده منع کعبه و کعبه
شیطان با و کعبه نفس را بر کعبه که نشسته است از کعبه که هر سه در کعبه ده فرمان بر
دارد و اطاعت در آورده بر آینه از جهت ملک بره مند کعبه بر منته ملک نایز خود را
شده و اگر عباد ابد در حجاب و ایش ان ساطع و کعبه نموده با نیت ناز ساطع
نیاید بر نوبت است به بر نیت که از ایش ان تلقی گرفت می رسد و تو در نوبت
کعبه غیر نیت نوازه بر نیت کعبه که ایش ان نیت که ایش است را معروض است
شکم و فرج باشد عدوت و نفق مردم را شمارد و در نوبت حاشا نیت نیت
انکه کعبه بر کعبه است انعام انکه بر نیت نیت و بر حجاب است انکه نیت نیت و نیت
منوب نیت نیت و حال انکه کعبه انصاف در کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت
خزمت بر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
ادب و آه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
از کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
خود را ان نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
الاحمد الیک یا اجعل من اعمد تقبل الشیطان ان تلکم عدو من غیر منعمود
بنود را کعبه ای فرزندان آدم و کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
شماره را در کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نوا نیت

نوا نیت و مو با بود نور بسته و فرمان بر او کرد و نیت نیت نیت نیت نیت
و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
کعبه انکه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
آنت که تو خود را نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
همه کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
که کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
او با در کعبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
بیک نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
همه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
قال رسول الله صلوات الله علیه لادن الله عز وجل لبغض المؤمن الضعیف
الذی لا یدین له فیلدوم المؤمن الذی لا یدین له یا رسول الله الذی
لا یدین عن المنکر قال سعد بن مسعود سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامیر المعروف
والهتوی عن المنکر او اوجب هو علی الامه سمیعاً فقال لا یقتل له و لولا قال انما
هو علی الفوقی المطاع العالی المعروف عن المنکر لا علی الضعیف الذین
لا یهندون سبیلها و القابل علی لک من کنا مایه عز و سل قوله تعالی
ولکن منکم ائمه یدعون الی الخیر و یامرین بالمعروف و ینهون عن المنکر
فقد اخبرنا عن جابر قال قال الله عز وجل من قوم یسئرون ائمه یدعون
بالحق و یدعون بالمنکر کلام محب نظام در نیت نیت نیت نیت نیت

وجوب امر و عود و غیره که از آنجا میسر می آید و در هر دو از آنجا که میسر می آید
وجوب آن است که در هر دو روز و در هر دو وقت و در هر دو حال و در هر دو وقت
که نیست کسی که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
نموده اند و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
ابوالفتح گفته اند این در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
بیشتر است از هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
دیگر آن مطلق است از هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
از هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
قیام نماید و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
سقط می شود و این را در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
نوع و قوت و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
تجدید است که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
نموده و چون یک از اینها شروع در آن نماید و بر فعل مترتب اثر مطلوب که در هر دو وقت
آن شخص است باز و با نماند آن او در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یکس مترتب شود و این شخص ترک فعل خود کند آیا و بجز
حسب از آنکه قوت و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
سقط می شود و اگر در آن مطلق است از هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
فقط تا زمانی که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
و بجز در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
یکس در آن از اینها مطلق است و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت

بعد از این

بعد از این حدیث چنانچه در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
دیگر که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
ترک آنکه در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
آزاد بود و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
بود در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
مستقل است از هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
مکمل است و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
ولا فواید و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
کاران در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
دورا در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
علا اختلاف و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
که در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
موقوف است و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
دوم امر از اینها مطلق است و در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت
سیوم خود نیز تا در هر دو وقت و در هر دو روز و در هر دو حال و در هر دو وقت

تا شکر کوه استانی برشته و او که بر قیام او با برودن مذکور است بهین از شدت تکلیف آن
به پیش از داشت چندان که از شرطی با برینا با برضی و امر و غیر مذکور است بر شده باشد نسبت
با برودن و در نسبت بر کمال از اهل اسلام از یکجه شرط آنچه درین حدیث مذکور است
دو شرط است که شرط اول و شرط ثانی است و شرط ثالث از احوال است و بر کوه نموده است
و باید بود که در آنجا باشد که از شرط اول است و در اول آنجا بود
در آنجا باشد مذکور خواهد شد و الله اعلم بان کلاول شرطش موطن است و در آنجا
پنج و هفت سیصد و هفتاد است که عبارت است از ششصد و هشتاد و دو در کوه آن
از مقام فعلی مذکور در آن و اگر در آنجا باشد شش صد و هشتاد و دو و در آنجا
مذکور شده است و در آنجا سیصد و هفتاد است و اما در آنجا اول آنجا بود و در آنجا
الواقع آن که شرط صحیح این شرط است که آنجا بر چند نوع است و در آنجا
اول اصفا و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
بر فعلی و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
که علم بوجوب و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
تا که معروف فاعلی مذکور است و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا
زبان و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
سبب در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
ذکر یافت و بعضی شرط و کینه اعتبار کرده اند و آنرا شرط حسن دانسته و آن شرط
آمر و نه است از جهات و دستمال کرده اند بر مطلب مذکور کینه اولی آنکه کینه
آمر و نه است از جهات و دستمال کرده اند بر مطلب مذکور کینه اولی آنکه کینه
بطاعت و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
سختن آن است از آن باز می آید که کینه از آنجا کینه نباید کرد دوم قوله کینه

مفتی

مفتی حدیث است ان قولوا ما لا تعصون یعنی هرگز که است از هر دور و کار که کوه کینه
و بعضی چند بر دم خیزد که خود را از اهل نماورد و به پیش سیصد و هفتاد است و در آنجا
مستند خوبی است و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
بنا بر این که از غفلت من استم قوالا کتنا ناهر بلین و لا نایت و منی و لکن
و نایت یعنی هر که در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
از آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا
ما بعد در و از دنیا که مردم پذیرد حال کینه موثر است و خود مبادرت با آن نمودیم
و این است از آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا
غیر فرج هر است یا غفلت و کونه اند ان الاصلح زکوة انصاف الصلح لیس صلح اول
احوال نیز زکوة احوال خود است پس چنانکه تا به پیش رسد از زکوة آن و در آنجا
تا احالیه قضایا بود که صلاح است اصلاح اعمال غیر که زکوة است من سبب آنجا
حدیث سیصد و هفتاد در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
یعنی بکینه از آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
الحدیث از آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
با بعد از آنکه در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
نور و امام علی قرآن هم حکم علیهم هر حدیث روایت کرده است و اگر چه حکایت
در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا
اما شیخ طوسی در بعضی تصانیف خود گفته است و در آنجا سیصد و هفتاد است
و در آنجا سیصد و هفتاد است و در آنجا سیصد و هفتاد است
امام جوهری در بعضی تصانیف خود گفته است و در آنجا سیصد و هفتاد است

اصحاب باطن باطنی باشند معقد شده است بر آنکه آنچه در دست آن اولاد است که مستحق است
جمع است و یکس بقدری باشد که معقد و علم کرده و وفات او رسال و دست و دست
و چهار حجر اعراقی فاده از باطنی است که از دریا میوه است و بعضی گفته اند که
و گفته اند که نام رهن علیه فرموده اند که او همان معقد بوده و از نام هم جزا بر علی السلام
حدیث روایت کرده است از امام باطن و الفاظ هر امام هم جزا بر علی السلام که آن حضرت
فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع الا ان روح الامم
نفت فی روحی و علی بن ابی طالب نفس حق شکست در قها فافقوا الله و اهلها فی الظلم
ولا یجعلکم استغاثین من الارزاق ان یطلبوه یعنی من معصیت الله فکان
عقالی فتم الارزاق بین خلقه حلالا و لا یقتسمها غیر ما من اتقی الله و صبر
اناه و زوق من حله و من هنک حجاب ستر الله عز و جل و لیخذه من عنده
حیله حق من ذوق الحلال و هو مس علیه و هو الحقیقه **بیش** کلام غیب
نظام در حقیقت از و نایش انجام **بیش** در پیش **بیش** دل فرموده است
روایط از معنی علیه و آن در آثار خود الوداع که بیشتر که جبرئیل علیه السلام در دل فرموده
و بنا بر ظاهر آن در کتب و در بیان فرشته که هیچ تفسیر از معنی آنست تا روزی که از بر
او معذرت شده تمام و کمال او را که در پیش بر سید از خدا فرقی معصیان کند و حال
کسبند در طلب روزی که کسب بر او کوشش زاده و تحصیل آن ننماید و فرجه و ز
از بی آن در کتب و در بیان کسب که آنچه معصیت با آن نیز میرسد و باید که در رسیدن
روز معذرت نماید بر آن خازر که بگویند آن هر کسب معصیان خدا توفیق و معصیت آنرا
او را سبب تحصیل آن سازد که بیشتر که در ذوق معصیت است عیال و روزی که در آن
خود را از حلال آن قسمت کرده است و معصیت کسب را فراموش نماید و مرتبه توفیق فرموده
و از وجه عرفان است آنهارا و این پیش کسب زاده بر هر کار که در قدم برون نمائند

در رسیدن

در رسیدن آن قسمت با سبب کسب هر آنچه در ذوق معصیان است که در حقیقت با او معصیت
و کسب که معصیت امر آنرا میبرد و با کسب کسب است اما باطن معصیت در هر این برده
میباشد و طیفه در ذوق از معصیان و معصیان معصیت معصیت معصیت معصیت معصیت
او را بوفت حساب در آن در حساب آنرا از طلب پیش بر آن کتاب آن معصیت
بیش در وقت فرود غنچه میزن و تا رسد نقطه مغز مغز و دست و روح نفوس
و کون و او معصیان و اول حاصل مغز آنست که در مغز پیش از آن که در کوشش که در معصیان
الطلب حلال در طلب حقیق که کوشش کنایه از ترک کوشش است و طلب
و قول حضرت صلوات الله علیه و آله که ان الله عز و جل و اهلها فی الظلم و اهلها فی الظلم
اول آنکه بر سید از خدا درین که در کوشش کنایه از آنکه معصیت با آن نمائید حقیق
میگوید ان الله عز و جل فرمود که اول آنکه از این است که اگر کوشش شود بر هر کار که در
بگیرد و از خدا در هر سبب و سبب است به سبب کسب در دست آوردن روز
سخن آمدند و اشارت باشد بود آرای که نمید و من تقوا الله یجعل لکم رجلا و
و این مقدم من حدیث است که در کوشش آنست که کسب کوشش معصیت و بر
بیز کار کسب کسب که در خدا از طلب بر سید حضرت معصیت برون شده او را در امور
او با و کسب کند در ذوق اول که کسب باطن برده است بر سید و اولاد معصیان
استغاث استغاث من الارزاق ان یطلبوه یعنی من معصیت الله یعنی کسب معصیت و لا
یکدم و کم وان در آن طلبه ان صبر کسب که فعل را تا و اول معصیان برود و معصیان
از ان مقام آن با معصیان برون آید معصیت نیز خافض کلام درین تقدیر است
که لا یجعلکم استغاثین من الارزاق یعنی طلبه با معصیت یعنی بر سید از خدا در ذوق
در رسیدن روز معصیان که کسب کسب است بر آنکه طلبه از آنرا با کسب معصیت
معصیان آنرا هم الارزاق بین خلقه حلالا درین کلام کسب کسب معصیان است

در رسیدن

و داده عشق بر این سخن بسته و نیز بر سر ایشان را که گویند که حق که بعد از او دست قبل
از او که کام صحت و دیگران از او که است بر سر او است و بنامش بر که با شد عالم آفرین
سنتها بدینا بر این سخن با آن که بعد از او که هر که در زرق بنوه پشت حال او که مفا و است
مرز او نیست هیچ صواب است پس این سخن را جواب ازین ماه و او را در خود و خود ایشان
یز از آن ماه و او را در خود و خود هر که در او است که نیست معنی آن بنام او که که کند
رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جاءهم من قرین فقال یا رسول الله ان الله کتب
علی کشفک فلا اذنی اذنی و لا ینزلی فی کفی فاذن لی فی الھنا من غیر
فاحیثه فقال صلی الله علیه و آله لا اذن لک و لا کلمه و لا نغیة و لا عقیق
لقد مررت قال صلی الله علیه و آله لعل ما حوڑ الله علیک من ذوقه مکان
ما ایل الله لک من حلال ما انک لو قلت بعد ھذا المقالۃ ضرتک
حیثا و حیثا علی بودیم ما زور و لول الله صلی الله علیه و آله که عمر فرمود که ای کاش
بود در آن که گفت ای رسول خدا بر سر تو که خدا را بر تو نیست که در دست که در دست
و پدید چشم و در چشم تو را که در زرق در از ذوق زوق است خود هم ستم
رضاء و مرا که گفتا و تو هم قیام می نمود با هم با او در سخن آن که چشم از فرمود
نور حضرت صلی الله علیه و آله که فرمودند که از آن ما با آن موافقت و در ترا که است از آن
چو سلسل ای و سخن خدا بر سر تو که حضرت حضرت زرق ترا از وجه حلال طیب مقدر
کرده است و تو بود نظر انکبست بر سر که بر رسول آن دار در حقیقت ما که در آن چیزها که بود
وام که در کینه است از زرق نور یکبار که بر تو حلال کردیم از حلال تمام خود هرگز
اگر یکبار چشم بر زبان تو جاری کرد و از جانب من تا در پیشین تو از هر وقت
و در با شد بر تو خواهر رسید پس چون درین حدیث اطلاق بر او شده است
وام زرق باشد هر که اول طعن در سنه حدیث است غیر صحیح حدیث را نقل کرده

تا با سید

تا با سید بر عدل او استند و بر تفرقه بر حسن تفرقه او که اطلاق زرق بر او کام در کلام
بنوعی صلی الله علیه و آله و ان شئت است بر سبیل مجاز باشد حضرت و قرینه بر آن که اگر طریقی
صحت بود سبوق کلام اتفاقا آن یکبار که بر او تفرقه است علیک از تو ما هم علیک
مرز او که گفته بود آنچه که فرموده قرینه آن که ما حاصل الله که در عدل است بر او نه و در حدیث
آن طحال و در آن شده و در تقدیر در سبوق بر آن شسته است می آید که در ام دوران خود
نور چشم است بر او که در کتب حدیث صحیح هر که در حدیث بر او مفضل است و استند
اطلاق شد از او کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله احصی شده علیک استند استند
حدیث که بر توصیف حضرت آن نفس خود را بر آن عمل کرده اند و استند که اگر چه تو نیست
از چهار قول کلام بر آن خلاف نظر است اما این حدیث از آن حدیث شمرده اند و در آن
و حدیث و حدیث بلحاظ نظر و شرا سبب است پس حدیث بر آن حدیث و در حدیث حدیث
متن درین حدیث و حدیث از او حدیث صحیح بود با شد حدیث چهارم روست
شده است سبب است که در حدیث است شش بر آن که در حدیث با بودی و تفرقه بر او سبب است
از حدیث بر حدیث بر حدیث بر حدیث بر حدیث بر حدیث بر حدیث بر حدیث بر حدیث
الحدیث از اصحاب امام رضا علیه السلام و او را که صحبت امام محمد باقر و امام علی مرتضی
نیز فرموده و حدیث است از عبد الله بن جعفر العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن
زیر من الحسن بن علی بن ابطالب علیه السلام و السلام که در حدیث است او در حدیث حدیث
و احادیث در حدیث او نقل شده و در حدیث حدیث است که او از سلطان وقت
گزیان شده و نیز آمده و در حدیث است که در حدیث حدیث است که او از حدیث حدیث است
ساکن شده حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
سببها را بنام زنده حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث
قرابت است امام که در حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث

وكانت شيبان بن يحيى صاحب السيرة التي كتبت في كتابك ولا يسئل عن ذلك حتى يخرجك من
دادك شاحضا ويسلمك الميراث خالصا فانظر ان لا تكون من اشتريه
هذه القبا ومن غيرها لكها وزنت ما لمن غير حمله فاذا انت قد حشرت الكاديين
جميعا القبا والخزعة ثم قال يا شريح فلو كتبت عندهما اشتريه هذه القبا
ابن يحيى فكنت لك كتابا جهدا لشدة اذن لو نشرها بدمه من قال قلت
وكنت تكذب يا امير المؤمنين قال لعلم السلام كنت اكتب لك هذه الكتاب
هيم الله انما لجم ههنا ما انت شرعي عدد دليل من ميت انزع بالرجل الشري
منه اطلقه والفرور من جانب القبا بين اليه العسكري الكين ويجمع هذا
القبا وعبدوا رتبة فاحتمل اول منها فينقل على دواعي الايات والحقا القبا
منها فينقل على دواعي الاعاهاات والحقا الكتاب منها فينقل على دواعي
المصنعات والحقا الرابع منها فينقل على الهوا المرادى والاشيطان
المعوى وفيه يفتح باب هذه القبا واشتري هذا الفتوى بالامتن
هذا المبع بالاجل جميع هذه القبا وبالخر وجع من غير القنوع والتحول
فقد لقلب فما اورك هذا المشتري من درك فعل احسام الملوك
وساب نفوس الجبارة مثل كسرى وقصر وبتبع وخرق ومن جميع المال
الى المال فاكثر وبني فشيده وبقدره وخرق واخر بزمه للولع المتخاصم
جميعا الى موقف المعرض لفضل القبا وحسنها لك المبتلون شهد
على ذلك العقل اذا خرج من اسرى الهوى ونظر بعين الزوال الاهل
الدينا وسمع منادى ان هدينا في عرضها ما اما بين الحق الذي
عينين ان الرحيل احدى المومنين تزودوا الى صالح الاعمال وقربوا
الى مال بالاهمال شرح كلام مؤلف نظام درمتر فاخروا بنام **نظام** مشتمل على شرح

فانته

وكانت شيبان بن يحيى صاحب السيرة التي كتبت في كتابك ولا يسئل عن ذلك حتى يخرجك من
دادك شاحضا ويسلمك الميراث خالصا فانظر ان لا تكون من اشتريه
هذه القبا ومن غيرها لكها وزنت ما لمن غير حمله فاذا انت قد حشرت الكاديين
جميعا القبا والخزعة ثم قال يا شريح فلو كتبت عندهما اشتريه هذه القبا
ابن يحيى فكنت لك كتابا جهدا لشدة اذن لو نشرها بدمه من قال قلت
وكنت تكذب يا امير المؤمنين قال لعلم السلام كنت اكتب لك هذه الكتاب
هيم الله انما لجم ههنا ما انت شرعي عدد دليل من ميت انزع بالرجل الشري
منه اطلقه والفرور من جانب القبا بين اليه العسكري الكين ويجمع هذا
القبا وعبدوا رتبة فاحتمل اول منها فينقل على دواعي الايات والحقا القبا
منها فينقل على دواعي الاعاهاات والحقا الكتاب منها فينقل على دواعي
المصنعات والحقا الرابع منها فينقل على الهوا المرادى والاشيطان
المعوى وفيه يفتح باب هذه القبا واشتري هذا الفتوى بالامتن
هذا المبع بالاجل جميع هذه القبا وبالخر وجع من غير القنوع والتحول
فقد لقلب فما اورك هذا المشتري من درك فعل احسام الملوك
وساب نفوس الجبارة مثل كسرى وقصر وبتبع وخرق ومن جميع المال
الى المال فاكثر وبني فشيده وبقدره وخرق واخر بزمه للولع المتخاصم
جميعا الى موقف المعرض لفضل القبا وحسنها لك المبتلون شهد
على ذلك العقل اذا خرج من اسرى الهوى ونظر بعين الزوال الاهل
الدينا وسمع منادى ان هدينا في عرضها ما اما بين الحق الذي
عينين ان الرحيل احدى المومنين تزودوا الى صالح الاعمال وقربوا
الى مال بالاهمال شرح كلام مؤلف نظام درمتر فاخروا بنام **نظام** مشتمل على شرح

فانته

و طول امر از خود می آید و در آن صورت و بواسطه آن زمان سازید **بیشتر** و نیز میگوید
که در آن وقت که هرگاه چشمها را شکر کرده باشد چنانکه شکر است بر سر میگوید و مخصوص
بعضی مافوق نفس و شامه درین شکر حال واقع است که از معنوی که میگوید تا برین
بر دستش ترا از خانه بود و در آنکه میگوید تا از چشم باز باشد و نفس بد که میگوید
موت و مرگ از خود است که از شکر و بواسطه آنکه میگوید و بواسطه آنکه میگوید
که با چشم است که میزند و بواسطه آنکه میزند و بواسطه آنکه میزند که تا برین
ترا بر وجهی که بر شکر مردم باشد و باشی و جز آنکه است ترا بر آنکه باشد و بواسطه
الفرق که تا هرگاه که میگوید که در آن وقت از آنکه میگوید که میگوید که میگوید
بعضی مافوق نفس و شامه و در آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
سیکته مافوق نفس بود و در آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
از همه چیز دنیا فاضل است که در آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
مکون آن صبر است و عرف بود و کلام خود است و مصدر که در آنکه میگوید که میگوید
منصبت است و فاضل و کلام درین تقدیر است که فاضل است که میگوید که میگوید
لام باشد با آن که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
ما که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
از غیر ماک آید و واقع شده باشد و در آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
فاذا انت قد حضرت اذا درین کلام از آنجا نیست مثل از آنکه میگوید که میگوید
کنید فایده مافوق نفس و حاصل منزه که معارف عملی که در تحقیق که از آنجا است و در آن
که در ظاهر بود با آنکه زمانه فاضل شود و از آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
بر سر خود جواب در آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
و در رسم کتابت آن خدایت محمود است که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید

شکر

شکر و در آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
تا بعد میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
خانه را و اما میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
القصع بر آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
خاورد که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
لا حشده آن که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
نموده بود از وقوع آن که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
نموده بود و نیز میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
ذکر یافت فاضل است که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
بجودت نیز است از آنجا میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
بکسر کاف و کاف لقب با شامه و فرست است و میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
و سبب المملکت و چون سبب زبان مثل کرده اند بواسطه آنکه میگوید که میگوید که میگوید
بالحفاظ فارسی نیز از آن کسر کرده اند و امثال این در لغت است که میگوید که میگوید
و این قسم لغت را میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
و است که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
تا بعد آمده بود و بر آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
قبیل است در آنکه میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
شکر میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید
و امثال آن که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید

والا كليل واعففت في عطائه فقال ابو عبد الله عليه السلام لولا ان بني امية
وحدوا ان يكتب لهم ويطي لهم الفى ليقابل عنهم ويشهد جماعتهم لما سلوا
حقنا وتركهم الناس وما فى بيدهم ما وجدوا سبنا الا ما وقع فى يدنا
الغنى جعلت فداك لعل لي يخرج من فداك ان قلت لك تفعل قال افضل
قال فاجز من جميع ما كتب فى ديوانهم فمن عرفتم منهم زودت ما عليه
ولو عرفتم من فداك ما اصن لك على الله ليجتذ فاطرق الفنى
قليل طويلا ثم قال قد فعلت جعلت فداك قال ابن ابي عمير فزج الفنى
معنا الى الكوفة فما ترك سبنا على وجه الاضاح اجز منه حتى نسا الجوز
على يدنا قال ففمننا لرضمة وشربنا له ثيابا وبعثنا اليه نغفقه قال فما
الغنى عليه الا اشرفنا ليل حتى نرى فكتنا بعفوه قال ففعلت عليه يوما
وهو فى المستوق قال ففغض عينه ثم قال يا على ورفى والته صاحبك
ثم قال ماتت وتولى لنا امره فخرجت حتى دخلت على ابي عبد الله عليه السلام
فلما نظرت قال لي يا على ورفى والته صاحبك قال فقلت صدقت
جعلت فداك هل كنا والله قال عند موته **شرح** كلام ما بعثت نظلم ورفى
آغا وهايش واني **تم** مستعمل برز وپيش **پيش اول** را در كورده كورده داشتم
از لوليسنه كان خبر سلطان بن زياد بن كوفه روزى كه اراده ملاقات حضرت امام
عبدالسلام را در آن حضرت آن حضرت از آن كمال كه كه بگيس او جان فرزند
بهداشتش فبايزه كرم پس فبخدمت حضرت امام عليلم رفتم وچته ادا اذ اذ عليلم
وامام عليلم اذ ان داد چون بخدمت آن حضرت رسيد زمين حضرت پويده
سلام كه و در مجلس آن حضرت نشست بعد از آن كه آن حضرت فرموده از آن بابت
كه من از مقام ديوان اين جاعت بودم در روز چهارشنبه ان سال سببار من عايشه

که صاف

که صاف حضرت و جوست آن كرده ام امام فرموده كه از لوليسنه دو ان كبريا صاف
تو لوليسنه كان و ارباب علم بود كه بفرشته كرم كتب على ديوانش ان مؤد
و بر لوليسنه ان حج فرج غايه و از جاسر لوليسنه ان مردم جبال كند و در حج اشان
حاضر نو ده راينه در مقام اخذ حق ما كه است و عايشه حضرت عايشه عايشه و الله
فرشته ند و اگر مردم اشان را بچيز در دست اشان بود و بملك كشتند در مقام او
اشان در كز كند نه مالك بجز فرشته نه سوى كند و دست اشان ان بود و قدرت
بر سبب حق كه از با هم رسانيدند پس جوانا كه اظهار حال خود كرد و بود اين جوانا
گفت جان من خدا تو را فرزند رسول خدا را عايشه پرورش داده از اين علم كند
كرده ام هست و ميتواند بود كه گناه من آمرزيد و خود امام فرموده كه اگر با تو
كوبيم كه چيست باه كه در مملعت خود آورده و گفت بيا فرزند رسول خدا را بر ما آورده
حضرت فرمودند از جميع آنچه از ديوان اشان كسب كرده در ايام مملعت اشان
بست آورده بعد از ان بجا نظر آورده آنچه از انما عايشه بجهت داشته باشد
كه تا در دستش برسد ان و مال اشان از ان دست اشان كن و بجز مملعت اشان را
نشنا فرموده كه از كجا بپرس مينده و كه خود را دست از جانب حضرت بغير مملعت
معدت كند كه بعد از ان كه چنين كرد و بجز مملعت اشان كه حضرت عايشه بجهت كند كه تا
بخشيد بديت را تا از ان دار و سبب ان جوانان را طويل سرد كسب اشان كند
تا مل نموده بعد از ان كه كرم آنچه تو فرموده و عظيم آنرا عظيم ادم را و كرم
آن جوان كوسيده با ما فرستاده كوفه آمد و جميع آنچه در روز من در دستش كسب
كرد بگوشيد بود از خود جدا كرد و بجز كرم زيارت امام عليلم بان ما نوشته
بود بغير زيارت همان بگوشيد و بغير آن كه موقوف بجا همان آن بگوشيد بغير آن
موقوف بجا همان از او بگوشيد و بغير آن كه موقوف بجا همان آن بگوشيد بغير آن

و مطلع بودیم و غیره و در میان خود تو جسد کردیم و بعضی از خودت فریاد کردیم و بعضی را
بویاطه نطق او فرستادیم بعد از چند وقت با رشده عبادت او نمودیم و دریم که در
حال تریج است چو حال پیشین بر ما افتاد گفت ای علی که قسم که آنچه امام علیه السلام
بمن وعده کرده بود و فایان کرد و بعضی می گویند که هر چه من شده بود بمن ادر است
داشتند بعد از آن حال بداد چون یکسوت امام علیه السلام داشتند فخریتم حضرت علی السلام
بر من افتاد گفت ای علی که قسم که آنچه عجب تو که با تو آورده بود وعده
کرده بودیم و فایان کردیم را و هر که می شنید در میان ما در آنجا بود قسم که او نیز از ما
ترست تا شکران گفت بکار ما در **چشم دوم** من کتابی بنام کتاب حج است
و مراد آنجا نویسد که آن در میان آن دیوان اندام حضرت فر مطالبه بنویسند و در
رحمت بال غیر ما و بدین شکل که در آن در کتب ما که از دیوان ان الله ان بهم
رسیده ام و اجتناب از حرمت نکرده ام و کتب همه در حدیث آن بود اصل آن
از افاضه این عین ما خود نیست که غیر بر هم که در آن حج است حج طعم الفی حج کرم و با کتب
نطق بنویسند است و بنام آن یا زوای هر دو ادبیت قال فی الصحاح حسیب
الخالج جبارینه و جویوبه و حجاب و اجمعه و مراد فی فرائع مال است که عبادت
از مال و جهات است ایوست الا جمع منبر و آن آمدن از مال که این فخره منظم است
کنایه از مغایرت است و از تصرف خود بر آوردن و نامبر کلام تمامه با کتب است
یا کتب پیشین شده است مال غیر از کتب محطه تو با آن و بدو را و در آنجا
جامه و امثال آن گفته شده در کلام مذکور شبها می خندد فاعله استخوان
با کتب است و اثبات فروع از برای آنکه از ما شبها بیست کتب است فقهنا
لقد قسمه غیر قرار دادیم در میان خود از برای او چنان فرستادیم آنرا که یک
که هر کدام از آن چنان قرار بهم امضا قلیل و مفی شهر تو با آن با کتب غیر از آن فرستادیم

علم

بج فاسته اما وقت حد آن سینه بود نطقه و کله و ما نطقه است کنایه از آنکه
حد و نطقه گوید که اقل هر آب حج فاسته نزدیک تر بود که در کتب کثر است
و مراد از آن بود که گفته شد باشد میان حج فاسته و حج کثرت تا مویض مذکور بر آنست
افا زه مغیر است بمول تو اندیشه زیر که حج کثرت آن شهور است و فخر طه اشغال
سینه حج فاسته در حج کثرت است که سینه و دیگر مخصوص حج کثرت آن باشد ما نطقه
در حال که چون سینه و دیگر مخصوص کثرت آن یافته از مشرک است که سینه از زمان هر دو
و در هر دو ما سینه ای باید و هو فی التوفیق سوق عبادت از نطقه است غیر عین
کندن قال فی القاموس ساق المرین سواقا و سباقا فاشخ فی نوع القوم **باب نطقه**
از کلام امام علیه السلام که لوان ان نتر میت و بعد از آن کتب هم تا آنچه سینه ای است
حدیث از حد و آن سینه و میت و کاهت و بار روان از باب علم حاجت
و در کتب آن در موض سینه الکرم است و اگر چه امر که ان سینه ای در جهنم آن بود
نطقه سینه و ما نیز است زیرا که از جمله امور که امام علیه السلام در مقام کفایت از
صدور آن از مردم مذکور در حدیث است و کفایت مذکور در حدیث است برومت آن شهور
در جهالت و حج علیه است این است خدیجه و بنده حاجت است رت با کتب و حج کثرت
میت که امر مذکور قطع نظر از آنکه سینه ای است که است حرام میت و در کتب آن
جایز است پس معلوم است که مطلق احانت حرام است خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل
حج کردن فرائع و امثال آن و خواه در ضمن فعل سینه باشد مانند حضور در جهالت
و ضابطه توبه و آنچه از آن قبیل باشد و مؤید است حدیث سینه که حج طهر سینه
ابن ابی یوسف روایت کرده است که او گفته است کنت عندنا فی عهدنا علی السلام
اذ دخل علیه رجل من اصحابه فقال له اصطفا الله انما ربنا اصاب الوصل منا
العیق و اللشق فیدعی الینا لنبا عینه اوله لیس کویا و المسناه یصلیها

بج فاسته

فما تقول في ذلك فقال ابو عبد الله عليه السلام ما احب ان عقبت لم عقدة
او وكيت لم وكما وان لم ما لا بين الامم الا ولا مدة بعق ان اعوان
الظلمة يوم القيامة فخر ان من نار حتى يصحك الله بين العباد في يوم من
روزترود نام حضرت صادق عليه السلام كما قاله في قصه از ابي بصير حضرت در آه و لطفش
و در آن حضرت گوید که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن روز که در روضه قدس
وار با حکم فرمودند که یکسان آن نبار کنیم یا نه روزی که یکدیگر را بر سر آید این
باشند یا نه که در پیش آن بگردد درین باب چیزی نیستند یا ما ما در دست راست
یا نه امام علیه السلام در مقام سر داده فرمودند و دست بینه دارم که در جانب تود
اعانتش این که هر دو لبان زده شود یا هر یک لبش شود و چه چشمها بازای
آن ما بصیرت این لایعین این نثر غیر در نیطلب گمانه اذاکه اگر تمام در بند را
بمن آید در هر شیءم که این قدر کار از او بود نظر ایشان همان روز و در این
سکنت بود و چون در جنبه نه سکنت یافت و ارض شده از آن با این لایعین
تقدیر میکند حضرت علیه السلام فرمودند که دست بینه دارم اعانتش این را با فضل
نموده نه یکسایه که بگویم تمام ایشان داده بود تا آن چیز را نیند که هر که
که اعانتش این میماند در ذوق است و رسم پرده ایشان تمام میمانند داشت
و هر که در آن اشترک ایشان را در میان خواهد گفت چنان که رسم پرده میماند در میان
میگوید که هر چه روز و عوارض آن برایش باشد تا و قدر که حکم خدا ان طلاق میگوید
در میان سبکان در هر زمان و در هر وقت هر که از یونس میگوید پیش آن میگوید
که گفت قال علی ابو عبد الله علیه السلام لا تقصم علی بنیانا مسجد یعنی ما را در آن
در جنازه که افعال مسجد است چه عارفان مباح و حرام و روایت کرده است این
با بودی روی آمدن من زید از امام حسن تا طایفه حضرت صادق را از آن بزرگوار

آن حضرت

آن حضرت علیه السلام قال رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین من علق سوطا
بین یدی سلطان جائز جعلت ذلک السوط یوم القیامة یقبلمان
طولهم سبعون ذراعا فی سلطه الله علیهم فینا جنتهم و بین المصیر
بیز که گستره زاید در برابر سلطان جبار بر که خدمت بند و کچون بود شود
او در با چون آن روز که کسر کند حاضر داشته باشد بگرداند خدا ترن روز قیامت
آن تا زاید را در روضه قدس که در آن روز و خدا در کس باشد و مسطره سوزان مار را در
دو رخ بر که آید نه غیب باشد و در غیر این اشیا را و امثال این احادیث
سب که در این باب در وقت چه میسوزند که چنانکه ما در وقت مذکوره گفته
بر خدمت اعانت آن در غیر فعل هر چه میگذرد در غیر فعل این روز در هر که در غیر
فعل است نیز چنانکه حدیث یونس بن یوسف که در وقت غیب سید شتر بر آنست
و است که در آن آیه که در ولا من کنوا الحذین ظلوا فی عینکم انما نزلت به استیلا
تعمیم مذکور توان کرد زیرا که در آن آیه مذکور است که میل کنید با حق که علم
میکند که در هر یک از شما را شتر در وضع و آنچه از بغض را بگوش آن بهجت رسیده
که در جواب سوال این طرک بر و غش ما نه سلطان وقت است حال در دست و از او
بر بسته که آیا من با این عمل که میکنم در ملک ظلمه ام و انهم و حق که بر اعانتش این
منزست بر عمل من نیز ترتیب در و کفایت که المناخل فی اعوان الظلمه من
مبلغت الا بوجوه المصنوعه و اما ان الله فن الظلمه الا بقصم لوز و قال در اعوان
ظلمه کسرت که تونوزن در بیان منبر و است که بگوش است ان از جاده و در راه و
که خود میباشند آئی از جمله ظلمه که از اعوان ایشان و ظاهر است که عمال بر نه است
مباذنه در آن باشد و اولی که رضا که غیر نیست با کمال میکند و مخفیانه که اعانت
جو ان بوسیده در حال احتساب بود تا امام علیه السلام بگوید با و وعده کرده بودی خطی بر

دولت در او در آن حالت تنگ قبل از وصول موت در قطع با حکام احوال آن
تنگ برایشان ظاهر بود و درین باب از مخالف و موافق اعادت مقرر شده است
از آنکه بر دین و طریق دولت است که بخیر صلوات الله علیه از فرموده اولیاد استخراج احدی
من القدر حاجتی بعم این مصیبه و تحقیق بعد معقده من الخیر و الذنا و غیر
بدان زود یک از نما امر است من از دنیا تا بداند که کار عملی در حق او است که است
از پشت او و دروغ او است شده است از غیرین بگوید که او در دایت کرده از
عین عقده از بد او عقده در حق عدیت طریقی که قال ابو عبد الله جعفر است
محمد استادق علیه السلام یا عقده لا یقتل من العباد فیوم القیامه الا
هذا الامر الذی علم علیه و ما بین احدکم و بین ان یومیا تقریه
عینیه الا ان یبلغ نفسه الحیة ثم اهووی بیده الحی الی الورد و یخیر
فیخطب بکر او امام جعفر صادق علیه السلام و گوشت رفته در قبول حضرت عزت و عزای
روزی است که امر گشت و بجوگ در روز با تو گشت یعنی نه بر کردارید و عیال است
میان دیده حضرت هر یک از شما و میان اویدن آنچه منظر چشم و حضرت غیر علم
بحقیقت نه در صورت کار در آن دنیا مگر رسیدن نقل او با چنانی دوست
بیارک را که نشسته بر آن کردن خود است برت با که چیز روح با چنانی رسد پاره
نخ از پیش نظر بر کشد خواهد شد و محبت احوال آن است بجز الیقین است چه خواهد
شده و از بعضی اصحابی باطنی نقل کرده اند که در وقت استقامت چشم باز که در آن
کلی گفته فغسل بها طیبها لعلها تلون غیر منقول این بیدمیل آورید بجهت که حرکت
علی میگویند و از باب حدیثی است که در وقت غسل کرده اند که هر حرکت در آن که در
حال احق حضرت محترم مصطفی صلوات الله علیه و از وجوب و لا یتأبیر بشهر
علیه السلام بفرستند باین هرکس حاضر می شود و در وقت است میسرند او را با چنانی مال است

اگر این است

اگر این است باخته بحدت چون احوال و اگر از است باخته بحدت است و است
مالی و معاندان بر صورت بعضی است که درین باب منقول است حضرت امیر المؤمنین
که در حق طنب عارث همان که نسبت شریف حضرت امام علی با و میرسد بر آن که با
بار بر شسته اند که بجهت است **چشم** یا عارثان و عیب بر نه از مومنان و شافعی
قبل از غیران عارث همان هرکس از دنیا رحلت میابد در وقت مردن مرمانیه
مرسبند در حق با خود خواهد از آن بیان باشد و خواهد از آن باب با باقی و عهده
هم در آن حال شربت بحدت و حسن مال روزی با و بجز العباد و اولی علم
جدید است از چشم دو است شده است بسند که نقل است شیخ عیال قدر
چیزی بگوید که از غیرین بگویند ان النقاش که از آن است و در وقت رجال اگر شرم
نه گویند اما فیجیح و قبل او نشسته است از آن جمله چیزی که بن عبد الرحمن
زاد کثیر است که اگر چه او در نهیب زهر مر بود اما از در صیبه حدیث گفته
و عیال قدر است و از او نقل کرده اند که یک کلمه است که رسیدند در حدیث حضرت امام
از آنکه حدیث است نه از آنکه آن بقره صلوات الله علیه است که در تمام و جمیع
رجال سنده نقل را می دانم مگر شش در سال اولی است و چهل از آن است بوده و
ذهابش رسید و سر و در از عید من جدول الروا و اسرارین بنی نصر از پدر او
عمر بن محمد بن عبد الله که گفت که از صیبه سلام جناب حضرت علی علیه السلام و عمار را گفت
دانسته اند از جابر بن عبد الله الانصاری که از خیار را می گفت و در او گفته اند
بنوعی صلوات الله علیه و در آنجا آمده بود که در کتاب نظرات است حضرت
بمؤثر که در مقام نموده و تا زمان امام جعفر باقر علیه السلام در حدیث بوده و حدیث
حدیث شیخ امام معصوم قایم برینند و نقل است که حضرت صلوات الله علیه و آله با و خبر داد
بودند که تا زمان امام جعفر باقر علیه السلام نرفته خواهد بود چون بحدت است و بعد از امام

نسخه

بقره علیه السلام فی شهر رمضان برسان و این دوین بود و از آن ماه منور شد
علیه السلام منقولست که او فرمود که هر که از روز و شب آفرینش تا شش ماه
و صلوات او باشد از همه و قبح باشد در سال هفتاد و شصت هزار و هفتاد و هفتاد و هفتاد
و ده سال روحش از بهشت برین علی الباقی از بهشت برین که در آن سالها در روزگار
آن حضرت علیه السلام نام زین العابدین از والد علی بن ابی طالب است آن عبادت آن آمین
بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امیر المؤمنین و نبوت الدین سلام مد علیهم
الجمین که آن حضرت فرموده شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و آله
کانت دنیا علی فقال یا علی قیل اللهم اغنی عن جلالک عن جلالک
و بفضلتک عن سواک فلو کان علیک مثل صبره یا قضاء الله عنک
و صبره جلیل بالجمین لیسوا بالجمین جلیل عظیم منه بمرکزیت کردم بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله از بهر که در قرآن بر ذمت من بود و قدرت برادر آن
نداشتم حضرت فرموده یا علی بخوان این دعا را که اللهم اغنی عن جلالک
عن جلالک و بفضلتک عن سواک که اگر قرآن تو مثل صبر باشد که برکت
خواهد آن امین دعا حضرت بخت علی بن ابی طالب در آن میده و چون
ترا از فضل آن فارغ میشد و هجرت کویت در ولایت یمن که در یمن که هر از آن
بزرگواران نیست و حد هر جزو او انکار با خدا یا خیرند مرا با یک حال که در آنرا
برسد کان خود از یکدهم چشمه عرف در آنرا و بدینا بر سر از فضل
و کرم خود از کرم خود باشد معنی و ام فلک گوید بعد از آن این حدیث عبارت
ایراد کرده است که ترجمه اش اینست که میگوید یا علی این حدیث عرف کرده است که در
بعض سوره قرآن بسیار شده بود و چون که میسر آن از هزار و یا بعد متعالی
تجا و زود و در میان آن نشد و در سوره و کسب نماشتم که از او است و او انعام

بقره علیه السلام

بقره علیه السلام این حدیث علی کردم و بخوان آن این دعا را و دست نموده هر روز
بعد از نماز صبح بگو در آن قیام داشته و گاه بود که بعد از نماز و بگو در آن
آن بزرگواران است تا یکی برکت خواندن دعا را بخورد و در آنک زمانه او بر آن
و جسته و اثر از آن قرآن تا نسیب بعضی امور که هر که بخواند بر سرش بود
و فرموده من بر امون آن شسته و الله اعلم کیفی الامور **حیث انفسهم**
روایت شده است بسند مرگ انصار یا قریه پیش از حدیثی که در آن کلام مجرب بود
القرآن از یتیم عمر عبدالله القدر از پدر او بعد از سب یتیم از احمد بن سیدان الفی بوز
از علی بن ابی طالب در فرقه حضرت بزرگواران بعد از آنکه از آن حضرت شده قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله لا یحیی القضا علیکم ما معنی قول الله تعالی و لما جاء موسی یقیناً
و کلمه یقیناً لربت اوطی النظر الیک الایه کیف يجوز ان یکلمت
کلیم الله موسی بن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا يجوز علیه الیه و یحیی
بیشد هذا السؤال فقال الرضا علیه السلام ان موسی علیه السلام اعلم ان الله
تدجل ان یریب الایصار و لکنه لما کلمه ربه و قرینه یحیی و صبح الی قومیه
و اخرهم ان الله تعالی کلمه و قرینه و انا جفا لوالن فومن لك الحق استمع
کلامه کما سمعت و کان القوم سبعاً و ثماناً فاجابهم سبعین
الفاتحه لخصاً و منهم سبعین رجلاً یلقنات و تدفعونهم الی الطور سیناً
فاقامهم فی سنج العجل و صدعهم الی الطور و سأل الله تعالی ان یکلمه و
سیمم کلامهم مد فکلمه الله و سمعوا کلامه من فوق و اسفل و یحیی
و شمال و وراه و امام لان الله تعالی احد ثانی الشیخ ثم جعله سبعاً منها
حق جمع من جمیع الوجوه فقال لوان فومن لك ان هذا کلام الله
حق و یحیی جمیع قلوباً قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقه

فأخذتم بطعامهم فما تروا فقال موسى يا رب ما أقول لبعثوا لي من أين أتوا
اليوم ولوا أنك ذهبت بهم وقتلتهم لأنك لم تكن صادقا فيما ادعيت
من مناجات الله ثم يا رب فاجابهم الله فبعثهم معه فقالوا أنك لو سئلت
الله تعالى ان يرسل نبطا ليه لاجابك وكنت تجزيك كيف هو ويعرف حق
معرفة فقال موسى يا قور ان الله لا يرى بالابصار ولا كيف له وما تراه في
يا يا تروا بعلم باعلامه فقالوا ان لو من لك حتى تتنازل فقال موسى يا رب
أناك قد سمعت مقالة بني اسرائيل وانت اعلم بصلاحيهم فاجرحهم فقالوا
يا موسى صل على ما سلوك فان اولئك سيجلبهم فعند ذلك تلاوا
رب ارضنا لعلنا نرى فقال ان تراه ولكن انظر الى الجبل فان استقر
مكانه فهو تراه فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا
فلما افاق قال سبحانك تبت اليك يقول رجعت الى معرفتي بك
عن جعل قومي انا اول المؤمنين منهم بانك لا ترى فقال للمؤمنين
الله ذلك فاجزى عن قول الله نعم ولقد همت به وهم بها لولا ان
راى بها ان ربه فقال الرضا عليه السلام لقد همت به ولو لا ان راى
برهان ربه بهم بها كما همت به لكان معصوما والمصوم لا يتم
بدينه ولا يا تبه فقال المؤمنون لله ذلك يا ابا الحسن فاجزى
عن قول الله تعالى وقد التزمنا اذ ذهب معا صبا فقلت ان لن
نفتد عليه فقال الرضا عليه السلام ذلك يوم من مؤمن ذهب معا صبا
لعمري فظن معنى يستيقن ان لن يفتد عليه ان لن يفتد عليه
عليه ورتبه ومنه قوله تعالى ولما اذا ما ابتليته ورتبه فتد عليه
فتد اعصيق وقر فنادى في المظلمات ظلة الليل وظلمة البحر

وعلمه

وظلمة يعجز عن الموت ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين
ترك مثل هذا العبارة التي فرجت لها في بطن الجوت فاستجابته
له قال سبحانك فلو ان الله كان من السجدين للبت في بطنه الى يوم
يبعثون فقال المأمون لله ذلك يا ابا الحسن فاجزى عن قوله
تعالى ليعرف لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا لو كان
احد عند من تركي مكة اعظم دنبا من رسول الله صلى الله عليه واله
لا يتم كما لو يعبدون من دون الله ثلثا لله وستين صنفا
فما جاءهم صلى الله عليه واله بالدعوى الحكيمة الاطمان كبريتك
عليهم وخطمهم ولو اجعل الالهة الها واحدا ان هذا التي يحجب
وانطلق الملا منهم ان اشعرا واصبر واعلى الهتم ان هذا التي
يراد ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الاختلاف فلما
فتح الله لهم على نبيته مكة قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا
لنعرف لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر فقال عند
من تركي هل مكتبة عندك الى توحيد الله فيما تقدم وما
تأخر فقال المأمون ولقد شفقت صدري يا ابن رسول
واوصحت لى ما كان مليسا بخبرك الله عزابيا الله وعن
الاسلام جيل شرح كلام بدعت نظام در فضائله وودونش
وانجام آغا شمشير وودونش **مبشر اول** را وركو روك نامونه عبا
از امام رضا عليه السلام در مقام استفتاء بعضه بيل در شكست و بعضه
مشكست خود را به كه گفت كه چه منور او و كلام خدا بر حق در قران
مجيد فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربنا قال ولما نظر اليك

که در پیش او است بران و از دگر کسی علیه السلام چون او عده که برود و کار خود
رسید و برود و کار با او سخن کرد و گفت ای پروردگار من خود را بمن بنما که چه
ظاهر در تو گویم و با باشد که موسی بن عمران که بر تبه کلیم الهی فایز شد تا آنکه
غفلت و کبر با او آید از آنست که دیده ظاهر را که کجاست نشناخت به جمال او بینه بسته
بگذرد است و گفتس او از مقامش با او و مقابل او همه و مکانی که از نشسته و طا
رویت بچشم و بر است ظاهر تر است از آنکه تو هم رویت او توان کرد با آنکه
در مقام طلب آن در آید و از پروردگار خود آید از آنکه در خواهر امام رضا علیه السلام
فرمود که هر کس که موسی علیه السلام می بیند است و عالم بود با آنکه پاید غفلت و جمال او در پیش
تر است از آنکه از دگر بگذرد بر آن تو از رسید و چشم و سرا و توان دیدن
چون از جانب غایت بجز تبه کلیم فایز شد و است مکالمه و مناجات او در
یافت بجا نیست قوم خود با کشت و در مقام اظهار کفایت پروردگار خود بنیان
در آمد و خبر داد ایشان را از مرتبه قرب آنکه با او کرامت شده بود و عباد
مکالمه و مناجات حق که در فرار کشته این قوم در مقام الهی آن در آمده
گفتند ایمان غروریم تنوای موسی و نصرتی سخن تو میگویم تا خود کلام حق را
شنویم چنانکه تو و علمت شنیدل آن میکی و انبیا ان معصمه هزار جمله موسی
از میان این معصمه و هزار کس را اختیار کرد و از آنجمله حضرت زکریا که کرد
و از میان این معصمه کس را اختیار نمود و معصمه کس است ترا که از ما بقر تو شنید
داشته شدی حق خود است که با او بعهده که با مکالمه پروردگار حاضر تو شد
و شنوید آنچه آید شنیده به و کواهر و همزه صحت قول او نزد با خودم چون
بر کرد و بنسب با ایشان از میان قوم بر آمد و بجا کفایت طو کسین که در عده که مکالمه
و مناجات او بود و پروردگار روان شده و چون با بخار رسید آن حاجت

در دوام که

در دوام که که در نشسته خود بگویم بر او در خواب کرد از حضرت عیسی که که که که
دیگر با او در سخن در آید و بشنود آنرا از انبیا که همراه او میست تا یصل آن
غیبت ترک مکالمه و عبادت آید تا غیبت غایب ایشان زدوده شود تا بایم المصطفی
مشاهده قرب او نماید و با خودم او را از ان خبر آمد پس حضرت عزت
جبار است نه دعا سرا و در موضع اجابت در آورده مرتبه دیگر آنرا که از آنکه
ظاهراست و ایشان در همه کلام حق با شنیدند چنانکه صد از جانب فوق و کت
و عیسی و یس و پش و عقبه که کشتن ایشان میسر بود تا آنکه حضرت عزت
تکلمت کلام مذکور را در دفتر که در آن مقام بود و خلق کرده بود و چون صدای
آن از آن در حق ظاهر شد قدرت هوای مدعی آنرا همه جنبه نشسته است
و از همه طرف بر کوشش ایشان می خورد و بسبب وجودش همه امکان را بکشد
خود در هیچ وزید که غیبتش تو هم ملک حتر تر از آنکه هر که ایمان را بر او
بترای موسی و نصرتی تو میگویم با آنکه این کلام است تا آنکه ما او را بر وجه
آنکه را به چشم دیده ظاهر از مشاهد جمال او و شنید که در پس جوی جبار است
کلمه با این سخن ترا که از ایشان بظهور رسید دریا غضب آنرا که کجاست نهاده
صانع قدر او برایشان زدید بسبب ظلم و ستم که کجاست این سخن بر خود داد
داشته شدی فرخ وجود همه را با دنیا و فنا و هلاک در داد و موسی علیه السلام چون مشاهده
آن حال نمود مناجات در آید گفت بار خدا ای چه گویم بهیسی اسرار جوی بجا
ایشان با زکرم و ایشان مراد در موضع خطاب و عتاب در آورده گویند
تو اینجست ما خود بر در چون سمع صدق سخن خود را برایشان ظاهر است
همه را در موضع هلاک در آورده بود و آنکه در سخن خود که میگوید با خود از آن
سخن که دوام و است مناجات در از گوید او را در یافته صادق بود و مراد از آن

سینم

رسیدی که چو زنده تر دایم بود بسختن تو گشتد و ترا بر کعبه قول تو در پیش
بیاورد و بود نظر بر این محنت از خود بچید و تو را چه کم یاری از آنکه از سر عقاب
حاصل ایشان در کوز و مرتبه دیگر خلقت حیات در ایشان باقی ماندند
گرفتند و کردیم پس حضرت عزت و عار موسی را مستجاب کرده و ایشان را زنده ساخت
و با شاق موسی علیه السلام بر ذوق و مستجاب پس از خطاب موسی علیه السلام کرده گفتند
بگوشه که اگر از خدا کمال در خواست می نمودی که خود را بتو نایب نماید تا به ظاهر شاه
جمال او که هر اینده و عار تو نباشد اجابت می باشد و بساعت تقاضا و فایز
و غیره میدادند و از این جهت ذات او به میگفتند که او یک کینه است چنانچه گفتند
است ما معرفت بحال او حاصل نمیشد موسی علیه السلام گفت ای قوم خدا را طلب را بخواه
ظاهر می شود آن دید ذات او را که نیست و چگونه نیست که علم که بی باکی کرده
او را تقاضای نیابت و علم ماتی تو را که شناخت و بدلیل و برهان بی
بشنختن او میتوان بر دهنده هر دو میان ایشان با کسی سخن شنیدند
گفتند ایماں بنو نوح را در حق صدیق بودیم که ما را از رویت اورا از روی
موسی علیه السلام چون از قبول نصیحت ایشان نایب گشته بودید که حق تقاضا
کرده گفت پروردگار شنید که حاجت بنی کسه ایلی که گفتند و مرا بر چه
کار میدارند و تو بصلح حال ایشان دانای تر از من و بهتر میدانی خیر ایشان
و بصیحت و هوای نازل شده که ای موسی تو را کن از من آنچه از تو نوال میکنند
که تو را بران مواخذ نیست و ما بر سر ایر و عقاید همه مطلعیم و کنه و دیگر کس
در عرض خطاب در عزم آوریم و علم دیگر بر اجمل دیگر ضایع نمیکند و این پس بود
صدور امر موسی علیه السلام باین کلام گشته که مراست ارجح انظر الیک
قال بنی تالیق و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف تراخف

فقطا

فلما بطلی مرآة الجبل جعله دکا و خرقه منی صعبا فلما افاق قال جعناک
بقت الیک و لانا اول المؤمنین یعنی بروردگار عزیز من بنابر خود را ناظر
جاء تو نام کلام آن در جواب او بر خود مخلوق شد که هرگز خوانده دیدم ای
موسس و لیکن گفتا که من بسوی آن گوه که بلندتر است که بهتر این ملکست و قوت
و توانا ما او از تو داشت که پیشتر پس اگر این گوه در جوار خود قرار گیرد و تو
کحل تخم ما نمودی و با شد که تو نیز را پیشتر و در آن وقت ما گفتند که حال
من نمودن گمان بر سر و اگر پس که گوه را با تو انبیا خلق بر تو از کجای ما نیست بجز
و حمل دزدان از خورشید تقاضای بران ریزه ریزه شده از هم پاشند تو
نیز از خنجر آن در گذرد و دل بر خطرات جهان دیدار با من پس چو آن کجای کرد
پروردگار موسی علیه السلام بران که چنانچه گفته اند بقدر رسوخا و نوبت با برابری
از تو بر خود بران گوه افکند بعد از آنکه حیات و علم و قدرت در آن آفریده
آزاد ریزه ریزه کرد پس و پاره پاره خسته از هم فرو ریخت چون موسی
آن حال را بدید کرد از هول و وحشت که اورا درت داد بر و در وقت
و از سرگشته رفت و چون بر گشتش در مقام تسبیح و تضرع پروردگار کرد
و داد گفت چنانکه میگویند ترا از هر چه لاجرم بقی حضرت تو نیست و بر چه کردم
و اگر خسته از جهل قوم خود بترسید ذات تو از امکان رویت و امور که گفتند
نقص است بسوی معرفت و کشف خود که بعد از آن ذات تو از آن برتر
که گمانش آن بوده است و من اول کرده نامم بلکه ترا از تو ان دید
و دیده ظاهر محرم است چه حال تو نیست پس نوال نشخوفا را از جواب
امام علی علیه السلام حاصل کرده لب و جان حضرت گشود و گفت من درک خبر ما و ترا
خدا ترا خبر دهم و ترا از قول آن مرد باب یوسف بنبر علی علیه السلام و لغت است بر دم

بمالولای را بر روی ربه و رخ کن از خاطر نما کمال این را که چون او اند بود
 که یوسف صیدان با وجود صحت قصد نما لطف زینجا و غم مباشرت او نماید
 و حال آنکه فی ذلک بر وجه تخریب امام علیلم در تمام غم بر وجه کفر رخ کمال
 آن در ضمن آن کفر و آیه که در آورده فرمودند که من آیه اکت که زینجا
 قصد کردی لطف یوسف را و اگر نکرده این که یوسف علیلم است چه بر آن
 بر در و کار خود که عبادت از نور عظمت و کمصحت و نوبتت کرده بود
 و اما آن غمت او از آن شمس صاحب پاک گشته قصد میکرد و نما لطف او را
 چنانکه او قصد کرده بود ولیکن یوسف علیلم غیرت به صحت فایز بود و از
 مصمم قصد بصیبت واقع نمیشد و در میان بول غم را مومن گفت بعد درک
 یا با الحسن جز در امر از من قول جزای که که و ذالذین اذ ذهابت ما صبا
 فظن ان لن نقدر علیک یوسف کن از خاطر نما کمال ما را که از ما خدا
 ظاهر مفران دست داده است چه ظاهر مفران جز میهد از آنکه ان المؤمنین یقر
 که غضب بر و مستولند و زینیا قوم بیرون رفت ظن کرده و کمال بود که
 ما قدرت بر او نخواهیم داشت چون تو بود که از من خدا اکتسم نظر فرقی
 یا در حال آنکه از من حق بنوا ان مراد که بر تبه صحت فایز باشند ما هم
 علیلم فرمودند و از ان المؤمن یوسف بن تریست که از قوم خود غضبناک
 شده و زینیا قوم بیرون رفت و ظن درین آیه غیر مستقیم استمال یافته
 و ان من نقدر علیه غیر ان من یضیق علیه زرقه چنانکه در آیه که عواما و انما یست
 و بر نقدر علیه زرقه نقدر علیه غیر تریق و زرقه استعمال یافته پس در غیر آیه و الله
 اعلم و نسبت که صاحب ما هر چه یوسف علیلم و فکر که از قوم خود غضب
 شده که چرا با او ایام نیور و غم و قیل از آنکه در حال و نازل شود

از میان

از میان قوم خود بیرون رفت پس بعین درنت که مدد فرمود ما را و بر تخت سیم
 کرد و هر جا بنده با وجود هم رسانید تا آنکه در آمد و بر تخت آن حکم ما هر که فرست
 خدای تعالی تعظمت پس ذاکر یوسف علیلم در میان آنکه ما و تاریک غضب
 و تاریک در یوسف تاریک شکم ماهی ان لا اله الا الله سبحانک انما کنت علیک
 با کوریت محمودی کجی مکرر تو چنانکه با یکدیگر ترا از جمیع آنچه مندر او در مرتبه
 نوبت و ترا از جمیع ما سب و مضافت بری سب انم بد کستر که بودم مثل پیش
 ازین از جمل ملامت کسکی را ان فرود سب انکه تا رک بودم مثل این عباد
 که کمال در شکم ماهی باقی قیام دارم پس حضرت عزت تو و همه العویر و شای
 او را سب تا که در مندر و سب او را شرف قبول داد که کون فلولا انک کان
 من المستحقین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون انک از دست که یوسف
 از سبیا و سب سب کنندگان بود و کت لا اله الا الله سبحانک انما کنت
 من الی لیزر ایند در یک دیگر در شکم ماهی تا روزی که آدمیان بر آن بخت
 شود و قیام تمام نمود ولیکن در یکت ذکر و سب پرورد کار او را از ان
 جس خدای سبیم پس مومن بر دیگر کتو بخواهیم دعا حضرت قیام نموده
 و کت بعد درک یا با الحسن جز در امر از قول خدا ترنای که بعد از سب کت
 موقت یوسفی علیه السلام نازل شده که لیف کت همه ما تقدم فریبند
 و ما فرسبت ذنب بر رسول خدای صلوات علیه و آله چون صحیح باشد و ان
 انک صحت جمیع اینها بطین صحت او است امام رضا علیلم فرمودند که
 مراد کتا به با علقه باطل شرکین اهل کت است ذکانه و اقرن بر او که کت با ان
 چه بیاید است اصنام و پرستش بت قیام داشتند و سید و شفقت بت را
 نیز از خدا ترنای عبادت خود ساخته بودند پس چون اسد و ایشان را

دعوت کرد که بشنید کلمه انحصار یعنی کل طایفه را آید ان الله وجهه نحو انزلت ان را
بعد از آنکه تمامیت ربوبی در شرک است و شکر بزرگ نمودن آن نزد این که بگوید
بما امر عظیم است خدای بزرگان و از باب ثورات ان بنزل ابو طالب
جمع شده و گفته اند جعل الله الخنا و الجحان هذا لشيء عجاب و اطلق
الملائمهم ان اشقوا و اجبروا على الحكم ان هذا لشيء يراهم معنا
هنا في الملة الاخرة ان هذا الاختلاف انما هو بينه ظهر على كذا
و الاخر ان الله و ما اخذ الله منكم انما هو بينه و بينكم انما هو بين
ثابت عیب و چون دیدند که ابو طالب بغیر از آن که میزند از خانه او بیرون
آمده روان شده و بگوید که میفشد در حال رفتن که در حقش شکر کند
و بعد از آنکه او را بزرگتر است از این خود بزرگتر که گفت چه صحت کند عیب
بما و پیش از آنکه او را عادت است از عادت و هر چه اراده شده است
انرا می ما و از وقوع آن چه نیست با و عونا که هر صحت الله علیه ما میکند
و اراده که کرده است امری نیست که مقرون بصحت و صواب باشد
بلکه موافق طبع بزرگان در بابت عیب و عجز است و این امر است که هر کس را
اراده آن است و مراد هم کس است علی اختلاف العیون و نشینند ایم
که این را که او ما را بر این میور و در ملت آفرین که بران خود را بران
در یافته ایم بابت عیب علیه السلام که آفرین علی است زیرا که انزل بران نهاد
بجهت که دین عیب علیه السلام تثلیث است نه بر توحید و این توحید نیست که او ما
بران میور و در عجز از کفر باقی دروغ از ترس خویش چون فتح که حضرت
عزت تمامت از بر سینه خود صحت علیه و الله که راد او را در موضعی نشان
خود در آورده گوشت انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم

مزدبند

من ذنبك و ما تا آخر بفرموده است که ما فتح کردیم از بر او را و هر چه ظاهر و روشن
بر همه کس تا امر بزرگ شود از جانب خداوند تا آنچه از کلمات او از پیش گفته
و آنچه بعد ازین خواهد بود و نزد مشرکان اولی که غیر از انزل است استحقاق گناه
آن بود که شکر و خواهند داشت بسبب خواندن انزلت او را و بعد از آنکه
در زمان گذشته و آینه پس نامون گفت بدست که شکر داد و سستی مرا از
بجز که ازین امور دران بفرسیده بود از فرزند رسول خدا و در آنچه
در پیش ما شکر آنچه بر من عظیم است و شکر بود و بیعت آن را فرمودم فرمای
بفرموده در حضرت عت عت عطیة از جانب است و خود که رفع تو هم
کنده در ماده انزلت انرا که در مواجبت ملت اسلام که باین تعبیر
شکل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ما شکر **میش** درم قرینه تجلی خلقت
بغیر قاعلی از مناجات که بفرموده در از کفایت است و میتواند بود که
مصدر باشد شکر آنچه که صاحب صحاح نقل کرده است که در است و نه در عبادت
قال الفراهیدی کیون النحر والنجوی اسما و مصدر له و بر هر تقدیر بحسب ترکیب
حال است از قاعلی قریب که خیر است است در و رایج بعد از انزلت یا از مفعول
او که غیر از انزلت مفضل با و رایج بوسی علیه السلام اما طر سبب **ترجم** گوید
طوری بضم ط بجز که است و مراد اینجا گویمت واقع در نوا حشر م مراد
بجمل و سبب نام در حضرت که در ان کوه واقع بود و بیعت حسین و کس
خوانده شده و گفته اند نام آنجا که کوه در اینجا واقع شده و از بر کلمات
و عکس مفضل شده که سینا و سینا بر زبان جبرئیل حسن و بیگوست و لطف
گفته اند بمنزله است و بفرموده اند در تحت میوه دار است حق تر از همه
نیع عیان و نصیبش مفعول مطلق بود است باین تقدیر که عیان عیان یا بر عیان

باشد بر امر ترا دلائل گنبد بر امتناع و قبح آن امرش انکه گفته شود در جواب کلامی که در
و تنصیح و در امر معلوم مصدق داشته باشد که آن کلام که در این متن گفته می شود
موجود که از او مرسته است باین کلام امتناع صحیح بود کلام او چنانکه وجود
شکلی بر عرض است و با آنکه معنی و مشعر و طایفه درین کلام وجود و ترکیب
باری بر امری که در متن ممکن است از قول خود را مترادف با مکلان وجود باری
که گفته است لازم نمی آید و قایل آن مشوب بکفر غیره بود امر معلوم بود در آن کلام
کلام او نیز قایل فخر تر بود دوم اگر در بیت محال باشد چنانکه مشعره میگویند
هر اینه موی علی السلام طلب آن از بر در و کافر و عیله و نیز از کلام طلب امر محال
از طرف عقل و در تفسیر دلائل داشته باشد بر آنکه موی علی السلام اعتقاد
امکان آن در داشته چنانکه میگویند پس آنچه مشعره بر آن گفته اند تفه قضای
آن داشته باشد مثل موی غیر از آنکه بر خدا ایچ چیز است و چه چیزند
و ایضا مشعره و جمله که از علم کلام یافته اند در متن که هیچ کس نیست که این
باین قیاس متوجه در این است که در مشعره نیز در اشبات مدعا خود که امتناع رویت
ممکن شده اند همین آید برین وجه که اگر در مین ممکن باشد پس علم موی علی السلام
بوده باشد مگر از امر ممکن پس بچسبید در موضع عتاب الله و راه و امر مذکور
از و باین مرتبه بزرگ نمود که اظفار ظلم بر آن شده و سبب آن که در راه
هم نیز آید و در عاقبت غضب الله بر او است چنانکه از آن هزار آیتها
بخبر میدهد فقد سلوا موسی ان یخبرهم عن ذلک فقالوا ان الذل بقره فخذتمهم معصیه
بظلم و درت علاوه در جواب سبب آن که میزند سبب بزرگ در پیش تن سوالی مذکور
این بود که موی علی السلام در دنیا طلب سوال آن کرده بود و ما قایلیم با کلام
دینار و تده الله ممکن نیست چرا که رفته در دنیا چنانکه گفته است موقوف بر وقت

و بگویند

و جهت ممکن در مشای آن و امور مذکور بر خدا بر طرف او نیست و مشعره را بر سر
که بگویند که این مشعره تقاضای آن میکند که موی علی السلام جاهل باشد از آنکه بر خدا
تقاضا چه چیز است و چه چیز است که او نیست که او نیست که او نیست که او نیست که او نیست
عالمه بر آنچه خدا در مقام شش بر به از که گفته آید و در متن موی علی السلام
بر آن گفته اند که تقاضای آن بر شش بر جانیت بود اظفار مشعره مشعره مشعره
کلام است چنانکه این اجمال آنکه چون کلام مترادف باشد از او و کلام ناقص معقول
یک از آن سبب محقق معقول دیگری باشد جز سببی را شرطی باشد بود است
اندر سببیت مذکور که از او است که این اولو است است بر سر آن
در امر او نیز در دیگر از سبب است و مرتبه بر آن فخر آن که در فخر او
با بر سر آن در امر او نیز در دیگر از سبب است و مرتبه بر آن فخر آن که در فخر او
که من فانی مکرر لک معینا که اگر امر و در امر نیز که امر میسر است که اگر امر و در
مخاطب محکم را سبب که امر و در متن محکم شده است مرتبه طب را درین قلم
اکثر علم و فخر بر آن گفته اند که در این است که مشعره بر او مقدم باشد و مقدم فخر
بر شش طایفه بر شش و کلام بر و بهتر واقع شود که چنانچه نماید که فخر مقدم باشد
آنرا فخر نماید و است و فخر دیگر بعد از شش مقدم بر یاد کرد که آنچه مذکور است
مفسر آن باشد مشعره در مشای این کلام که انما ظلم ان فعلت که اگر کسی ظاهر
جز مقدم شده است بر شش طایفه دیگر بعد از آن فعلت که مقدم بر باید
دانست که کلام درین تقدیر باشد که ان فعلت که انما ظلم و انما ظلم اول
مفسر آن باشد و دلائل گنبد بر بعد از آن در کلام و بعضی بر آن گفته اند که مقدم
جز بر شش طایفه است پس در مشای مذکور همان انما ظلم مذکور فخر خواهد بود
و درستی مقدم بر سر در کلام نخواهد شد بیاید است که امر بر بیان

برود و کار که یوسف علیه السلام بسبب ویران آبی بر امون قصد نکو گشت لقب
و این عقیده و ثواب عقیده است بر وجوب باز آمدن آن از جماعات و در هر کوهان
از صحرای که از جانب پروردگار واقع یافته است و از کلام امام که المصوم
لا یتیم یحسب و لا یاتیه که دلت دار و که قصد مصیبت نیرضا فرعون است
مسفها و جزو که قصد مصیبت نیرضا هم صامرت و عبادت باطن مستوجب
سخا آنرا که بگویم که از منافع فرعون امر مذکور بصحت و عدم جواز وقوع
آن نسبت بمصوم و نیست و منافع فرعون است و حال آنکه بافتی مصیبت است
و بعد که گویند که ده اندک از آن است اما کتاب صامرت و اولی است نرا
مقصود نمیدهند آیم یوسف علیه السلام را این تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام
عبادت بگرددن بهتر از هر چه خود نموده و بر همان رب را بتا که آوازی
بگویش او رسید که آنک و آنا یا نیز بر تو آوازی یوسف که بر امون جانشین
زلفا نگردد و او بر قصد خود امر داشت تا مرتبه سیدم اعرض صفا شنید
و او چنان رسوخ داشت تا آنکه بصفت در برابر او در آمده انگشت
برندان گرفتند گفتند آند او از شنیدند که با یوسف لاکنن کا اظهار کار
داشت فلان زلفا نقد لا ریشش به نیز میباشند آنگ که بر پرورش که آن پرواز
میگرد چون اراده زنا کرد بان و بر او ریخت و بعضی گفته اند که بستر پیدا
شد میان او و زلفا که بقوم قدرت بران گونشته بود آن علیکم لی فظلمین
که اما که چنین بپرورش کرد و در شما گمانند که ام الکی چنین باز همان اراده
بود تا با زردان گونشته دید که لا تقربوا الزنا انه کان نوحشه و ما یسبلا
بغیر نزدیکی میکنند بزنا کاری بجز آنکه زنا نکرده است است بزرگ و اندام نمودن
بر آن سیاست بد و فایده نکند باز در آن مثبت دید که واقعا او با بجز آن

یفسا الله

بند اما الله بگوشیده به هر که ری بسپش آرد و برسد آرد و زنگ روح و باز
گشت شما آرزوی بوی پروردگار است و اثر بر آن غرضه شده تا آنکه خطبه
آورد در سبب یحیی علیه السلام که او را که بعد از شیل ان نصیب تخطیته لیتنور با
سبب نه مرا پیش از آنکه از حفظ در وجود آید پس هر چهل علیه السلام نازل شد
و گفت یا یوسف القدر علی السفا و است مکتوبه دیوان اکاسیما یوسف ای
یوسف مبارک شتر عمل مینمان زمانه قصاص عقل با و حال که نام تو در دیوان
است یا بگوشید و ما میگویم حضرت لوت با تش غصب خود بود از همه را
که اعتقاد آید پیش این صراحت دادند باین مرتبه که با وجود صفا این امور
دمت هذو مثال این منتهات خود را از ان باز دارند و بر حسب واقع
شده بسنج زنجری هم حرکت فاکه در تفسیر خود بعد از شیل این توان
از این ان برایش که در دست باین عبارت که ترجمه اش این است
که آنچه شیل اینست از امور است که ارباب شتر و جبر که در شیل ان نیز می
بماند و در قضا بر خدا شیل و بیخبران او ایراد میکنند و بجز صدق ان نهایی
و ارباب عدل و توحید و غیره شتر در عقالات و در و با شیل ان راه آید
چو فضا نیست و اگر اجماع آید یوسف علیه السلام ادعای دلخ و در وقتش بهر این
در عرض صامت در مژگند و توبه و انابت که از واقع میشد در کلام بحد
مذکور بود چنانکه ذلت و تقصیر آدم صغ علیه السلام و آنچه از او و نوح
و یوب و یونس علیه السلام واضح شده و توبه که بعد از ان کرده اند ذکر کند
در قرآنت و چون تواند بود که از یوسف علیه السلام مبارک است با مثال این
امور و واقع شود و حال آنکه حضرت در کلام بحد او را نکرده است و مخلص
نامیده اند جز عبادت المخلصین پس مخلص باید دانست که بر وجهی که بفرجه و

کرده که ارباب قوت و عزت بر الوجه تمام می نمایند آنچه در باب بیرون
یوسف نقل کرده از خود حلقه با عقیق است و بجز کلبت از کله بلین نقل
بویف میدهند اگر از این حقه شهادت حق را حمل و علامت بشارت
داین اوزار کلبتین را نقل قبول کنند و اگر از اساع مشیطه بقره قرار دهند
او عمل نمایند که بگویند که بجز کلبت اساعین الاعمدا و کله منهم
المخلصین نیز بشارت و برزگه که برود کار عالمی است که در حق ام حوا
و کله هر جمع فرزند آدم و حوا در خود بهم آمد الا جمع که بصفتها مخلصینند
بجز کلبتین است که بهم آفت دارندند که یوسف از بندگان مخلص بود
چهارم در پیشه لبندی که متصل است به شیخ بزرگوار این کلام
محمد بن یعقوب الکلبی از جمع ارباب حدیث که عبارت از علی بن ابراهیم
بن باقر فرزند شیخ المذنب و علی بن محمد بن عبد الله بن اذینه و احمد بن عبد الله
بن ابراهیم و علی بن الحسن باشد از احمد بن محمد بن خالد بن محمد کمال او و محمد
حدیث دوم در کتب از شریف بن سابق نقیسی که همش از کوفه
بوده است در اصل این بقره تفسیر هندی که اصل او از آذربایجان است و در کتب
بازنده نقل کرده و در حال تصنیفش استند از امام حسن مطلق امام حنفی
صداق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال لیخا و لیخا
لیعسی روح الله علیه السلام علی الناس قال من ینذکوک الله و نوبیه و ینوبیه
فی علمک من منطقه و ینوبیک فی الاخرة **ششم** کلام بجز نطق در ضمن
دو پیش **ششم** اول گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شد حواریان
بعیسی علیهم السلام که ای روح الله ما که جماعت و هم نشینانیم علیهم السلام
فرمودند که بلکه که درون او خدا را بدست و در سخن کردن او علم را بدست

کرده اند

کرده اند و علی او بدست رحمت شما شود بقرت **ششم** نامت احوار یونان
خوار یونان جمع حواریست که بمنزله ای دهنده است و مراد از آنجا جمع از اصحاب
علی علیه السلام که حرفت ایشان کار زود بود و قال فرات القاسمی حواری است
و حضرت و بعضی گفته اند کار زود بود از ادعای این اسم بر ایشان که گویا
از آنکه لغتس مردم را از اساع اوصاف ذمیمه و اطلاق پسندیده پاک
میگرداند و بعالم نور که معرفت موقوف قرب و در ضار صحت رسیده از
ظلمات جهلی و نا قیام نماید که در کرم زودیه توصیف کرده است حضرت عیسی
در این حدیث که را که بجز جماعت و هم نشینان او فرموده اند بر صفت اول
آنکه دیدن او باعث پاد آمدن خدا باشد و دوم کلام او موجب زیادتاً
هم نشینان باشد سیم آنکه علی او باعث رحمت بافت شود و افر همشوار
دارد و با کمالی است بلکه که مستفاد بین صفات نباشد خوب نیست چه با
کسی که مستفاد این صفات باشد مثل اکثر انبیا این زمان که دیدن
ایشان باعث دور شدن از راه خداست و **ششم** نامت احوار یونان
در سرور و شادان با حال بد و کردار ناشایسته خوش حال که گویا کلبت
و موافقت بجز کتب پیش گرفته و در حدیث وارد است که فرمود انما سکره اول
صف الاسد بعزیزه از مردم ضایقه است در نه میگردانند و از عوف
که فرشتگان است که با نام جعفر صداق علیه السلام گفت و یحیی کن مرا که از ان مشفق
شوم حضرت فرمودند که اقل حال ذکله بعزیزه شما ان خود را کم باز گفتیم
زودنا بعزیزه زود کن حضرت فرمودند که انکو بعزیزه گفت منم میگردانند که را
که با او شناسانند بعزیزه که شناسان او کن و بعد ابرو از و روایت کرده است
ششم بزرگوار است شیخ احمد بن محمد صلی در کتاب تحقیق که از نوکات است

از این مود که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که لیا یقین علی الناس
زمان کاسیم لذی دین دیند الامن بیزمن شاهی الحشا هق
ومن جعل علی حجر کا المقلب باشا لمة قالوا متى ذلك الزمان قال اذا
لوشن المعیشتة الامعجا صلی الله فغند ذلك جلت العزوبه قال یا رسول الله
امرنا بالتر ووجع لوالی ولكن اذا كان ذلك الزمان فخلان الی
علی یدعی بونی فان لم یکن له الوان فعلی یدی من وجته واولاده
وان لم یکن له وجته واولاده فعلی یدی من وجته واولاده
کیف ذلك یا رسول الله قالوا لیس فی ذلک نصیقة المعیشتة ویلکون
مالا یطیق حتی یوردوه موارد الهلکة یعزیز آینه خواهد آمد بر مردم
که دین سبج هایتین بر لبه است تا انا که که بگریز و از سر که هر که هر روز
نور فریبور فرمانند رو باه با چهار خود هم که حاضر بود نه گفتند که خواهد
بود آن زمان از رسول خدا حضرت صلح الله علیه و آله فرموده که هر که مردم
کحیل میمنت شوانند که و مکر با کتب ما صر خدا و دست زدن در امر
که در کتب آن برایشان بایز نیست پس در آن هنگام غریب بودن چهل
خواهد بود و در هر ترک که خدای حرج خواهد بود و گفتند ای رسول خدا تو ما را
امر کرده که خدای حضرت فرموده نه بی ضعیف است و لیکن چون آن زمان برسد
هلاک مرد در دست پر و ما را و خواهر بود و اگر پر و ما در زنده باشد
در دست قرآن نام که ن او گفتند چو خواهد بود از رسول خدای
فرموده نه بر شرف عدالت او خواهد کرد و بر شرف میمنت و ما در در کلف
او خواهد نمود و ما مور که طاقت او با آن نرسد تا آنکه بر سینه او باقی
که باعث ارتکاب ما صر و هلاک دین او باشد پس همان بهتر که از صحبت

وایضا در کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله

خلق

خلق صحبت میباشند شمال نایه با سلامت تا جبریت نوزدهم روایت شده است
سند که مشتمل است بر بزرگوار محمد بن ابوبکر الحسن بن ادریس از پدر او برسد
از احمد بن محمد بن زین العابدین عی فرار از موسی بن اسماعیل المودر از زین العابدین
او از امام موسی کاظم علیه السلام از بابا برزگر از آن حضرت از امیر المومنین علیه السلام
که آن حضرت علیه السلام گفت ان هودیا کان له علی رسول الله صلوات الله
علیه و آله ذنا یترفقنا ضاه فقال یا هودی ما عندی اعطیتک
قال فانی لا افانک یا محی حق نقضت فی فقال صلوات الله علیه و آله اذا
اجلس معک مجلس صر مع حق صلوات الله علیه فی ذلك الموضع اظهر العصر
والمغرب والعشاء الاخرة والعذبة وكان اصحاب رسول الله صلوات الله
علیه و آله یهتدونه ویتواعده و نه فظرو رسول الله صلوات الله
علیه و آله فقال ما ذال الذین یضعون برفق لویا رسول الله
یهودی یحسبک فقال له یعقی و یمن و یمن بان اظلم معا هذا
ولا ینزع فلما علا الهذات لیهودی شهدان لال الاله و
اشهدات صحبا رسول الله علیه و رسوله و شطرنج الحی و سبیل الله
واقه ما فعلت بک الذی فعلت الاله الا اظفر الحی فغناک فی التوریه
فانی قرأت فغناک فی التوریه محمد بن عبد الله مولد بکله و ما سمی
بطیب لیس لفظ ولا غلیظ ولا سخاب ولا متون بالفتن و لا قول
لحن وانا اشهد ان لا اله الا الله واناک رسول الله و هذا ما الحی
فاحیک فیما انزل الله وکان الیهودی ذالمال ثم قال علی علیه السلام
کان فلا شرس رسول الله صلوات الله علیه و آله عبا و کان مرفقا دما
حشوا لیس فقیهت له ذوات لیلته فلما اصبح قال لقد منعتی الفرائض

الليدرة الصلوة فامر صلى الله عليه والذان جعل لفظا واحدا **شع** كلام غيب
نظام حضرت امير المؤمنين عليه السلام انك قد اخترت ان يكون رسول خدای صلوات الله عليه
وغيره چند نود و قهر تقاضا آنچه از حضرت صلوات الله عليه و حضرت فرمودند
بود در نزد من چیزیست که تو بهم گنای از آنکه چیزی در زمین کن که پذیرایی
یا در کوش که پذیرد که حق بر تویم از تو ای هر تا حق مرا اذک حضرت فرمودند
اینکه با تو می نشینیم تا تو قهر که رضا با آن درشته باشی و نزد او نشسته تا تو قهر که
در آن موضع نماز ظهر و عصر و غروب و صبح را گذاردند و صاحب چون
انحال را مت بد که در در مقام نهدید و وعید بود در آنند پس نظر حضرت
صلوات الله علیه و آنرا نشان افشاده فرمودند چه در این بود و با او چه
نیوز سید که بکیند گفتند ای رسول خدا بود در مقام همین نوشته است چون
تو ایم این را که زین حضرت فرمودند که خداوند عزیز است و بزرگ مرا از
برای آن بر طاعت خود خستاده که بر جگر که در اما ن فرود آمده اند و با آن
همه کرده ام که در اما ن من باشند ستم تمام و در بریزان این پس چون افشاده
بلند شد حضرت همچنان در ان مقام ثبات داشت بود در زمان بلکه سلام
گشود که گفت انتم ان لا اله الا الله و انتم ان محمد عبده و رسول الله
نظر عالم میزدول را در هدایت خود قسم که هر کس با این عمل نشد و در مقام
جس تو در دنیا دم که بود لفظ آنکه وصف ترا در لوزیه دیده بودم تو استم
تا بعینم نشود در لوزیه تر خوانده ام که محمد سید عبد الله مولد او که مقلد
خواهد بود و در آن عبرت او درین طیبه نه در خلق خواهد بود و در سنکای دل
و زار است که در بلند آواز و در مقام ایند که سر پرشام و سخنان باخوش
نخواهد بود و اینک هر که با هر میدهم که خداه در آنرا یک پیشین سید که عبود

باعت

باعت و بکوت رسول خدا بر حق و این است مال من حکم کن آن آنچه خدا فرموده است
و بود در سر که هر صاحب صحبت بود بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که در پیش من چه خوب حضرت تفرستید مصطفوی صلوات الله علیه و آن
عنا آن حضرت بوده و با شکر که بر آن کینه میفرمودند و در آن وقت بود و سخنان
لیف فرما شکر از شنبه بزمان مبارک آوردند که امشب امشب خواب
مانع آمد مرا از قیام بنهار شبی ام کردند که دیگر آن چنان کنند
با آن اظلم سما همدا معا بهرام مغفول از عهد مغفولان و او شده با آنکه
بمنزله لغز که فرزند شطرا لای سبیل الله نظر مغفولت و مغفولت و هم آید
مولده بلکه بک مغفولت و هلاکت و این که بکلام احم را که میگویند بکلام
انکه عمل نفس حکم شد آن کما است اما که هر کس قصد آنند کند از در ظلم
و عدوان هلاک میکند و در وجهه بطیبه ما بلوغ جسم موضع هجرت
و جوت بکسه با و هم ما هر دو بمنبر رسول رضی از ملک بیکه دیگر و طیب
بیشع ط و سکون یا مدینه رسول صلوات الله علیه که کس لفظ و لا علیه لفظ
سحاب قط و علف و مغفولت یک بهم اند و بر صفت و سکین و لا در شکر
رست با این به لفظ و فای شده قبل از الف و با یک لفظ صند ما لفظ
سخت تویک خاک بوی شست صوت عربت یکو بدت است لغوم یعنی
نصایح او نصار ابو ابریکه که فرمایند و یکدیگر را زدند و لا مترت
بالعش و لا قول انما ترن برای به لفظ و و لول ار رت یعنی را و لظیه
نون ما نوبت که یعنی آواز است صاحب و ضا یعنی خار لفظ در مرادف
فخست عباد و عباد هر دو در لفظ آمده است رفیق بالثبت و ادم
یعنی همزه و دال جمع ادم است که بمنبر لوست و غرض از آنکه مانع نازند

بشم

نیز حضرت از غایت و قیام نماز و تراویح و اجابت بخش با حضرت بوده و نزدیک آن بر
الشیخ و جانی نیز بوده **چهارم** روایت شده است که حضرت از آنجا که
یا فخر شیخ بر کوه از محمد بن یعقوب یکی از جمعی از اصحاب از اهل مدینه میفرمودند
البرق از حضرت در مجلسی بود که از آنرا میفرمودند که حضرت را در آنجا بود
و حضرت امام عیسی علیه السلام کرده از عثمان بن عیسی که یکی از بزرگان بود از
از عمید محمد کوفی از جمله جوی زید انصاری از امام حسن عظیمی امام عیسی علیه السلام
علیه السلام که آن حضرت فرموده اند حضرت عیسی علیه السلام علی قرینه قدما مات
اهلها و طریقهها و دو بهما فقال اما انتم لم یوفوا الاستحسانة ولو ما قوا
صفتی ان لانا فغنا فقال لیسوا قیوم یا روح الله و کلمة اوج الله
ان یحبهم لنا فیخبرنا ما کانت اعمالهم یحبونها فذبح عیسی علیه السلام
و قد فرودی من الجوان نادیم فقام عیسی علیه السلام باللیل علی شرف
من الارض فقال یا اهل القرینة فاجابهم منهم محیب لیلیک یا اوج
و کلمة فقال و یحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاعة و حجت
الدین مع خوف لیل و امل بعید و غفلة فی طه و لعب فقال کیف
کان حکمکم للدنیا قال یحب القصبی لانه اذا اقلبت علینا فرجنا و
سهرنا و اذا ادبرت عتابا یکننا و حینا قال کیف کانت جماداتکم
للطاعة قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة
امرکم فقال بنا لیل ذنوبنا و اصیصنا فی الهوان و قال ما الهوان
قال یحییون قال و ما یحییون قال من جردت علینا المویم
العینه قال قلتم و ما قبلکم قال قلنا و ذنا الی الدنیا فنزهد فیها
قیل لانا کذبتم فقال و یحکم کیف لم یکن فی غایتکم من بینم قال یا اوج

انتم

انتم یحییون یحیی من نار یا بدی ملائکه غلاظت مناد و انا کنت و بینم
و لولاک منهم فلما نزل العذاب عمی معهم فانما معلق بشعره علی شجر
حیثم لا دوری الیکمک فیها ام یحیی منادنا لقت عیسی الی الجوارین
و قال یا اولیانا الله اکل الخبز الی ان یسب بالمیج الخیر لیس و لا یسب علی اللیل
حین کثیر مع عاقبة الدنیا و الا یسب کلام محسن نظام در دفتر آغاز
و دو پیش و انجام **آفت** زشتی بر پیش **پیش اول** خلاص کلام امام
علیه السلام که فرمود که عیسی علیه السلام میفرمود که اهل آن دیه همه بر عیسی علیه السلام
و کس میباشند و حق ایشان شده و از فرمان رسا رسوا نماند اثر نمانده
رو با صاحب خود کرده کفایتان بیشتر که اینها نمانده اند که کفایت آنکه کسب
کنایه که از ایشان در وجود آمده است یا فراموشی که متفرق فوت
میشد نه یکدیگر را و حق میگردند پس حواریان که صفت ایشان از شرف
گفتند از روح الله و ای کلمه همه دعا کن درگاه آنکه کفایت نمانده کرده
از بر ابرتا و خبر دهند با کمال ایشان چه بوده و چه عمل مستور پس با عقوبت
شده اند تا بر اموی آن عمل نگردیم پس عیسی علیه السلام شش تن را در موضع
آنجا آورده دعا کرد و درگاه احدیت و اجابت ایشان ترا از خدا خود در
خواست نمودند و دادند که طلب کن ای عیسی نیش از کجای تو میدهند
پس حضرت عیسی علیه السلام در اثنا شرف و وقت بقیه هو از که ورت النفس
خلایق بر خوانند و بر قاطبند از زمین بر آمد و کفایت ای اهل این دین حضرت از
ایشان کفایت لیک یا روح الله و کلمه عیسی علیه السلام کفایت رجای رحمت بر شما
جز و بهر امر که اعمال شما در دوار دنیا بود است و چه سبب است بر جان عقوبت
شده ایها شخص کفایت عمل با عبادت طاعت بود و دو کس در دنیا بر سر اندک

و از در لب رو نیت گفت و گرفتار بود و غیب میر علی السلام فرمود و گوشت شامین
چون بود گوشت شامین گوشت طفل با در خود که هرگاه در روز عاقر و در وقت شامین گوشت
روزی از برتر است بگویند گوشت میر علی السلام گوشت عبادت شامین گوشت را چون
بود گوشت عبادت میکردیم از باب خاصه را و آنچه ما را بران میر استند بلع آوردیم
عیر علی السلام گوشت آفریننده چون گوشت عاقر بودیم گوشت و در گوشت خود را
در ما و در عیرم بر سید که او به چه گوشت گوشت چنان بر سید که چنان که است
گوشت که پنهان استین که بر تو عاقر بر او فرود از برای موافق نام از گوشت
عیر علی السلام گوشت شامین در آن وقت چه گوشتند و پنهان گوشت گوشت عاقر را بر سید
پنهان تا بزم و بر سید که هر قیام تا نیم ها گوشت دروغ میگویند چون پنهان باز کردید
چون بود و عمل نماید که عیر علی السلام گوشت گوشت که در آن گوشت گوشت با سید در سخن
نیاید گوشت عاقر و گوشت تا بر سیر لیاقت است و گوشت را در ده اند و سر آنرا گوشت
معا که عاقر داد و من اگر چه در میان است بلووم اما انیت ان خودم سید
برایت ان دل قیامت مرا بر انبیا البت ان ذاکر است پس مرا بنور را و گوشت بر کنار
در وقت شرف بر افشاد ان کتب پخته بیدار است بر در در غاسم افشا در است
یادای خودم یافت عیر علی السلام روی مبارک که چنانچه از میان گوشت ای
دوستان خدا همش کردن بنان خشک و خشک نیم گوشت و تو ایدل بر بر لبها است
سید عاقر که هر که نماند و دنیا و آخرت باشد اما انهم اما تخفیف عیر
خوف کشف است که در اول جو در آورند و بوسله آگاه کردن غایطه شوق
آن و گاه است که الفش را حذف میکنند مثل ام و الله زید قائم که در اصل اله
بود و در سید روح الله است که ای که چنانچه روح با عت جرات عیر
با چنان اموال قیام نمود دوم آنکه او را در وجود بود با در مطاسس بشر سیرم

انکه

انکه در مع میر علی السلام گوشت که آنرا جان و سید و عیر علی السلام بر نفع بر سید علی السلام
در بر این بریم و در وجود آمده بود و وجه اصفا فیه بالله انکه آن بنو مکرمه را الله
و اما در سید اول انکه بگویند موجود شده بود و چه در مطهر دوم
انکه در کواکب امرضا الکلم نموده و این که انکه عبد الله ان الله سیدم انکه
مردم با و چه است می باشد چنانچه که ان که الله است هدایت می باشد چه
بفتح جیم و شنه به او و فضا را چنان زمین و آسمان است شرف می ان بلند است
و چنان هم فعل است بجز تر قیوم چنانچه و بل من غرابت و گاه هست که هر یک را در نما
دیگر استمال کنند و طاعت بود که این که شیطان او در صنام و کس که عیر سیر
اهل سفال باشد و کس باغ ای کسر از عبادت خدا ای تا و نیز عیر عاقر و کس که
و انکه کس صید و حکم عاقر است بجز در در آن جهت میقوم در ان و عاقرش بفتح کوفه
بدان ای عزیز که آنچه آن مرده زنده شده بقره میر علی السلام که بینه
او صاف بنا بر زمانت که انکه خوف کم نیز متصف نیست و خود را بکار از ترس
عذاب آفرین دارد و نموده با مدغم الغفل و چه میگویند و عاقر است شنبه اهل دنیا
بجای شکر که در سیر بر کرا و است باشد او را در چهار و گوشت در آن جاه مار
بزرگ و این گوشت ده منتظران باشد که چون بگذرد گوشتش باز دور با و با
چاه و در گوشتش که عاقر و یک سیه با آن رسایل در او گوشت اندک از ان
می برید باشد چنانچه که از ان باز نماند و در او آن جاه آلوده با نیک
سید باشد که کاک دیوار آن جاه مخوف باشد و بنویس بر ان هجوم آورده
و انسخن انکه مارا با آن صفت در زیر خود میدید به باشد و در آن موث ان
و عاقر ان شوقین و میگرد به باشد اصلا القاتش بین و مال کار خود کند و عاقر
است خود را مع و فسیسیدل دیوار و کام که رفتن از ان کس کجک مخلوط دارد

انکه

و همیشه بعد از او است و در شرف آن ز نوران قیام داشته باشد که چراگسختی، خطا و دروغ
مراستند پس چاه دنیا است و میان عمر و نادره آن کشت دو مرکب و موشی روز و شب
که در آن کس از آن کم میکند و مسل میزود بخاک که در تقارن باشد دنیا است که باطن
که در است و آلام عز و جنت و زینت و انانیت که بر سر همه دنیا از دعای هائز
عبادت و توفیق امر است که نوای صنوع و خوار و دشمن نفس در مقام
اطاعت ازین چیز است که هر نفس را او نامیده اند قال الله تعالی افرأیت من یسئد
الطه هوای غیر آیدینی انی یفر کبره را که خدا و مجود خود بود از نفس خود را دانسته و بسته
بیماعت و اوقیام دارد و در کار و عفت شیطان را عبادت او گفته الهو الحمد
الیکم ایچ ادم ان لا تعبدوا الشیطان و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است
که آن حضرت فرمود که من اصغیا لی ناطق فقد عبدته فان کان الناطق
فوقی عن الله فقد عبد الله فان کان لودی عن الشیطان فقد عبد الشیطان
یعنی کس که شرف از او بگویند بهنجش که عبادت او کرده است پس اگر گویند مذکور
از خدا گوید بیشتر که عبادت خدا قیام نموده بود و اگر از شیطان گوید بویات
شیطان و نیز روایت در کتاب مذکور در آفرینش که از امام محمد صادق
علیه السلام که بر زبان مبارک جاری شده که علی طاع رجلاً معصیته فقد عبد
ابو بصیرت که گفتیم امام محمد علی علیه السلام پرسیدم از صفت قول آنکه احتیاج ذوا
ایچا دم و در هم اندازد با من دون الله یعنی که از آن علما بران خود را که
اطاعت و انقیاد و نیت عذایا و میبود ان خود دانسته اند از غیر خدا تعالی حیرت
علیه السلام فرمودند و الله ما دعوه عبادته انفسهم و لو دعوه ما اجابوا هه
ولکن اجابوا انهم حراما و حتی عوا علیهم جلا لا یغیب و هم من حیث لا
دیشور و من یویند کسب که عوا بر آن استیون را بعبادت نفس خود خوانند مذکور

بان

بان خود خوانند از عبادت و عویش ان عر کرده و لیکن سجد از خسته برایش ان عوا چنان
و عوا که در مذکر است سجد از خسته برایش ان بان که در مذکر و عوا برایش ان قیام نموده
یعنی اطاعت برایشان در آنجا که در مذکر و عوا که شرف برایشان دانسته اند که آنچه
بان قیام دارند در واقع عبادت است بودن اسل ان دید در
که ما سرشین چنانچه این حدیث بان اطلعت بر حرکت در آنکس است بر نفع که عبادت
از ما پس موت و قیامت است عاصیا را عذاب خواهد بود و بر غیر اهل عبادت منقذ شده
و اعدایست غیر از آن و آیات قرآن برایشان هر چه که در توفیق و کسب است
آن خطا فر کرده اند اما بر سجد و وقوع آن اتفاق دارد و در آنچه بر ما و اجرت بعد از
بوقوع عبادت بعد از موت قبل از حشر پس باید که ای که در حقول است که سبب
کجات ما باشد شرف که در سجد وقت مقرر داشته که فراد او را سبب است
همچنین و آنچه اهل عبادت در فکر آن نباشد که اگر کند که سبب است ماند و همیشه در فکر
است که آیا کجای سبب است خواه مندم نمود و هم چیز از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که ان ما بین الدنیا و الاخری الف حقیقه اهو هنا و لیسها الاخری
یعنی ما بین دنیا و آخرت که عبادت از میان موت و آخرت نبرد عبادت
پیشتر است که از همه سبب و آسان تر است و آنچه در تقریر کرد که در میان ایشان
بوده و در ایشان مجوده دلالت دارد که از اسل ماهر کناره باید کرد اگر چه در
افعال و کردار ایشان شرکت واقع شده باشد و حدیث دیگر در کتاب کافرا از
امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که آن حضرت علیه السلام فرمودند از امام
خود از جهالت و جهل نیز اهل عبادت که بعد برایشان نازل خود تر و خشک در
موضع هر که کند **حدیث بیست و یکم** روایت شده است بسندی که انصار از
بسیج مذکور در حدیث بیست و یکم از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از ابراهیم

نجم

عزائم الامان من ابي جعفر ارسليتم من في الدنيا كلفت قلت لاهل المؤمنين
عليه السلام الحق سمعت من سلمان والمعتاد واي ذر شيئا من غير القرآن
واجاديت عن النبي صلى الله عليه واله ما في يدى الناس ثم سمعت منك
بصدق ما سمعته منهم ورايت في ايدي الناس شيئا كثيرا من غير
القران ومن الاجاديت عن النبي صلى الله عليه واله انتم صيا لغيرهم
وتؤمنون ان ان ذلك كله باطل اقربى الناس يكذبون على رسول
صلى الله عليه واله من غير ان يقرن القرآن باذانهم قالوا قل على علم
فقال قد سئلت فافهم جوابك في ايدي الناس حقا وباطلا وصدقا
وكذبا وانما وصفتها وصفتها واما ما وصفتها ومنتهاها وحفظها
ورها وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه واله في عهد جده فانه
خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت على الكذابين كذب على النبي
فليتقوا بقوله من الكذابين كذب عليه من بعد واما انما كذب
من اربعة ليس لهم خاص رجل منا في الظاهر لا يمان من صنع الاسلام
لا يتاثر ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صغيرا فلو علم الكذاب
منا في كتاب لو يقبلوا منه ولو بصيرة فوه ولكنتم قالوا هذا يحسد
رسول الله صلى الله عليه واله ووله وسمع منه فاخذوا عندهم لا يقرن
جاءه وقد اجزته الله على ما فيها من اجزء ووضعهم بما وصفتهم فقال
عز وجل واذا ارأيتم تعجبك اجسامهم وان يقولوا استمعوا لآلهم
يقنوا بعبه فنقر جواب الملائكة الصلال والنداءة الى النار بالرزق
والكذب والبهتان فولوهم الاحمال عليهم على تاب الناس واكلمهم
القبيا واما الناس مع الملوك والدينا الا اعصم الله ففنا اجلا ربه

ورجل

ورجل سمع رسول الله صلى الله عليه واله شيئا لم يحفظه على وجهه وروى
فيه فلم يتهد كذبا فهو في يده يقول بر ويعل بر ويروي ويقول انما سمعته
من رسول الله فلو علم المسلمون انهم لم يقبلوه ولو علم انهم لم يقبلوه
ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا لم يردتم عن
وهو لا يعلم او سمع من غيره شيئا فقام به وهو لا يحفظ منسوخة
والحفظ التام في روعه انه منسوخ لرفضه واخر رابع لو كذب
على رسول الله صلى الله عليه واله بسبب الكذب خوفا من الله وتعظيما
لرسوله صلى الله عليه واله لسيء بل يحفظ ما سمع على وجهه فما به
كاسع له يرضيه ولو يقص منه وعلم الكذاب من المسوخ فلما انا مسوخ
ورفض المسوخ فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل القرآن ما مسوخ
ومنسوخ وخاص وجاهد وحكم ومتنا به وقد كان يكون من رسول
صلى الله عليه واله الكلام له وبجان وكلام عام وكلام خاص
مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه ما اتيكم الرسول فخذوه
وما ينهى عن فانه فهو ايضا على لا يعرف لو يدر ما عني الله به
رسوله وليس كل اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله حتى يسمعوا
وقد كنت ادخل على رسول الله كل يوم فدخلت وكل ليلة دخلت
فيخيلني فيها اذ ورمع حديث دار قد علم اصحاب رسول الله صلى الله
عليه واله انه لا يضع ذلك احد من الناس غيري ومرتجا كان
يا اتيني رسول الله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه
بعض من اهل اخراجه واقام عني ساعة فلا يفتني عند غيري
واذا اتيتي الخلق معي في منزلي لو يتم عن فاطمة عليها السلام ولا احد من

سخن و گفت اذ انما لاجب و اذا سكنت عند وفيت ملائمتها بتدافق تلك
 على رسول الله صلى الله عليه واله اتميز القرآن الاقرا منها و املاها
 على فكتبتا بحظي و علمني تاويلها و تفسيرها و ما تحتها و منسوخها و يحكمها
 و منشاها و عاصها و قامها و دعاء الله ان يعطيني فهمها و حفظها
 فما صفت اية من كتاب الله عز وجل و لاعلم امله على و كفته
 مدد عالمي بما دعا و ما ترك شيئا علمه من الله جل جلاله و لا يحرام و امر
 و لا هي و اشق كان يكون و لا كانا بمنزلة احد على و قد غطت
 او معصية الاعلانية و حفظته فلم اسجنها و احدا ثم وضع يده على
 صدره و دعا الله فان علا في قلبي علما و حكما و نور افقلت
 يا نبي الله يا اولادك و يا حي مد دعوت الله بما دعوت امر الله شيئا
 و لا يفتني بشي لولا كية الفتنة و على اللسان فيما بعد فقال لا است
 اتخوف عليك اللسان و ليجعل **شرح** كلام بخت نظام در علم نماز
 و نماز در تمام **آغاز** شامل بر دو بخش **بخش اول** را در گوید باير المؤمنين
 عليه السلام گفت كه برتر كرم شينه ام از من فارسي در نماز او او با در نماز
 چيز از تفسير قرآن و احاديث كه از تفسير علم عبيد داده است ميگردند
 بجز آنچه در دست مردم است كه شينه ام از قرصه قرآني با بجز آنچه ان شينه ام
 و ديده ام در دست مردم جز باير را از تفسير قرآن و احاديث مصطفوي ^{صلى الله عليه و آله}
 كه شامي او ميگذايت در در آنها و زعم شاست كه همه آنها باطل و كاذب است
 آنها مي شنيد مردم را كه بر تفسير علم اعطيه الله در و نه بسته باشند از رو كاذب است
 و عدو و غير ميگردد باشند كلام خدا را از تفسير خود با انكه از كنه شينه ام باشند او با
 كويد بعد از ان سوال حضرت ميرزا موسي بن علي السلام در روز عرس او در كعبه نماز كودي

جزا بيزانيم

جواب آنرا بگويم بر ستر كه در دست مردم حق است و باطل است راست است
 و دروغ است تا بخت است كه در فتح نماز و حديث ديگر كرده و مطوع است
 كه حكم آن بايه و ديگر با حديث ديگر باطل شده است عام است كه شام چند جز است
 و خاص است كه معجزه فراد اختصاصي فرست و حكم است كه نماز او از ان است
 و بر ستر كه عارف بولت باشند ظاهر وقت است كه بر خلاف آن است محفوظ است
 آنچه است چنانچه ما ندانم و موموم است كه تو هم آن كرده اند در واقع تو هم چنان
 و تحقيق كه در و سببند مردم بر رول تمامي صلح الله عليه و آله در عهد آن حضرت
 تا انكه بخواست روز سربار او خطبه خواند كه گفت در ان خطبه اي كرده مردم
 بر ستر كسب بر ستر است در و كور بر ستر كس بر ستر از روي دستك و عد
 در و غ سببند هر آن قدر را بايد منزل و شمشك او در سترش و دروغ و هم چنين
 در و غ سببند بر حضرت صلوات الله عليه و آله بعد از او بر ستر كه حديث از چهار سر
 تنها برسد كه ان ترا چنين است اول مرد در سبب ان لغاف چندان بظاهر
 خود را مؤمن در سببند و اسلام ما حكيم بخود بسته و در باطن بر كره خود چيست
 و مستحركه ميذاند و هر چه بر ان اعتقاد ندارد كه از روي عهد دستك
 بر رول خدای صلوات الله عليه و آله در و غ سببند او كرم مردم چنين است كه او شافق و
 در و غ كويت تنها او را در معرض قبول آن كز آورند و آنچه او نقل نمايد درست گنند
 و ديگر ميگویند اين مرد از اجاب رول عزت و بترت از دست آن حضرت
 مستند شده است و حديث از آن حضرت استماع نموده و از و حديث فرا ميگيرند
 و ان ترا حقيقت حال وفاق او موفقر حاصل است و حال انكه خبر داده است حضرت
 عزت از رباب نفاق با بجز خود او است و وصف كه دست ان را با بجز وصف
 ان را كه در ستر كسب گفته است در حق ان و اذا و ايتهم تعجبك اجناسا هم

وان یعقوب الواسع لفق لم کان حشبه مستدرة اوردند که این انچه بود
و خوشتر وی و شب برین و بعد از آن نشان از یک منبر صورت بود چو آن
میفرمودند که آنرا آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
این است فرستاد و بعد از آن فرستادند که آنرا در آن است که آن
و تری و نماز که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
وقت که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
تا آنکه آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
جستند به غرض آن بود که مردم را با ایشان و در آن سبب در وقت
بشما که هر چند در آن است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
ایشان و در آن است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
و اینها از آنکه آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
از آنکه آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
حضرت در وقت آن است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
در وقت آن است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
روایت آن میکند و میگوید که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
مسلمانان این است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
و بعد از آن فرموده داد و آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن

هر آن

هر آنکه آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
هر آنکه آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
بسته است و در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
خفا که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
و بعد از آن فرموده داد و آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
و عامی است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
عبد و آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
صاحب است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
ما اینک الرسول اخذنا و ما اینک خذنا فانهوا غیرنا آنرا در آن است که آن
آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
افتد این است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
از آن است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
عبد و آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
از آن است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
یکدیگر است که آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن
هر آنکه آنرا در آن است که آن حضرت میفرمودند که آن

سوا که بگفته اند آن سوا که مخصوص بود و در سوا که در اول حد از حد است
بجای آنکه هر که آمدند و هر که آمدند در آن می شد که حضرت آن حضرت در بعضی از این
برای آن که حضرت می کردند و از حد ظاهر بود را پیش من بر می خیزد و در بعضی از
از حد که پیش آن حضرت فرماید و چون آن حضرت از حد غفلت با هم در می آمدند
نه فاطمه را علی که پیش آن حضرت می خیزد و در حدی که از حد غفلت با هم در می آمدند
موجوب است آن حضرت پیش آن یا موجب است آن با برادر آن حضرت در حد غفلت از حد
ظاهر و هر که در اول حد که در آن حضرت در جواب من می فرمودند و چون آن حضرت
می شد و بود آن تمام می شد و در حد که در حد غفلت با هم در می آمدند
صلوات علیهم و آنرا فرمودند که هر که از حد غفلت با هم در می آمدند
آنرا پس گوشت آنرا بکشند و در حدی که در حد غفلت با هم در می آمدند
که با خدایت یا صیغه حکم است یا حد غفلت با هم در حد غفلت
صحت است و حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
آن حد را پیش من می کردم آنرا از حد غفلت با هم در حد غفلت
علت آنکه حد را پیش من می کردم آنرا از حد غفلت با هم در حد غفلت
که در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
نه از حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
کنایه را که در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
یعنی که در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
بعد از آن حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
کردند و از حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
نوبت از حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت

فرشته

فرشته که بگفته اند آن فرشته با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
که در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
حکم در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
باشد و در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
از حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
یک و در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
آن است که در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
آنکه در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
هر یک از حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
کلام از حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
بر حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
حضرت پنجاه صلوات علیهم و در حد غفلت با هم در حد غفلت
بیت و بعد از آن حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
ساختن حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
المراة عمر و در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
گفتند در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
کردن آن حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
بحث از حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
نازل شده باشد و در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
عکس و در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت
بجسند در حد غفلت با هم در حد غفلت با هم در حد غفلت

آورد که بفرموده آن از مودت که باقی از حضرت و عارفان
او بیخ و حال آنکه در شرح حدیث اول سنی ذکر است او بیخ و حال حدیث
زینت بعد از ایاق او خوش آمد فرمود که ده هزار درم در وجه انعام او
چون در مجلس فرمود حضرت العزافیه شکر بر آمد بعد از آنکه در پیشگاه است
گفتند آنندان فقه فقه که از عارفان است که در علم الله علیه السلام که او هر سیدم که
فشار او فقه که است که بر سر هر خدا در وقت است هرگز بجز گفته است او بیخ
نمانش این مرد خوش است که با نزدیکی نماید و خوش در کار که در حال فرمود
که گوید ترال ما بیخ که در وقت من او را برین عمل درستم بفرست که از من بویب
گوید ترال ما برین افاق است و بعضی از زاده حضرت است در وقت که او اند
و هم چنین عدوت و خوارج بگفتند از بعضی از آن روایت کرده اند که بعد از آنکه از
که هر دو فقهی بود بر گشته است بفرست بفرست که نظر کند باین حدیث
و بخاطر در آن روز یکدیگر که فرایک میزد بر آن ما چنین بودیم که هرگاه ما را بر سیدیم
از بر او روایح آن حدیث حدیث بسیار وضع میکردیم که مطابقت در آن بود بفر
عاشق حسن بن محمد که در علم آن امام وقت بوده و اشغال او چند کتاب
پایان حدیث مومنان ترتیب داده اند از آنجا این حدیث را شمرده اند
که استعد من و منظره بفرست که بفرموده بنویسند و باشد
و روایت به او احتیاج او پسند از و حال کرده بجز که بجز از احتیاج او فخر او
بفرست حدیث برترش آمد باشد خود را آن بفرست باشد و آنچه بفرست نماید
چشم تاب و اثر از نماید و در آن باب گفتند چنانکه حدیث امیر المؤمنین
علیه السلام که نظر و جمله فلان فان کان حسنا فاعلم ما بیننا سب و ان
کان قبیحا فاجتمع بیننا التبعین و التبعی شقی فی بطن الله و الجنة

دارالاسحیاء

دارالاسحیاء و طاعت الفسائفة بر در و طاعت زمان در کار با عفت زینت
ریش همت در باب ایشان بر و بر صدق حدیث شتا و دهن و خالفوهن
بهدیه با پیش است نه در فتن البیانات من المکرهات اطلبوا البخیر
عند حسن العین لایهم الا هم الذین ولا یضع العین من انهم
مکرانه فرض نیست در در صیغه از در چشم المعنی کفایح لک السلام
مرکز کفایت است هر گاه که بر سید اسلام بیخ است و هر ما بفرست که در
باشند الحقایق هم الحقایق است که بود اگر ان بنده بودند فاجر معجزه را در و
در وقت که هر دو آمده و ضحاک که زینت لبصیغیال که در دست از وقت
ماوراء النهر در کتاب در المنطق که از مصنفات است ذکر کرده اند که از جمله
احادیث مومنان است که بفرست که بفرست که در آن باب بفرست
که ان الله یحیی الخلق فیما یشاء و یمیتهم فیما یشاء و الله با بکرم خاصه
و حدیثی چنین است علیهم السلام الله تعالی ما خلق الا و یحییهم
و یضع الی بکرم من بین الا و یحییهم و یضع الی بکرم من بین الا و یحییهم
ضحاکی میگوید که من با او است بفرست او را بر سیدیم در باب از بفر
جهت بود نظر آنکه حضرت پیغمبر فرموده اند که قولوا الحق و لعلکم
والوالدین ذلله قربان بفرست بفرست و حق را و اگر چه فرآن خدایا
و پدر و مادر و اقارب شمار سیدیم بفرست از جمله مومنان است که روایت
کرده اند از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه که آن حضرت فرموده اند اول من
یعطی کتابا به یمین عجز من الخطایب و لعل شعاع کشف الغش قبل فای
الا بفرست که در وقت الملائکه بفرست بفرست از دیده خواهد بود و عمل نماز
غایب است با هر که با او است باشد از جمله مومنان است که من است

ابا بکر و عمر و فاطمه و من سب عثمان و علیاً جلد و از جمله مومنان است و در کتاب
توزید حسان بن نظر الی الخضر بنید فی المنظر لیزید بن سبزه زیاده یکصد و نوز
بیزه من قادی اعین و بعین خطوه غفر الله له هر کس بر او بر دگور را
بجمل قدم فرزند و در او را العلم علمان علم الایدان و علم الایدان
تا اینجا ترجمه صفایست و وفاتت که در هند و سستان بود اسیصد سال از وفات
مرد رسیده شده بود نام او با مرتق و دو عویس که در مکه از اصحاب رسول است
از روز زنده مانده ام و جمعی از اهل طایف میگویند که او را که بودند و او را حاشی
سببار وضع کرده است و میگویند است که من اینها را از حضرت شنیده ام و صاحب
قاموس که درین بقیع فرزند آباء باشد میگوید که من اینها را در این کتاب
اوست شنیده ام و در هر کتابی که میبینم در این کتاب است که در این کتاب
و از آنکه روشن با برتن نام نماند **کتاب** میاید و است که این حدیث
متضمن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
باینجه شده است و اینجه خواهد شد و در گذران اخبار و احوال حضرت است
مقامت میکردند و در روز فرمودند حضرت امیر علیه السلام میگویند که کتاب
چیزی که کتاب جامع است که علم کثیر که در کتب دیگر است در روز قیامت در آن
ثبت بود و در این است که جعفر با مود و کتب منسوب بحضرت امیر علیه السلام
که بطریق عام و در جمیع احوال روزگار تا انقراض عالم در آنها ثبت است
و بعضی از شیخ منسوب زمین را براه از علی و وفات است و منظر و بیام
در شام که منظر در زمین بود که در احوال با دست آن مهر شنیده ام که از
جغویه محمد اشرفیج کرده **از حدیث بیست و دوم** روایت شده است
سند که مقتصد شیخ الطایفه جرجان الطهری که او گوشت روایت کرده است

بمن شیخ

بمن شیخ جرجان الطهری الملقب در شماره مبارک رمضان سال چهارصد و نه از حضرت
که روایت کرده است شیخ جرجان طهری عن عیال الصیر فی الموقوف باس الزیارت که
که روایت کرده است شیخ ابو عیال طهری عن ابی امام الاصلی که از شفقت رجال طویل
القدیرت و ابو جهماد و بن موسی از نقل کرده است که در مکه با نام هر عسکری
نوشت که فرزند من هرگز هیچ عجز مانده در این وقت مرا هیچ بجز سید بر کاه
احدیت و عاکن که فرزند من درس عملی بر آید و هیچ با حضرت بر صدر رفته
بخط مبارک نوشته اند که دعا کردم و حضرت عنایت فرزند من بنده محبت تو کردم
بعد از آن در وجود آدم و کتاب الافرغ فارغ الایدان منصفات است
که روایت کرده است بمحضیر محمد مالک که اگر چهار رجال بنیضیف است
و شیخ طوسی در کتاب رجال خود گفته است که روایت کرده است عن ابی
سوزان ابو بکر عیاش از جمیع العقیده که گوشت حدیث کرده ام را امام حسین
عیس ابی طالب علیه السلام حضرت اخی الوفاة اقبل بوصی فقال هلنا
ما وصی بعلی بن علی بن علی بن علی بن علی بن علی بن رسول الله صلی الله علیه
علیه و آله و ابی عمه و صاحب اول و وصی اخی شهدان لا اله الا الله
وان محمدا عبده و رسوله ائمان بعبده و ارفشاء بجزیه و ان ائمة
باعن من فی القبور و مسائل الناس عن ائمه عالم بما فی الصدوق
ثم ائین اوصیاء باحسن و کونیک و صینا بما اوصاف بر رسول
فاذا کان ذلک یابح فالرشدک لایک علی خطیبک و لایک التنا
الکبرهات و اوصیاء یابح بالصلوة عند قتها و انزکوه عه
فی اهلها عند محمدا و کصمت عند البشیرة و العدل فی الرضا و العفیف
و حسن الجوار و کرام العفیف و حجة الجهور و احسان البلاء و صله

الرحم وحب المساكين وجماليتهم والمتواضع فانه من افضل العباده
الاول وذكر الموت والزهد فانك رهين موت وعرض بلاه وطرح ستم
واوصيك بحشيتك الله تعالى في ملئوك وعلايتك وانها لك
عن المشيخ في القول والفعل واذا عرض شئ من امر لا شره فاذا به
فاذا عرض شئ من امر الدنيا فتأمله حتى تصيب وسدك فيه وانا لك
وموطن الهمة والمجلس المنطقى به المتيقن فان قرين الله في حطية
وكن الله باجتماعنا وعنايتنا جزوا بالمرور والارواح المنكوا هيا
ودخ الاخوان في همة واحبال الصالح ودار الفاسق عن دينك والفضه
بعلبك ورائد باعمالك الملاءة تكون مثله وانا لك بالعبوس في الطهارة
ودع الممارات ومجارات من لا عقل له ولا علم والفتد يا حجة معيتك
والقصد في عبادتك وعليتك فيها في الاموال العايم الذي نظيفة والوفد
العتق الستم وقدم لفسك تقم وتعلم الخبر وكن الله ذاك في كل حال
واصح من اهالك التصغير وقهرتهم الكبر ولا تكن طعنا ما حتى تصدق
قبل اكله وعليتك بالتصوم فان زكوة البدين وجنة لا هدر وما هدر
ففسك وحذر جلسك واجتنب عدوك وعليتك بمجالس المذكر
والكثرة في المعافاة لاهالك يا حجة نصيحا وهذا فراق بيني وبينك
شيخ كلام بعبث نغم در خفا غار و در خفا غار **آغاز مشتمل بر دوشین بخش اول**
خداوند کلام امام علیه السلام که چون بر مراد او ان وفات ترا یک رسید
در مقام وصیت شد و گفت ایمنت آنچه وصیت میکنم آن عین بدلتیست
برادر رسول خدا صلوات الله علیه و الله و بر عمر و صاحب کسب و اول وصیت
من است که بر ستر که من گوایم رسیدم که نیست خدا بر سرهای پریش و محمود و حق با

کلیا

یکتا رسیده است و با کز هر رسول در دست نه او است بر عالمیان که بر کزیه است او را بطل
علم و رسیدن به است او را از میان مردم سبب بخش و اگر او با کزیه خدای تعالی بر
ایک مرتبه نه بر است که در قبر با آورده از و نوا کند مردم است از اعمال ایشان
و در آنست با کزیه رسیدن هر کزیه در وفا هر که نموشش و بر ستر که وصیت
میکنم ترا ای حسن و کفایت مرا مثل تو صبر با کزیه وصیت کرده است مرا با آن رسول
خدا صلوات الله علیه که پس آنچه در حق من است و آنچه تو در حق من در رسد
ای فرزنده من معاذم خدا ز خود بکش و بر گناه که از تو در وجود آورده بگری و باید که
بر بزرگترین عمار تو غم دنیا نباشد و وصیت میکنم ترا از فرزند بر ما بر دشمن غار
نزد رسیدن اوقات آن و با او کردن زکوة بر بزرگترین ستمی که چون وفات
آن در رسد همیشه رحمت و خوار شوی هر که شنیده بود باشد بر سر است بر وفا
و حق باطل نیست باشد و رعایت کردن عدل و انصاف و دعالت رضا و
غضب حق سلوک بهما یکی و اگر در داشت نهانی در رحم آوردن بر ابراست
توبه و مشقت و حق که بیاید و خوشتر که قرار باشد و رعایت صلوات و نیکی با خویش
و دوست داشتن فقر او سگینه و همیشه تیران لب و تو وضع بسیار با این
زیرا که تو وضع و خوشتر کردن با مردم بهترین طاعات و عبادات است
و کوفه کردن اهل و امید و یاد آوردن ترک و ترک دادن دنیا که بر ستر
که نفس تو مومن ترک داشت از تیر ماست و افشاده و خوار شده از خوش
و چاره یار و هم چنین وصیت میکنم ترا بر ستر آنکه در رسد و عبادت و چنان بگذرد
و نه میکنم ترا اگر شتاب کردی در قول و فعل و با بد که چون امر از او بر
آخرت ترا پیش آید ز و در آن عبادت نادر و کوفت و یکدستند از رسول
بلی از کار کار و دنیا عبادت باید نمود و زود بر سر آن نرد و هر که ترا نشد

خود را در آن پناه دادی که اقدام آن شخص ضرر دینا و آفت تو نیست و بر تو با دوک
از موطن است و مجلس که بر مردان مطلقان تو باشد احتراز نماند کتبشین به
همیشه در مقام فریب دادن و از راه بردن بس بر توست و چنان پیش ای
فرزند که عمل تو خاص از امر است باشد و در نفس سخنان بیخ مجتنب باشی مردم
بمخوف و کردار یک امر کنند به باش و از مکر و امور بد باز دارند و وقت
ذکر مکر با برادران خدا رود و دست از مردم صلح دهد اگر کن با مکر از دین
تو یکی نه باشد و در دل با او دشمن باش و در اعمال دیگر او را با او میان تا
مثل او نباشد و بر تو با که در میان راهها و محل عبور مردم نشینند و او که آید
کردن را و او که مسافر را که از حیدر عقل و علم ظاهر باشد و میانه کنی باش
در محبت بفرمان کن که در اساک تنگ که بر مکر و دیگر اسراف و بجزیرت
و میانه کنی بشیر و عبادت خود و غیر ذلایل آن آفت مکر که در آن کما علی
نار و در آنکه در سپار آن آفت است تمام نوشته باش که طبع تو از آن کمال
یکه و در بر تو با در عبادت با مکر که همیشه طاعت آن داشته باش و لازم ساز
بر خود خاموشی از نظر سلامت نما و از پیش رفت چیزی از بر نفس خود
تا نیست و با و عینم که بر زبان عالم باش و در خدا بر ایاد دارند به پیش در میان
و هم آری با همی و شکر خود بر کوچک و خودان و بزرگ و گوام در پیش آن
و طاعت شاول که تا پیش از خود آن چیز صحت نکند و بر تو با که بر و زنده
بمادرت نماز که روزه زکوة عدالت و کسب است به شرف خود را از پیش دوزخ
و بغض خود و جهاد مکر و دشمنی خود بر حذر و از زنت لاف دشمن خود احتراز و
احتماب نماز بر تو با که مجلس ذکر حاضر شده باش و در عا ربی را اقدام تا
و بر ستر که من باز گشته از محبت را و اینست بعد از میان من و تو

اینکه در این کتاب
بسیار از این است
که در این کتاب
بسیار از این است

و ارتقا

و ارتقا به محبت جزو جزه مراد است هر دو یک منزله فاذا کانت
اشارت بکمال اجل و در صلح است آن حضرت علیه السلام عند صلحها مراد ارتقا
این است زیرا که بعد از کشتن باره ماه و حبس شود زکوة و حبس
از پنجم حاتم علیه السلام روایت که ما زال جبرئیل علیه السلام یوصی
بالحیة حتی ظلمت لانه میوسم تدریس تدریس جبرئیل علیه السلام روایت میگوید
با جسمی و جسمی بود که او تا آنکه کمال مردم که عقرب او را و درت مال
تو که ماخت و در جسد تو که با جسم است که در سلام با او پیش کرد و در پس
بیماری است او روزه و بغیر از آنکه در واقع شود که در کشته و در مقام اطلاع
بر صاحب و عورات او نباشند و در بعضی نماها و بعضی بقیه تا نباشد مثل آنکه
خود را بر جبهه بر دیوار خانه بکنس که از روزه تا و در روزه ای که بعضی شب
گشته او را روزه بکند مانند ایس باشد و اگر کم نصف در حدیث از
بینه صلح علیه السلام روایت شده است که من کان یومن بالله و بالیوم
الآخر فلیکرمه صیغه روزه و حافظش طی م بکنش و در سخن تو که گفت
و هر هر مردن تا در و اونه خانه صحت للجسم و در بعضی بقیه کردن بقدر
بعضی صوم و صوم محبت و تقب و حب المساکین و محبا لستهم حضرت
امام حسن علیه السلام روز روزه درین طبعه بر او روزه عبور میزند که بجز آنرا که این
گفته بقیه در آنجا که روزه روزه بر این سلام کرد و این گفتمند
از روزه رسول خدا صحت است اگر با خدا شاول یکی پس از ام علیه السلام
روزه امت با این بر روز روزه نیست و با این رفاقت که تا زائل
فانسان شده و هم جزو روایت که آنحضرت علیه السلام فرمود که روزه روز بر حقتر
که بعضی جهاد گرفت و روزه بکنش تا کل در میان که گشته حضرت ام علیه السلام

آنروز روزه که شد انی که گفتند غذا را عیونت اگر شکر را عیونت با این میوه حضرت
فرمودند که نم زوزه دارم باز بخاطر مبارک آوردند که جادو برین عمل کند که حضرت
در این حالت میخوابد و در وقت که خواب است همان میخوابد این کلمات است در وقت حضرت
با این که بر یک سفره طعام تناول فرمودند و قهر لامل در حضرت وارد است
که اذا اصحبت فلا تصدق ففسک بالمساء و اذا اصبحت فلا تصدق
ففسک بالصباح و فقه فی حیاتک لموتک من حیثتک لتسقط
فانک کما تدعی ما اسلمک غذا یعنی چون صبح بر تو بگذرد و باقی تو و عیونت
شام کن چون شام بگذرد و صبح بر تو در حال حیات بود و عیونت
خود بر تو در روز در وقت صحت و کراوان مرض کن که تو نمیدانی که فردا
چه نام خواهد داشت یعنی در ملک زنده یا در ملک مردمان شاد است خواهی گفت
یا پادشاه و پادشاه بود که او را روز فردا در وقت با شد یعنی نمیدانی که فردا در وقت
ترجمید خواهی شد یا شتر و از حضرت امیر علیه السلام نقلست که فرمود اما اتخاف
علیک ان تبین اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فانه یصد
عن الحق و اما طول الامل فانه یغنی الاحق یعنی در وقت که بر شما غم ترسم
مکرازد و چیز تعجب است هو نفس و طول الامل اما از طول الامل بود لکن اگر او طول
میسازد از خاطر شاد آخرت را و فکر آنرا از یادش میرود و در وقت شده از
اسامی زید که نیز خرید و بیاید بگوید که چون آن خبر رسد مودت من
صلی الله علیه و آله رسید فرمودند که الا تعجبون من اسامة المشتری الی
شتراتی اسامة لطویل الامل اما تعجب کنید از طول الامل اسامة که بگوید
یکاه چیزی خرید و بیاید است که سب طول الامل است مگر او در دنیا زید که چشم
ایش را موانعت بلدات دنیا بهر سه مفرقت آن تراکان مگر سب فریاد

اینکه در این کتاب که در این کتاب در این کتاب

از کفر و خیال مردان که سبب جوار است از دنیا و دین و او مکرافات را

از کفر و خیال مردان که سبب جوار است از دنیا و دین و او مکرافات را
آورد و هر کس ندانند که با کفر و کجاست از دنیا که با کفر و کجاست از دنیا
توبه و با توبه پیش میاید که کفر با توبه از دنیا و دین و او مکرافات را
بماهر در این کتاب و میگوید چون او را از کفر و کجاست از دنیا و دین و او مکرافات را
برسد فلان عبارت با تمام رسد و چون آنست میگوید فلان فرزند را و ما کتم
و از فلان مفرقت تویم و هرگاه از کفر و کجاست از دنیا و دین و او مکرافات را
با و میماند حضرت و نه است نمونند با نماند و همین مودت
کنید از دنیا که چنانچه در مومن مال را این است که چند روز بر توبه مومن و او است
و چون قبول اجل شد و مدت نماند بر رسید با توبه و او مکرافات را
ان نیز مال مرگت که چند روز را در امور حیات نماند است و او مکرافات را
و مغرب نگردد که در وقت مذکور شده با توبه و او مکرافات را
غرض همین و شما بدانید که در مغرب وقت نماند است و طریح سبب کناید
از آنکه مطر و وقت او شده که بخوار و ذلیل او میزند نیز بخوار و ذلیل
سپارست و او صدیک بجهت خداوند خورشید است هر دو یک مغرب اند اما
گفته اند که خوف عبارت از تسلیم شدن نفس است از عیب که ایس همان
آن است که باشد و حقیقت عبارت از عیونت که نزد در وقت و عظمت
که پادشاه نفس را بهر رسد این حالت کسرا باشد که بر مرتبه قبول و عظمت و
لذت قرب و مضار آنرا مطلع باشد اما حقیقت است که در مغرب عیونت از عالمنا
ما خوف و بیچک از آنرا بران مترتب باشد خوف نیست اذا قبلت لک
هل استخاف الله فاسکت عن اللجواب فان الله ان قلت لا کفرت و لا قلت
انتم کذبت بوجوه از تو پرسند که از خدا بر سر ماست تو اگر کور کنی و بیخورد

و منزل شریف خود ساخته و در سترگ در یافت این معجزه را مرتب است که راه رسیدن
آنرا بر باب جان در حیات قال سعد و است چون دل مبارک آن حضرت مستغرق
در بار خدای بود و در صفی و ضیاء جمیع و لها زیاده داشت و آن حضرت با آن
قال نیز شده بود که در اشع و حکمت و بنا بر وی و سنت را تقدیر و در هر دو یک
بیتنجه بولت و استیلا شده در طاعت و انکال با چاره بود و که از مرتبه قرب الصالح
بجای بنیض رخصتها العزیز و ال عوده بنیض مخلوقه انقض الشکات غایب پس برگاه مکتب
چیز از آن مر شده این معجزه را زان بر بنیضه ال الهی ان مر شدت و نور شدت
منفا و نورا بنیض که داشت انزال مشا بر شده نه و حضرت آنرا بر نفس خود گفته
برگ شتر ۱۰۰ و در دو مقام استغفار در مرآه ۱۰۰ تا اینجا بود و در هر کلام بنیضه و مقام
حدیث بیست و هشتم روایت شده است بسند که متصل بسید شیخ صدوق
عجری با بود از حضرت محمد بن الحسن ال کوفی که از فضیلت رجالت از حد او عبد الله
بن المنیر و الحج که نقد و جعلی القدر است و مصنف سر حد کتاب و از امام کاظم عم
حدیث روایت کرده و از فضیلت که در او ایصال و افضر بود و غیر این معنی
بودم که بود از امام موسی کاظم علیه السلام اما حضرت و قدر در شان حج در منزلت و آنحضرت
از خدا رحمت و رحمت کردم که مرا بر ارضی و خداست حج هر است کند کما من
مرتبه ایجاب یافته در خاطر هر جمشاد که بمن زنت امام رضا علیه السلام استیجاب و
یاقت و به راه که هر است کند مذنب خود باید تمش در دو زم توبه در نیز طریقه
بجزرت آن حضرت شایسته چون بود منزل رسیدم بلکه خبر آن از ما با علی علیه
رسد نه امر از دور و نزل بود که آنجلی یا بعد همه بر المنیر پس چون و تحمل شدم
و نظران حضرت بر افتاد و زبان مبارک عرض خطاب کرده فرمودند که قد لیا لیه
دعوتک هداک لدنیک در حال اعتراف با مات آن حضرت کرده کفر انهد

انف

آنحضرت گفته و اینست حدیثی که از اسامی بن مسعود که از او روای امام جعفر صادق است
و در کتاب رجال جرج و تقدیر او شنیده از امام جعفر بن طاهر جعفر صادق علیه السلام
از آنجا بزرگوار آن حضرت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده از قول
رسول الله صلی الله علیه و آله لعجبت لمن یحیی عن الطعام صفا فالداء
کیف لا یحیی من الذنوب صفا فالداء و غیره و در امام زکریا که پرسیده میکنند
از طعام از بر سر آنکه ما در امر ضرر با در و ما عایدت و بگویند پرسیده غیره از
گناهان از بر سر استی و در **حدیث بیست و نهم** روایت شده است
بسند که انتقال یافته است بسید شیخ زکریا در حدیث یعقوب کلین از حضرت از حدیث
از امام جعفر صادق علیه السلام از حدیث من یحیی عن الطعام صفا فالداء و غیره و در امام زکریا که پرسیده میکنند
و کلام محمد علیا امام موسی کاظم علیه السلام و اگر چه در مذنب و افضر بوده اما کبیر
از دور و اینست حدیث و نقل است که در کوفی منزل در شهر و در خواست بود
که در عاید امام حسین علیه السلام بمید و چون سپید ار شده او امام عاید است به آن مقام
داشت تا فرشته و چند کتاب در نقد و حدیث و نسبت یافته است از بزرگ
عبد الرحمن از حدیث که شیخ اصحاب حدیث بهره بوده و بجزرت امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیه السلام است و یافته و از ایشان حدیث روایت کرده از
ابن مهران عیاشی تا بعد که بجزرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیه السلام
رسیده و عیاشی جالسینش میزند از سلیم بن عیاشی که گفته با جهاد فایست
و از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث که بجزرت امام حسین و امام زین العابدین
و امام محمد باقر علیه السلام است و یافته است از امیر المؤمنین علیه السلام که گفته تا ک
رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله حقر الخبیث علی کل یحیاش ندی
قلیل الخیا لا یبالی بما قال و لا ما قیل له فانک ان فقتله صدق

و برین بقره پیش من زکوة نیست چنانچه ثالث من المسائل این کلام است
نه کلام حضرت علی علیه السلام نه اول نمیزد و اول کیز است که از او بود
و در وقت شهادت هرگز آزاد نباشد یا سنده علی مخالف میان فتح کفاح خود و غیر
که پیش آن دوم نبوت ولایت میراث بر آزادگشته را و بعد آن هر
فروشنده را شرط آن کرده باشد سیم صدقه بر بنی نایب تمام است هر که ستمگر
آزاد بصدقه گرفته باشد بجز آنکه بخرید آرد و کوشش آن بر ما نخواستیم
باید است که در غیر بودن کیز شوهر در هر که آزاد شود میان فتح کفاح و برقرار
گوشش آن که بیدار نیست مضمون آنست کسی خلاف کرده که هر که شوهر او سنده
باشد اما اگر شوهر آزاد باشد اگر صاحب نبوت بخارند که کرده اند و بواسطه
صدیقتر که با تصبیح گمانه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است و آن است
ایمان امتا عتقتهم ما هایدها ان شاخت اقامت وان شاخت
فارق و بعضی عبارت نبوت بخارند که در وقت آن بواسطه آنکه از ابن عباس است
شده که آن فریج بر بویه کان عبدالاسود او کالی انظر الی بطوف
خلفها فی سلاک المدینه سکی و در موعده بسیل علی حلیه بنی زید که شاهر
بر ره غلام بود و سیاه و کویا فرمودم او را در وقت که بر بویه از او جدا
بود که از عتقه در کویا بر بویه میگردید و میگوید در وقت که بر اطراف می بین
او سیاه میگرد و بیاورد است که ایضا بحدیث مضمون آنست که عایشه بر بویه را
آزاد کرد و ظاهر است که تمام او را آزاد کرده باشد نه بعضی را و بعضی ظاهر
حدیث صحیح که ابی القتیاب گفته است که در وقت پس آنکه بصدقه را بفرستد
که پاره او آزاد شده باشد و پاره سنده باشد بخارند که نباشد و اگر آنچه
آزاد شده باشد بجز آنکه نباشد پاره پاره که با فقر بر حلقه اصل

بقره پیش من زکوة نیست چنانچه
ثالث من المسائل این کلام است
نه کلام حضرت علی علیه السلام
نه اول نمیزد و اول کیز است
که از او بود و در وقت شهادت
هرگز آزاد نباشد یا سنده علی
مخالف میان فتح کفاح خود و غیر
که پیش آن دوم نبوت ولایت
میراث بر آزادگشته را و بعد آن
هر فروشنده را شرط آن کرده
باشد سیم صدقه بر بنی نایب
تمام است هر که ستمگر آزاد
بصدقه گرفته باشد بجز آنکه
بخرید آرد و کوشش آن بر ما
نخواستیم باید است که در غیر
بودن کیز شوهر در هر که آزاد
شود میان فتح کفاح و برقرار
گوشش آن که بیدار نیست
مضمون آنست کسی خلاف کرده
که هر که شوهر او سنده باشد
اما اگر شوهر آزاد باشد اگر
صاحب نبوت بخارند که کرده
اند و بواسطه صدیقتر که با
تصبیح گمانه از امام جعفر
صادق علیه السلام نقل کرده
است و آن است ایمان امتا
عتقتهم ما هایدها ان شاخت
اقامت وان شاخت فارق و
بعضی عبارت نبوت بخارند که
در وقت آن بواسطه آنکه از ابن
عباس است شده که آن فریج بر
بویه کان عبدالاسود او کالی
انظر الی بطوف خلفها فی
سلاک المدینه سکی و در موعده
بسیل علی حلیه بنی زید که شاهر
بر ره غلام بود و سیاه و کویا
فرمودم او را در وقت که بر
بویه از او جدا بود که از عتقه
در کویا بر بویه میگردید و
میگوید در وقت که بر اطراف
می بین او سیاه میگرد و
بیاورد است که ایضا بحدیث
مضمون آنست که عایشه بر
بویه را آزاد کرد و ظاهر است
که تمام او را آزاد کرده باشد
نه بعضی را و بعضی ظاهر حدیث
صحیح که ابی القتیاب گفته است
که در وقت پس آنکه بصدقه را
بفرستد که پاره او آزاد شده
باشد و پاره سنده باشد بخارند
که نباشد و اگر آنچه آزاد شده
باشد بجز آنکه نباشد پاره پاره
که با فقر بر حلقه اصل

در این باب

در حق باشد بر فردن هر از آن عمل نمیشود و اصل این بقره کفاح است و بعد نبوت
خیار پس بقره که در خلاف آن وارد است بر فردن هر اصل باید که در سینه است
که از بعضی حدیث و اخبار سنها و مشوه که از او بر سر برده بود از قول بوده است
پدر و در است شده که نیست نموده بود و بطور مجلس بجز است رسالت بنا
عید و آید که حضرت بواسطه خاطر او سینه کشند که لو را حجت فانه بود که
بجز نبوت که نبوت هر باز که در هر که پدر فرزند آن است بر هر که کوشش از قول خود
را امر میکنی آن حضرت فرموده که لا تمشق بفرزند امر میکنی و بلکه حق نیست میکنی
بجست او بر نه کوشش را با و حاجت نیست نه تمشق عصاره بخارند که در آن است
و نیست سنده از او ای که در قول از قول باشد و خواه بعد از قول که گفته
که از قول قول از قول باشد و فرسخ کند که در قول است و در قول از قول از قول
ساقه نمیشود و در سینه را بر سینه که طلب بر ناید است سینه که در دهان
صوره بخارند مستحق که صورت را که هر که سینه و شربت مال حاضر باشد و بهار او
س و شربت دیگر مثل آنکه کرده و دینار باشد و بهار او ده دینار و مال حاضر
سخن کرده و دینار که مجموع سینه دینار باشد و در وقت که در وقت کرده باشد
که بعد از فوت او را از مال او آزاد کند و آزاد کند که در وقت از قول از قول از قول
با در وقت شده باشد زیرا که در صورت اگر بخارند است باشد و فرسخ کفاح کند
چون فرض نیست که پیش از وقت است هر او ساقه میشود و هر که در ساقه شود
آزادی در تمام مدایت خواهد کرد و چون که در وقت در وقت سینه است و برین
نویز بهار وقت مال نخواهد بود بلکه آنچه از و با در وقت مال است که بر فرض
نه که نیست و دینار است از او خواهد شد و بقره در وقت خود با فقر خواهد بود و نیز
روش که هر که تمام او آزاد شود او را فرسخ کفاح چشمه است پس خیار او ستم

ریح غیر او باشد پس درین صورت بجا می آید که در آن وقت
 محبت منور صیقل آید و در آن حال که است تا آنکه صفت و نقص آن گزاف
 چنانکه این صفت اول است و در آن محبت ظاهر است و در آن که مطلق صفت
 بر آن حضرت و او بود خواه صدق و اجابت باشد خواه نیست زیرا که الف لام
 در صفت با الف لام نیست با استوائی چه محبت ظاهر هر دو در میان نبوده که الف
 لام بعد از آن بود و در هر دو معلوم مذکوریم می شود و در آن دلالت بر معلوم مذکور
 دارد و بجز در این است که است که حضرت امام حسن علیه السلام در اول صفت فرمود که از
 صدق بود و در آن است که مثال نماید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که تا پیش از آن بود
 که شرف آن تا آنکه صفت نیست و رسید اگر نه با که صفت بخیر و در آن صفت
 دارد که صفت سنی برایشان جوایب است خواه از شرف خود باشد و خواه از غیر خود
 خواه نامحال و خواه در حاشیه ای که در تحقیق آنکه آن صفت است و در آن
 که صفت برایشان در این است که صفت کلام را در آن است که آن صفت بر آن
 که است که آن صفت است و در آن است که صفت باشد و آن بود که است
 اول صفت که در آن است که در آن صفت در آن صفت است مثل اولاد آن حضرت
 و بجز که در آن است اولاد آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 اولاد و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بجز که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 هر دو است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

آن حضرت

آن حضرت پس هم چنانکه بر او بود و در هر صفت حرام است بر او بود و در هر صفت حرام است
 و صفت منور صفت از تقدیر غیر است در معلوم بر صفت کسب کلمات است
 تا آنجا بود و در آن کلام **صفت است و ششم** روایت شده است بسند
 اتصال باقی است شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ محمد بن علی الرضوی
 عن عمه زینب بنت علی بن محمد بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
 که کتاب از امام رضا علیه السلام روایت کرده که شیخ محمد در کتاب است و در آن
 از خواص امام موسی کاظم علیه السلام شمرده از امام رضا علیه السلام از آن بر آن
 حضرت بر صفت معلوم از امر المؤمنین علیه السلام که گفت قال رسول الله
 قال لقد عز وجل بائنی کلکم فقال آتوا صفت و کلکم عاقلین
 من اغتبت و کلکم هالک الا من ابغى فاسئلونکم عنکم و اهدکم
 سبیل ربکم فان من عبادی من لا یصلح الا لغنی و لو افقرت
 لافسد ذلک وان من عبادی من لا یصلح الا للفقیر و لو افرقت
 لافسد ذلک وان من عبادی من لا یصلح الا للمرضی و لو اصححت
 جسمه لافسد ذلک وان من عبادی من یجتهد فی جاد فی جاد
 فالغنی علی الغنی نظر الی الفی قد حتی یصبح و یقوم و یحیی
 و هو ماقت لنفسه فادعیها و لو خلیت بیننا ما یرید لخلد
 العجب بعد تم کان هلاک فی عباده و رضاه عن نفسه فی ظل ان قد
 فاق العابدین و جازها جهاد حد المقصود فیتباعد بذلک متی
 و هو یظن انه یتقرب الی الافلاک ینکسر العالمون علی اعمام وان
 حیست و لا یتس لمذنبین من مغفرت لذنوبهم وان کثیر من
 برحمتی فلیتقوا و یفضل فی جوارحهم و الحسن نظری فلیطوا و ذلک

الحق او بعد از ما صلحیم و انما بهم لطیف حین شرح کلام آن خدا صفا فرست
در حق و پیش **شرح اول** کوشش رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت عزت علی ذک
الغیر فرموده است که اگر فرزندان آدم نماز کرده اند و با حق میگویند
من هدایت کرده ام او را و هرگاه در جهالت فانی شده که هرگز که من هدایت داده ام
او را پس نوال گنبد و بطیبه مرا که باز میگردم تا از ذکر او در جانی شایسته
و هدایت میکنم تا ما بر هر که نشاند تا در سوگ است و بدست که از زندگان من
کسی است که بصلح غمناور و دلال او در کفنا و هلا او بر سر که رفیق و محتاج منم
او را هرگز نسیب و نیکت مذخر و چیز او را در بندگان من که مرمت که او را
بصلح غمناور و حکمت مزاج و سکنه تر از هیچ ادرای پس اگر چه در زم او را
هرگز نسیب و هرگز از چهار او را در بندگان من که مرمت که صلح و مال او
در چار بست پس اگر هیچ و سالم دارم او را بصلح او در تحت حال او را
و بدست که از بندگان من که مرمت که هدیه و جهد در عبادت و بر سر نشاند
سپه با هم بر بر و پس نسیب که او را و غالب میانم بود و توطئه غنا تر که او را با او است
پس بنجاب آما بشیر مرد و تا بصلح خود از خواب بر بختی و دفتر که از برابر
خواستش او تو برست و غنمت در انجالی و غنم خود را و غنا بیکند با او که چو
وقت او را بخواه که از بندگی او اگر و اگر دارم او را میان خود و آنچه اراده
یکند بیکند که او را که عبادت که اراده کرده است از او بخواه که هرگز عمل مذکور
با عت عجز و غنمت او تو اهدش مملاک او در ان عجز خود بود و رضا که او را
از غنم خود غنمت آن عبادت بهم خواهر که در میان خواهد که که لیب آنفل
بر جمیع از باب عبادت فایق آمده است و آن عمل از حد بقصد در گذشت است
پس در خواهد سبب آن از مرتبه و تب نه ان مرید که بر عمل خود خواهد

ما کند

تبریت و گناه کاران از رحمت من نا امید نشوند و اگر چه گناهان ایشان بزرگ باشد
بیکدیگر بر حمت من توفیق و عفو و بخشید و بغفل و جهل من امیدوار باشند
با کوه نظرت که نام نورانی است مظهر غنا و بزم باشد چه بدست که من میوارم
منه کار خود را بکجه صلح ایشان در زبنت و من ایشان بر سر لطف و از حال
ایشان خبر دار کلک مثال او از هدایت لفظ کل هرگاه افاضه شود بغیر جمیع
صاحب خود در حق و قدرت چون لفظ او منزه است و از معجز جمیع جا برست که تا
لفظ او رعایت شود و چیزی که رایج باشد با او با صغر که محول شود بر و نمود
آوردن خود و چه برست که بابت من رعایت شود و چیزی با صفت مذکور بصیغه
جمع او شود و بگویند کلام تا به و کلام تا بمول و اینها بابت لفظ رعایت
نشد چه چنانکه در آنکه کلمه و کلام آیت بود همه فراد آن چنان بگنجد و در صفا
غیر از همه اعلم است که جمیع افراد این روز غنیمت خود و شما بود صفا
قیامت در خوش آمد و هدایت بمنز دولت مطلق است یعنی در آنکه برست
بمطلق باشد خواه در فضل دولت موصول بطلوب تحقق بر نشانی قوله تعالی و الذین
جاهدوا فینا لعندنا نهم سبنا که غنیمت آن گذشت بدانکه حفظ که تا
اعماله منسوبند عمل بنده مومنان در دفتر که صباغ بنموده و دفتر کشام می شود
بود از ان بالا مرتبه انفل را که بوقف عرض رسانند در حال که مر آن عمل از غنیمت
میگوید بوزر باشد مانند آفتاب تا انکی با همان اول برسد و علامه که او را
چنانکه و بسیار می ستند پس بگوید با ایشان فرشته که مومنان آسان است
که با سینه و بریند این عمل را بر و در چشم که فرشته بنیت و کس که در کتب
عقبت شده میگذرد که عمل او از فرود گذرد و پروردگار در مر آن کار
و او گشته است حضرت معتمد علیه السلام فرموده که روزی که در کتب مذکور

بیمینه و ایشان عمل می نمایند که از صاحب او و آن روز بخت و آرزو شده باشد
سپس آن عمل از آسمان اول نگذرد و بر سینه آسمان دوم پس فرشته که در آسمان
دوم است بگوید با ایشان که بایستند و بنشینند این عمل را در هر صبح که او بایست
عمل فرزند دنیا اراده کرده است بعد از آن فرشته که مذکور شد را بگوید که
که در فرزند دنیا پاک باشد و آن عمل را در هر صبح که آسمان سوم پس بگوید فرشته
که در آن مقام در روز و در سینه این عمل را بر هر صبح که فرشته که در دست
با مردم در مجلس بگذرد که در آن عمل از فرزند که در اول آسمان فرشته که
بگوید که با او روزی که میفرستد باشد مانند ستاره و مرآت آواز بر سینه
تسبیح روز و در هر صبح که در صبح این اعمال و اعمال که صاحب آن در عمل
که در فرزند دنیا فرشته باشد و در کتب مختلف و بگردد باشد پس صود کنند
آسمان چهارم پس بگوید فرشته که آنجا است بنشیند این عمل را بر هر صبح که بایست
عمل در فرزند و غیر بر سینه است نذارم که عمل او از فرزند که در اول آسمان صود کنند
فرشته که با عمل که نهاده است در بیشتر کرده باشد آسمان پنجم و آن عمل متفرق
جهاد و صدقه باین مقتوی است باشد پس بگوید فرشته آسمان ششم که فرشته صدم
بنشیند این عمل را بر هر صبح که او صدم برده است بر کسی که علم آموخته است و بر کسی
که عبادت خدا کرده است و هر گاه از کسی زیادتی در عمل و عبادت دیده
بر وجه برده است و در مقام بدر کشند پس فرشته که مذکور شد را
بر او و آن کرده بر کشد او را کشند و آن عمل را بگویند میگردانند باشد با خود
کنند فرشته که با سینه که در زمین زمین بر بر است پس بگذرد آسمان ششم
پس فرشته آسمان ششم بگوید فرشته رحمت بنشیند این عمل را بر هر صبح
بر کسی که صاحب علم و اصلاح بر کسی بکنند بعد از آن حلقه با روزی که بکنند که

از روز نادر

از روز نادر تا آخر تا نهایت پس سینه کار فرزند آورد و باشد و در او آواز
بوده باشد در صحبت و شدت مانند آواز عدو و بر کشتن مثل برقی با او
نزار فرشته همراه باشد تا آسمان ششم پس فرشته که در آسمان ششم است
بگوید بنشیند این عمل را بر هر صبح که فرشته که در آسمان ششم است
عشق از بر او خدا ترن باشد بر کسی که او اراده کرده است باین عمل بنشیند
خود را از او با شکم و آواز نادر را در شهر و اولانها که در دست او برود
از او نذارم عمل را که خالص نباشد که در زمین و در کوزه و اولان صود کنند که تان
اعمال میباید که مستحق باشد بر ناز و نیکو در روز و در هر صبح که در روز و در هر
سپاس و شکر آن کوزه باشد که هیچ آسمان پس بر کسی که در دنیا و
هی با آواز بوقی قرب آفرینند و در بر او برود که خود آسمان ششم است
و بنشیند بگوید عمل را که در دست که در تبت قبول بایست خطاب آفر در سینه
که شاکه با آن عمل سینه میند و من عظم بچند در باطن او است بر کسی که او بایست
عمل را اراده کرده است که گفتش فر بر او با پس باین در عمل که نیکو گفت
تو بر او با و گفت هم که بر سینه ایراد اطلاع بگردد و این عمل است بزرگ
که با نیکو است و از آن ذکر کردیم و نیز اگاهان ششم بر آنکه عمل که در شوا بر سینه
نایاب است بنیافت کم بایست و لایمانش از منوال فر مغفرت لذت منم و آن کزت
بفرید که با یس و اما سینه نوزده گناه کاران از مغفرت و از شرف از او کجانه
ایش را سپاس باشد در و عهد او صاحب آورده در بوضوح سینه
که اسلام که در شرف تا آخر حضرت حضرت منوی صلی الله علیه و آله که گفت
آه ام که مرا امان و هر کلام آفر را بنویزم که شایسته است هدایت فرزند حضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند در دست پیکر ششم که چشم فر بر تو افتد با کوه ابلان

بناشود لیکن چون طالب علم ترا یافت و او را در کلام حق تامل نمود و در حقش کفر نکند
و در حق او ایمان و تقوی نماید تا آنکه در دنیا و دوزخ و بهشت هر چه خواهد بود از او آید این کتاب
بناشود که حضرت عزت تو را قبول کند حضرت علی علیه السلام که خطبه فاطمه را شنیدند
و مشظ و مر آن بود که این آیه نازل شد که الذین لا یدعون مع الله الهات
اخر ولا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا یزنیون و من یفعل
ذلك یطیق انما ینصاف له العذاب یومئذ و یجذبه فیها ما نال
من تاب و امن و عمل صالحا فاولئک یمد الله سبیلهم حسنات
و کان الله غفورا رحیما یعنی خداوند از آنجا که نخواستند در بهشت باشند با خدا
تأخیر و در کفر و کشتن نفس را که بر او کرده است خدا را شکستنی و او را که بجز حق نیست
قبل مثل روت و زنا و حزن و ناخوشی آن روز نمانند و هر که که بکند این کارها
که از این اعمال محروم است بر چند چیز که در روز قیامت و در روز آحاد و در روز
شود عذاب مرگ است که آن اعمال را در روز قیامت و عذاب و عذاب در روز قیامت
که توار و با عیب باشد که هر که که تو بکند از گناه و ایمان آورد و در حقش صلح
و کرد و در شایسته را پس آنکه در حال میکند خدا را قتل کند آن را بهشت را چسبندت نیز
سوی تو پیش از روز قیامت که در روز قیامت طاعت بجا آید نیست نماید دست
خدا را قتل آرزو کند آن که توبه و در بران است آن توفیق تو به حضرت علی علیه السلام
آید بار و خشنود از آن و خشنود در حق آید شرط که دستش که آن که در کفر
حاصل شود که او بعد توبه عمل صالح کند در حال صلح از هر دور و جو نماید در روز
تو ام تا کلام حق بشنوم و این از این مراد امید به برسد الهان این آیه نازل شد که
ان الله لا یغفران الذین یغفون ما دون ذلك لمن هتأ فی غیره
که حضرت عزت تو را هر که که از آن گناه کند و کون باشد هر کس را که نسبت آید از آن

اولی کرد

او تقوی کرد حضرت او را طلبید و بر او خواند که کوشش کن در راه حق تا آنکه به چشم کشیت
خداوند لغیران هر تقوی کند و در جوار تقوی تو ام تا آیتش بشنوم که در آن هیچ قوی
بناشد بعد از آن این آیه نازل شد قل یا عباد الله الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و خشنود این زمان هیچ قدر و مشظ علی بنیم
و مسلمان شد و در حدیث وارد است که لغیران الله تعالی یومئذ العیاشة
مغفرة ما حفظت قط علی قلب احد حتی یلبس لیسفا و الهما رجاء و ان تصیبه
یعنی هر که هرگز در خدا را تقوی کند آن را در روز قیامت آرزو کند که هرگز تقوی
که مشظ و کرده باشد تا آنکه شیطان را امیدوار تمام دست دهد که و نیز نه
از آن خواهد رسید و در است شده که در کتاب کا تا از شیطان امید علی و آنکه
قل انکم یتذنبون و مستحقون لخلق الله خلقا حتی یتذنبوا ثم استغفروا
الله فیغفر لهم لعلهم یرجعون و آنکه گناه میکند و طلب آمرزش هر چه کند از خدا
تقوی هر آینه جبر را که ترک کند گناه توبه و طلب آمرزش از او کند تا چه مرد و تقوی
و تا شربت و مغفرت خود را هر سازد و تقوی که دست خرا در کتاب ایضا
علوم در راه م محمد و علی علیه السلام که میفرمود است با همه خود که اهل العراق
ارحمت فی کتاب الله تعالی قل یا عباد الله الذین اسرفوا علی انفسهم
تقنطوا من رحمة الله و سخن اهل بیت بقول او در حجیته فی کتاب الله
عز وجل و سوف یعطیک ربک فترضی فیها انما عراق میگوید
امید مند تر آنکه در کتاب آیت است که قل یا عباد الله الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و با که اهل بیت پیغمبر میگویم امید مند تر
آیت است که و سوف یعطیک ربک فترضی فیها انما عراق
خواهد داشت توبه و در کتاب ایضا هر که که در راه تقوی از کفر بگریزد

تا یکس از امت او را بر پیشانی او دروغ و دروغ را دروغ و دروغ را دروغ و دروغ را دروغ
امت او آفریده شود و لیکن هر چه است کسر که امید برکت او دارد که عمل صالح کند
و از صحت او دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ
یک وقت که پاک سازد و یک چهارم یکی زرا که با عفت فشا دروغ است از آن
دور کند بعد از آن خطا بر و لطف آنرا که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
حاصل خواهد شد این امید را از باب عقل مدوح میدهند اما کسی که فراغت را خاطر
نخواهد و در مطلق تحمل نشود و اوقات خود را صرف هوا و امسک نماید
بمشیتند و انتظار مبرور به باشد که هزار تن از بر او خواهد دید و با آنکه
سوزند طبع گشته باشد که مثل آنچه از بر آن یک کتف در روز و در وقت و در وقت
حاصل شده باشد از بر او نیز با آنها حاصل شود و حقیقت فریب دادن خود را
خطا میبازد پس نیاز است که آنوقت که اندکی نماند از آفت و در آن نیز
زیبایی و کجک در آن کشته میشود و ایمان و طاعت و عبادت بمنزله آجست
که بآن داده میشود و پاکت مثل غفلت از اخلاقی بر و صفات و معجزات و در پیش
آن از صحت و در حال نامحلیست بمنزله و در کردن خفا که سنگ بر زنه از آن
زیبایی و کند که با هم بر می که با عفت فشا دروغ است و در وقت و در وقت و در وقت
در وقت پس بر خرد بخش از فریبش و نظر که بر حال اینها و اولیا و غیر
که در عبادت میکشیده اند با میدرجت و معذرت و میدارسته اند که امید
رحمت و مغفرت او با اقدام عمل صالح و غیره در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
عز خود را صرف طاعات و عبادات میکند و **در وقت و در وقت و در وقت و در وقت**
شده است پس بر که محفل است شیخ برز که او ابو جعفر طوسر همه از شیخ
میعذ علی الرحمن از ابوالکاسم خجندی که برز که او ابو جعفر طوسر همه از شیخ

در وقت

در وقت است که شیخ میبندد در زمان سید و شست و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
از شیخ برز که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
از آن ایام غیر که احوال است که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و امام موسی کاظم علیه السلام بوده از آنجا که سید خجندی که در وقت و در وقت و در وقت
خطا الله علیه که لا یسئلکم الله عنکم و لا لکم مع الله و لا لکم مع الله و لا لکم مع الله
و لا نذرت و معصیت و لا یسئلکم الله عنکم و لا لکم مع الله و لا لکم مع الله و لا لکم مع الله
و آنچه **آنجا** شد که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
رسول خدا صلی الله علیه و آله است که سوزن فرزند با وجود پدر و در وقت و در وقت
با وجود خداوند و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
چند در وقت باشد و سوزن فرزند با وجود پدر و در وقت و در وقت و در وقت
شعده حینت و عمل با آن لازم حینت و با آن است که موقوف است به اختلاف البته
در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
عمل با آن لازم حینت **میں** غیر قوت و غیر حینت و برکت و غیر حینت است
هم آید چه در زمان پیش که سوزن فرزند با وجود پدر و در وقت و در وقت و در وقت
میخوردند از سید اده اند و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
از آنکه از او باشد با سید و معلوم حدیث اگر چه شایع که فرس است لیکن نه که است
که کافرا نیست پس بیرون رفته باشد و آن حینت لن چله و لکن فرزند عا لکن
سید علی که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بینه است خواه غلام باشد خواه کینه و مراد بزرگ خداوند خواه یک باشد
و خواه عقده و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
دایا استه با آن در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

در اول قطب و قطع مدار است و معتقد میشود مثل آنکه سوخته شود که با بد و خود بخشد
یا با باد خود معشیت نماید تا بد که قطب در چشمش برادران نیز باشد
باید دانست که تفرقه حضرت معالی علیه و آله در حضرت فرموده اند سوخته فرزند را
با وجود پدر و ملوک را با وجود مادر و زن با وجود شوهر میتواند بود که تفرقه
معتد محمول شود و بعد از این معتقد میشود تا پیشتر از آن اذن بد و مومنا و شوهر
ایشان را حاصل شود و او از آنکه از ایشان بعد از او کند ظاهر شود از عرض
عزت بسیار مقلوبت و مرقد اند بود که مراد تفرقه از دم آن باشد که اصل سوخته
معتقد باشد و هر یک از پدر و مومنا و شوهر را رسد که رقیق آن گشته باشد اگر تفرقه
آن گشته عمل نمیشد آن در جسد تفرقه و اگر تفرقه گشته بود و یا بر احتمال اکثر علماء را می
شوی داده اند باید دانست که تفرقه در قسم است مطلق و مطلق مطلق
آنست که بشرط موقوف نباشد مثل آنکه بگوید معنی آن اصدوم خداوند مطلق
آنکه با هر موقوف باشد مثل آن شعر مریخی یا آن اقدم مسافر بعد از آن موم
یونان نیز که با هر مومنی باید یا فعلی مسافر پس جوار است برهنه که یکروز
روزه دارم و کلام حضرت صلوات علیه و آله که لا تفرقه حضرت شایه هر وقت
چه تفرقه صحبت در غیر مطلق میتواند بود که محقق باشد مثل معنی آن اتوجه
خاصه یعنی جوار است برهنه که با آنکه چار زنی دارم زنی دیگر که تمام ایشان است
بجای آنم در غیر مطلق نیز میتواند معنی شده خواند معیشت مذکور شرط باشد و نذر
خویش آن اثر است خداوند علی ان اصلا رکعتی لیه اگر معیشت تو مرا که شراب
بخورم پس جوار بر منست که در رکعت ناکند از م که هر که تفرقه ز جوفش از آن
نباشد چه اگر تفرقه آن باشد نذر مذکور معتقد است بلا خلاف و خلاف آن
موجب گفتم است و خواند معیشت جوار باشد و نذر شرط مثل آن شعر مریخی است

ان موم یوم بعد از آنکه جوارن تقی یا بیس خدای است برهنه که در و عید را که در شهر
لایم است روزه دارم و کسید مریضه نذر مطلق را مطلق جمع کند آنرا معیشت
و نوزاد طاعت و اکثر علماء در این مسئله با اختلاف کرده اند چنانچه شیخ ابو جعفر
نقل کرده چند دلیل را در قرآن چند نذر مطلق واقع شده و معتقد بر شرطی
نیافته الحی فخرت اللیجین صوم ما بعد از آنکه عیبه علیه السلام از مریم علیه السلام
در وجود آورده اند و او را شنیده در مریم عیبه در کنار او که شنیده با او این مذکور است
که ای مریم از آن میان یکا اگر ترا پرسد که این فرزند از کیست کلمه یا راستی
که من تذکره ام از برادر خداوند روزه را نیز نذر شراب روزه درشته بوشان
ترک کلام بود است و قوله تعالی فی نذرت لک ما فی بطنی تحریر و اوقا
فعلی یوفین بالذکر و حیفاون اب الصباح کنان از امام حنیف علیه السلام
روایت کرده است و گفته است که سوال کردم از آن حضرت از مردی که گفته باشد
عنه تفرقه بر منست نذر شراب یا برادر یا بر کفش بجز لازم میشود حضرت فرمودند که تفرقه
بیشتر بر منست نه صیاما او صدقه او و جی غیر نذر بجز لازم نیست تا نام تفرقه
از برادر یا برادرش روزه یا صدقه یا چیزی امام علیه السلام صحیح نذر جود نام برد
روزی یا صدقه یا چیزی را ساخته اند و اکثر شرط نیز از جمله صحی است و او را نیز ذکر
میکردند باید دانست که متعلق بین نیز امری که سوخته بان مجوز نه خوان
فعل باشد و خواند ترک فعل باید در وقت سوخته خوردن در جان و بر سر شکر است
باشد بحال فوت مثل غسل جمود و زعفران و ترک خوردن بدت بر سر خود است
بعد از ناز و احوال آن نذر افعال سخته و مکر و بد یا بحسب و نمانش بر سینه
نیاس فافر ترک مباشرت مجز و مباشرت او بین و مانند اینها یا آنکه سواد
الظفر باشد نیز ترک و فعل آن در مرتب و مباشرت مثل افعال با صاه که فعل

وگفت آن کسب و دنیا سازد و گویند بر امر و بر حق نیز بر فخر که گشت بر او رجوع
داشتند باشد مثل افکار کرده باشد یا بر ترک فخرش راجع باشد مثل امور سخته نموده
بمنت و اگر امور مذکور در وقت سوگند بجای آورد و دیگر داشته باشد
یا سوار و لوطی باشد و بعد از آن مرجوع شود نزد او در این مرجوعت نمائند
سوگند جاریست و اگر باز مرجوعت مذکور در این بود بر حکم سوگند ریش و در حجب
و بر نیتش چون مرجوعت نمود تا بجا نرسد و چون زایل شود واجب و اما موقوف
نزد آن کس که در دین امور است که در نزد آن زمین است که متعلق آن رجوع
داشته باشد بجهت آنست که فایده باشد مثل سنت و خواه ترک باشد مثل کرده
پس نزد صاحب حج باشد که در سفر که در راه بود و در آن سفر است **حدیث بیستم**
روایت شده است بسند متصل است شیخ بر کوار محمد بن یعقوب که از
محمد بن یحیی را حدیثی از عیسی ابن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن محبوب از محمد بن
بن اجماع که گفت شنیدم از ابی ایوب که با صاحب خود میگفت فقیه البخاری
علیه السلام بن رجلیان اصطحبا فی سفر فلما ارادا الغنا اخرج احدهما
من زاد خمسة ارغفة واخرج الاخر ثلثة ارغفة فترکها لهما عاب سبیل
فدعوا الی طعامها فاکل معهما حتى لم یبق شیء فلما افرغوا اعطاها
العاب بهما غنایه دراهم ثواب ما اکل من طعامها فقال صاحب الثلثة
ارغفة لصاحب خمسة لابل ما خد کل واحد من الدراهم علی عدد
ما اخرج من الزاد قال فانتا امیر المؤمنین علی السلام فی ذلك فلما سمع
مقالتهما قال لها اصطحبا فان قضیت کادینة فقال لا اقص بیننا بالحق
فاعطی صاحب الثلثة ارغفة بسبعة دراهم واعطی صاحب الثلثة ارغفة
درهما و قال لها الیس اخرج احدکما من زاد خمسة ارغفة واخرج الاخر

ثلثة

ثلثة قال لا نعم قال الیس کل مکا اخصکما مثل ما اکلتهما قال لا نعم قال الیس اکل
کل واحد منکما ثلثة ارغفة غیر ثلث قال لا نعم قال الیس انت یا صاحب
الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث و اکت انت یا صاحب الثلثة ثلثة
ارغفة غیر ثلث و اکل کیف ثلثة ارغفة غیر ثلث الیس لهما انت
الثلثة ثلث رعیف درهما و اعطی صاحب الثلثة ثلث سبعة
دراهم و اعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما بجز حکم نمود و در حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام و مرد را که در سفر با هم رفتی بودند و چون اراده نمود
غذا را با هم نمودند یک از ایشان پنج قرص نان از کتبه خود بر آورد و دیگران
سه قرص نان پس برایشان را که از بر او رشت و ایشان او را بر سفره خود
دعوت کردند و او با ایشان نان خود را نشوید تا چهره زردی آن مذکور
باقره نایس چون فارغ شدند آن مرد را که در میان آن پنج قرص نان ایشان
خورده بود دست در سم بر آورد و بایشان داد پس رفیق که دستش از آن
گرفت بر پیشانی خود مال بر آورد و بود این وجه را در قسم کن میان ما و خود
صاحب پنج قرص نان گفت از کتبه هر کدام بقدر نان که از کتبه خود بر آورده ایم
از کتبه هر یک نیز چند گرم بگیریم و تو سه درم راوی که یک چون میان ایشان
بر تقسیم تران شده بود و در آن خود در پیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند
پس حضرت علی علیه السلام بایشان گفت صحیح کنید که قیسه شما سهل است و قابلیت نزل
ندارد ایشان قبول کردند و کتبه حکم کن بر سر میان ما که نیز از آن را در حضرت
را در کتبه حضرت علی علیه السلام در تقسیم آن برایشان در آید و هفت درهم بصاحب
پنج قرص نان دادند و یک درهم بصاحب سه قرص نان و چون ایشان از تقسیم تمنا فرستند
فرمودند بایشان که نه یک از پنج قرص نان و دیگر سه قرص نان است نه همان شما

مشایخ هر یک از شما خورده اند یا شما خورده کشف بلا کفایت نه هر یک از شما سر قرضان
 خورده اند الا شیخ که کشف بلا کفایت نه هر یک از شما خورده اند سر قرضان سر قرض
 نماند خورده الا شیخ و نه از سر صاحب شیخ قرضان سر قرضان خورده الا شیخ کشف
 بلا کفایت نه هر یک از شما خورده اند یا شما خورده کشف بلا کفایت نه هر یک از شما سر قرضان
 از آنچه از کفایت خورده اند کشف قرض و از بر سر قرضان صاحب شیخ قرضان و
 قرض و شیخ بسبب او داد و بشما در عرض آنچه از زمان شما خورده بود باز از هر شیخ سر
 یکدم پس به صاحب شیخ قرض کرد و قرض شیخ از زمان او خورده است که عبارت از
 هفت شت باشد هفت در رم بوده باشد و صاحب قرضان کشف قرض از و
 خورده بود و یکدم مایع ایله دیت گوید که ان شاء الله تعالی این قضایا بر غیب از حضرت
 علیه السلام بسیار در وقت **جوش است** و **انتم** روایت شده است بسندی که
 مستند است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینزی از صحاب ما از احمد بن محمد بن خالد
 از عیسی بن عیسی بن زکی که از او کرده است از امام شیخ امام جعفر صادق
 علیه السلام که گفت جا و جل موسی را بر رسول الله صلی الله علیه و آله لقی القلوب
 فجلس الی رسول الله فجاء رجل محسدر من القلوب فجلس الی جنب الموضع
 فضض الموضع فیا به من تحت فخذ به فقال له رسول الله صلی الله علیه
 علیه و آله لرحمت ان یتسک من فخره شیخ قال لا قال لرحمت ان یصعبه
 من خفان شیخ قال لا قال لرحمت ان یوسخ ثیابک قال لا قال فما جمک
 علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی کل قریب فقیه
 و یقبح لی کل حین و قد جعلت لرحمت الی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
 للمعسر قال لا فقال له الرجل ولما لا قال ان یدخل ما دخلت
شیخ کلام محبت نظام در فخر و پیش **بیشراول** حله خبر کلام امام علیه السلام

آمد مرد

آمد مرد با او بیشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله که رفت با کبره پوشیده بود و
 نزد آن حضرت نشست پس مرد گفت که رفت چو گوی او آمد و در پهلوی او قرار گرفت
 مرد با او رفت و در جمع کرد و وزیر را نماز خود در آورده که رفت او خورده است
 رعایت پناه صلی الله علیه و آله از او و مدامت با و خطاب نموده فرمودند که سید
 که چیزی از خورده اند و فرمودند که رفت فرمودند که برسد که چیزی از خورده است و رفت
 نه با او و نه رفت کفایت فرمودند که رفت که رفت چو گوی او آمد و در پهلوی او قرار گرفت
 پس چه چیز را برین داشت که خاطر او را از زنده کرد که رفت ای رسول خدا برستی که
 مرا احسن است که در نظر من بهتر از نیست میداد و هر خوب را بر او مینماید و فرمودند
 این قبایح که از فرمودند که لطف الی خورده بود و او دم سپهرت صلی الله علیه و آله مرد
 منکشف شد تو قبول میکنی از او آنچه خود گفت تا آنکه زنده کرد که رفت چو گوی
 که آنچه در نفس تو زنده است که بافت اقدام با این عمل نموده در نفس من زنده
حدیث سنی ام روایت شده است بسندی که مستند است شیخ صدوق نقده کلام
 محمد بن ابی بکر از حمزه بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن
 بن ابی طالب که کوفت روایت کرده است از عبد الله بن عبد الله بن محمد بن محمد بن
 ابی هر که کفایت بن ابی هر که کفایت بن ابی هر که کفایت بن ابی هر که کفایت بن ابی هر که
 روایت کرده است از محمد بن ابی هر که کفایت بن ابی هر که کفایت بن ابی هر که کفایت بن ابی هر که
 بزرگوار خود علیه السلام اما ما عوام از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
 که تا لقی رسول الله صلی الله علیه و آله لدن الی کل حلی الجنان فانه یلوی
 الفقر و یزین تقییم الا لظنار با انسان و قال لا یصلحوا المساجد
 طرفا حق یصلوا دنیا و کنهین و یزین ان یصلوا حیث یتبعه منقره
 او صلی الله علیه و آله الطریقی و یزین ان یصلوا الرجل و فرجید باللمتنس

علم

اوله و قال اذا دخلتم الغائط فحسبوا القبلة و متى ان يدخل الرجل في سوره
احذر المؤمن و ينجو عن ان يكفر الكلام عند الجاهل معتوقا لمنه يكره حتى
الولد و متى ان يكلم المرأة عند غير زوجها و عيرت عن مخرج منها اكثر من
كلمات مما لا بد لها منه و متى عن الشرب في انية الذهب و الفضة و متى عن
كسر الحجر و الالتماس و الفخر للرجال و لما النساء فلا بأس فقال صلى الله
عليه و آله لعن الله الكفر و عاصرها و غارسها و شاربها و ساقيها و بائعها
و مشتريها و اكل ثمنها و ايمانها و الجملة المدونة على الساق و التمس من
شربها ليرقبيل لصلوة اربعين يوما و ان مات و في غلظة شئ منها
كان حقا صلى الله ان يبقية من طينتها ليرحمه صديدا هل النار
و ما يخرج من روج الزمان فجمع ذلك في قد و رجمه فشره لهد النار
فينصهر ما في بطونهم و الجلود و فخرج ضرب و جرح الهيام و متى عن ان
يقول الرجل للرجل لا و جودتك و حقيق فلان و متى عن الكلام
يوم الجمعة و الامام خطب و متى عن ان يستعمل احد حتى يعلم ما اجته
و متى عن ان يجتال الرجل في مشيد و قال النبي صلى الله عليه و آله من جنت
له فاحش و اشرف فاجتنبها من مخالفة الله عز و جل حرمة الله عليه النار
و ائمة من الفروع الا كبر و لا تجرله ما وعد في كتابه قوله الله و لمن يخاف
مقام رب جنتان و من ملا عبده من جوارا ملا الله تعالى عينه و
من الناس الا ان يتوب و يرجع و متى عن لعنة و قال من اعتاب
اخر اسما بطل صومه و نقص و صوف و جبا يوم القنائة بفتح
زينة و ايجد ان من خالفه يتاذى به اهل الموقف و قال صلى الله عليه و آله
من ذرقت عينا من خنثيته الله كان له بكل قطرة قطرة من دم و معد

نصف في الحنة

نصف في الحنة مكمل بالذود و الجواهر فيه ما لا عين رأت و لا ذن سمعت
و لا خطر على قلب بشر و صلى الله عليه و آله لا تحرقوا شئنا من النار و ان
صغر في عينيك و لا تكلمك لغيره و ان كثر في عينك و قال صلى الله عليه و آله
لا يفتح مع الاستغفار و لا يصغره مع الاصل **شرب** كلام محب نظام و رحم
آثار كمشش نائش و انعام **آثار** مستند و **بشير** **شرب اول** حذوه كلام ايرلويين
عليه السلام كونه كرهت بغير صبي الدعيه و لا از خورون خبر دور حال اجابت بو اظه
اكثر مورث فو ايت و **بشير** آرد و **بشير** است از كرفش ما خنثيه نمان و
فوم و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
از ان كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
يا و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
در يوم برادر نوزم و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
آن در آيد و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
از ان بهم بپرسد و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
سخر كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
در شيبه است حضرت و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه
شرب اهل و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه و **بشير** كرهت بجهاراه

احاديث الحسن

کسر کوان را بجز دو کسبی که چهار آن را صرف خود شقی نماید و در درنده آنرا و کسبی که کینه او
بر میگرداند و فرموده است کسر که ما شرب آن میشود غایب از او تا پهل روز قبول میشود و اگر
بمرد و بجز در شکم او شراب باشد برضای حق لازم میشود که بخورد او در روز شقی
شربت شاد و که بجا است از هر چه من و در ضیاعت که چون غسل و در شقی نشسته شود آنرا
بیکر آب چاش منده و که حجت شود بسبب جمع آنکه در کما را شقی است و یکسما را شقی
الشی و نیز فرموده است از روی روز چهار پان و نیز که است از آنکه کویید شقی
که لا و صومک و صیوة فلان غیر قسم خود و بر نیز می رز حوک که کویید که چینی است بر سر
تو یا نه که فلان نیز که است از آنکه در دور کار و نه که تا آنکه که فرود در او است
بهر اول قرار در دور او بود و در او بعد از آن با یک که فرود و نیز که است از آنکه کویید
نماید در رفتن خود و نیز در طریق را باب کویید برادر و نیز فرموده است که صیوة صلی الله علیه
که کسر که کار بر او است پس آنکه از آنجا شقی که بر آن نشسته باشد با شومک و چشم
او را در بر سطح شمس در آنجا شقی است تا با یک که تا آنکه در آنجا بر او شقی و در
حرام و در غیب نیز او را از فرغ البر که عبارت از روز عرض احوال است و وقت انقطاع
آب است و وقت مکنذ با و کویید با و صومک که است در کتاب خود جاری فرموده است
و لغز ناف مقام و در جفتان غیر از برای کسر که بر سر است از موفقی در در کار و کویید که
آنجا در برابر او است از آنکه که در خود را از حرام و بجز کویید که در آن با و در شقی
تطه کار و بجز کویید که در آنجا شقی است او را از شقی و در کویید که در آن
بجوع نماید و نیز که است از شقی که در آن فرموده است که کسر که صیوة نماید مسلمانان را
بر است با طل میشود و زه او و منور او شکیند و در آنجا بوجه کای صیوة با و
نیا شقی تر از شقی هر که می آید که غسل و صیوة از آن نیست اینها کویید باشند
و فرموده است که کسبی که است که بجز در شقی است او را از شقی است در آنجا هر چه بود باشد

او را بر قطره

بر قطره که از است که اصل شود و قدر در شقی موضع بر او هر که چشم بسته
مثل آن نذیه و کوشش کویید که شقی شده است و شقی شده باشد و اگر کسبی که شقی بر
بآن سزده باشد و فرموده است بقیه شقی بر شقی او اگر چه چشمش نه خوردن یا پدید
در است خردا اگر چه چشمش شامپ نماید و فرموده است که کسبی که با شقی
و نیز صیوة با اهرار کویید که بعد از آنکه آب آن توبه و کسفا را نه شقی
و امر زده است و هر صیوة که بر آن امر را نه شقی و قصد کویید که آوردن آن است
بکسبی که کویید شود اذ اذ خلق الفایطنا بیکسب یا ما خود است از
عوطه شقی زمین و در کویید که با طبع زمین هموار کویید که شقی است
در وقت شقی حاجت با یک می رود و مراد از آنجا در آنجا است هر وضع باشد فرایط
خلاف شده که دلالت بر حرام بودن آن دارد و یا نیز شقی است و ظاهرش
اینست که اگر کسبی که شقی نماید که از صیوة کویید که در او او که در حرام
صیوة و کویید که شقی است صیوة شقی است و شقی است و شقی است
در او و کویید که شقی است صیوة شقی است با شقی کویید که شقی است
بجز کویید که شقی است در وقت شقی است و شقی است در او و کویید که شقی است
آنکه است کویید که شقی است کویید که شقی است کویید که شقی است کویید که شقی است
آن است که تا زمانه را در مدت مذکور تا با شقی است تا شقی است تا شقی است
بجز شقی است و او را بعد از آن شقی است که در کویید که شقی است تا شقی است
و شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است
عبادت کویید که است که او را شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است
آنجا کویید که شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است
و عبادت کویید که شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است تا شقی است

چنانکه بر صیغه ترتیب در حین بقا که با هر مرتبه مرتبه مقدس از او و امر او
ناخود از صفت که بجزرت و بلش است و در جمله همه از امره میگوید که زرد را که برین
یا آنرا در کمر بندند بعد از ان اطلاق شده است بر شامت و در زمین بر کمانه یا آنکه
بعد از صد و آن در مقام آن در همه جهات که او را بر کمانه یا بر شامت بر آنستند
در کجیف عدد یکبار و کمتر که هر خدایت همه گفته اند که کبره کنایه است که شام
از هر آن قدر قرار داده یا کم است که در شمشیر علی نظر معلوم شده است و همان
گفته اند که جمع کنایه آن کبره اند زیرا که همه در همه شمشیر گنبد که در مقام آن مخالفت
امر آنرا بفرموده و او را اطلاق صیغه و کبره بر آن میکنند بطریق اضافه با فوف
و مخالفت است بعد که آنرا که عقاب بر آن مرتبه است بیشتر از کمانه و دیگر است نسبت آن
کبره است و نسبت با کج عقاب آن که نسبت از آن صیغه عقاب بر نسبت بر کبره
و نسبت بنظر و پس کبره و بعضی عقاب بر آن رفتارند که کنایه آن کبره و عقابند اول بزرگ
بیشتر یک که شمشیر کند او را در یکجا یا است یا است یا آن الله لا یغفر الذنوب
بجز کبره است که حضرت عزت عزت از کمانه را که متغیر بزرگ با شمشیر عقاب
و من فیرک بالله فقد حفر لک عذبه و ما ولید کما و دم خون ناحق
و من یقتل مؤمنا متعمدا یجزا فی جهنم خالدنا فیها سیم قذف محسنات بجزرت
نسبت دادن زنا می شود در آن الذین یؤمنون الحیصنات کما فلا است
المؤمنات لعینا فی الدنیا و الاخرة و هم عذایب عظیمه بجزرت کمانه یا آنکه
زنا می کنند بجزرتی شهادت که بجزرتی یا آن است و عاقبت پشتمه از کبره است
باینکه آن داده اند بجزرتی یا آن که در این یا آن آلوده نباشد لعنت که در شامه
در دنیا و اوت و این را خواهر بود عذاب بزرگ و عقاب شده چهارم بقره
در مال سیم بر خلاف حق الذین یا کلوا من اموال الیتامی ظلما انما یا کلون

در کجیف عدد یکبار و کمتر که هر خدایت همه گفته اند که کبره کنایه است که شام
از هر آن قدر قرار داده یا کم است که در شمشیر علی نظر معلوم شده است و همان
گفته اند که جمع کنایه آن کبره اند زیرا که همه در همه شمشیر گنبد که در مقام آن مخالفت
امر آنرا بفرموده و او را اطلاق صیغه و کبره بر آن میکنند بطریق اضافه با فوف
و مخالفت است بعد که آنرا که عقاب بر آن مرتبه است بیشتر از کمانه و دیگر است نسبت آن
کبره است و نسبت با کج عقاب آن که نسبت از آن صیغه عقاب بر نسبت بر کبره
و نسبت بنظر و پس کبره و بعضی عقاب بر آن رفتارند که کنایه آن کبره و عقابند اول بزرگ
بیشتر یک که شمشیر کند او را در یکجا یا است یا است یا آن الله لا یغفر الذنوب
بجز کبره است که حضرت عزت عزت از کمانه را که متغیر بزرگ با شمشیر عقاب
و من فیرک بالله فقد حفر لک عذبه و ما ولید کما و دم خون ناحق
و من یقتل مؤمنا متعمدا یجزا فی جهنم خالدنا فیها سیم قذف محسنات بجزرت
نسبت دادن زنا می شود در آن الذین یؤمنون الحیصنات کما فلا است
المؤمنات لعینا فی الدنیا و الاخرة و هم عذایب عظیمه بجزرت کمانه یا آنکه
زنا می کنند بجزرتی شهادت که بجزرتی یا آن است و عاقبت پشتمه از کبره است
باینکه آن داده اند بجزرتی یا آن که در این یا آن آلوده نباشد لعنت که در شامه
در دنیا و اوت و این را خواهر بود عذاب بزرگ و عقاب شده چهارم بقره
در مال سیم بر خلاف حق الذین یا کلوا من اموال الیتامی ظلما انما یا کلون

فی بطون

فی بطونم نارا و سیصا لون سیعل بجزرتی که آن که در نور زمان سیم او شام
بجزرتی که آن را در سیم و پیدا است و جز این است که مرغور و شکم کمانش را
زود باشد که در گفته شوند باشد و در جیم زنا که در بر عذاب قانوق نسبت
و بر امون صامت زنا شده اند که من یفعل ذلك بلق انما ایضا عذ
له لعنات یوم القیمة و یجذله فیها ما نایکسر که بعد از آن در شام که بعد از قول
ناحق و زنا را با جیم بجزرتی که در هر فرد او و جیم ان خود را و عذاب روز از
سیدین و جایدند در ان عذاب در عذاب خود را و بد است یا است و زنا هم بجز
صدا و علی لیسیم روایت شده که آن حضرت از بزرگوار خود را نام محمد باقر علیه السلام
قول کرده اند که اللذانینت مست خصا لثک فی الدنیا و ثلث فی الاخرة اما
العراق فی الدنیا فانه ینذهب بنور کوجه و یورث القفر و یجعل الکفنا
و اما العواقب فی الاخرة فخطب الرب عزوجل و سوا الحیسان و ظلوه فی النار
سنتیم که حیث از جنگ کافران که هر موصوم یا ناب او باشد مسموم عاقبت شدن
بر بد و ما در بزرگ حضرت عزت عاقبت بد و ما در راجع بجزرتی که است قوله کما
و تزلوا الدینی و لو یصلف جیبا و شقیقا و فرموده و لا تقبلها اف
ولا شتمها بجزرتی در بد و در کله شومت آمیز کوی و از این ن بیک سبای
و حجت استین را که آن شتم و اینک برین نوزن که شتم و از این نوزن تو بود
بخش خود در دنیا برین ن با سیم و غیر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و است
شده که الکلبا و سبع اعظم من الاثرک بالله و قتل النفس بالذنا و
الکمال الیتیم و قذف الحیصنة و عقوق الاملات و القراض الخ
من اهل سیم ستمانه و هو بری منه کان محی فی جمیع حجتی صمدیها
من ذهب و یغفر ستمانه کمانه دیگر در کمانه ستمانه اند که در اصل بطریق

فی بطون

بجای آن که بر پایه اول تو را و آن که است بزرگ و عظیم چنانکه در حدیث از حضرت
پس فرمودند که در وقت شهادت ما را عمل لوط قوی ما را عمل لوط لادری علی
و با حق بخت دموها الی المتناهی و بخت المتناهی بخت دموها الی
العرضی فاحمد عزوجل ان امطر علیهم الحماق و اوحی الی اراض
ان الحنفی هم لوط بنی و عیالهم لوط و در آنکه بخت لوط در روز
بگردد زین از غفلت آن که با او برود و کار خود چند آنکه بشکند او با سال
رسید بگردد آسمان چند آنکه بشکند بر او بگردد رسیده بود در دست حضرت
عزت بنی که این را بگوید در کشتن و فرود بر این را بگوید و در آنکه تا کسی
باین را بگوید رسیده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که هر که
اینست که قوم لوط علیه السلام خاضعین قوما بود پس طلب کرد و بگوید خود خواند
شیطان این را در روز خود فضیلت این آن بود که چون بیاوردی در آنجا
چکما بر سر آمدند مردان خود را پیش بگردند و زمان در وقت بود در آنجا
خود را بر عبادت این ندانند و آن چنان بود که چون بر گشته اند پیش از رفتن
ساخته بود در گشته بود همه را خواب و آبرو فرستاد پس با هم در گشته اند تا بچینند
که آیا کینت شیطان را بصورت پسر مردی در کمال حسن دیده با گشته
نویسند که گفتند که شیطان را بر من نیزم پس او را گفته که از مردان خود پرسند
که شیطان را بر برده صاحب منرا بگویند رسانند چنان شد آن پسر شروع در
فریاد کرد و سبب پرسیدند که گفتند که با پدر خود را چه می کردند و خود خواندند
آنرا در آنجا که داشت گفت چنان بود که رسیده بود چنان آنچنان کرد خود را بر
فریاد در آنجا که رسیده بود و عیال او که با او آن کار کند پس اول کسی که عیال این
عمل کرد پس او در دم آنرا که از پسر رسیده بود بگذازد آن را نکند و بگردد

و آنچه شد که آن مرد با قوم را از آن بگردد و در آنجا شده بود خود را پس دست او آن
کار نهادند در سر راهی که میگذرد و در کس میگذشت او را میگذشتند و او این عمل
میگردد تا مردم ترک آمدن برایشان کرد و چون شیطان دید که کار مردان چنان
شد و عجز نماند که کشته مردان را بشمارد و بفریاد برین عمل مقول شده اند نیز در
تقابل این که در شوق توید تا آنکه فرآن عمل کند و این نیز بر حق و بلیق زود
تر جنب نمود این نیز آن کار را تا آنکه پس لوط علیه السلام آن را از قوم خود ملاحظه
نموده در مقام و غلطی نیست در آن و در این را در وصیت بر سر آن چنان بود
و قبول میگردند چنانکه در آن است که مردان این را از زمان مستقر شده اند
زمان نیز آن از مردان غنا حاصل کردند پس در آنجا برین عمل میگویند که هر که
برایشان در دست در صورت پسران صاحبان ایشان را در لوط کند چنان
در وقت که برزخ است شوق لوط چنان است که او یک است اراده که در گشته
با او خواهد ما گشته اند نزد بزرگان این شهر لوط گفت که خواهی شنیده است
که مردم این شهر در چه کارند که کسی برایشان وارد نمیشود و میگردند و او
بشارت میباید تا آنکه بگردد از این را و آن شود این گفته خواهد ما فرمودند
که از میان این شهر بگذریم لوط علیه السلام گفت مرا این است که بر او بر آن را
گفته است حاجت تو چیست گفت حاجت من اینست که آنچه هر کس از من دست دهد و علم
تا یک شود پس این را نزد او شنیده و او در آنجا در آنجا که گفت از بزرگان
پادشاهان عالم که در آنجا و بگردد چنانکه خود را آن بگردد و از سر راهی که در
چون دختر خود را فرستاد و باران در روزی که لوط با خود گفت که هر که
رودخانه طینان خواهد کرد و این را از آنجا بگردد و باین است که هر که
بشهر رومی چنان شهر را از لوط علیه السلام در آنجا و دیوار بر او میرفت و این است

نیز فراموشند لوط گفت ای پسران من این راه را بروید که من میروم ایستاد گفتند که تو را
ما را فرود دهت که از میان تر میگذشتی با شیخ و مکتف حکم او نیز تو را نیک کرد لوط بگوید
نیت را نیت میباشد در آن ایستاد که بود که سر او را نخواهد دید ما ایستاد را
نجان بود او پس شیخان صید بر نیت و طغی از زنگار زنگار برکت و در چاه
اندرخت تو بخش در میان شهر افتاد و بر خانه لوط علیه السلام آمدند و فریاد آنها نهادند
چون بجا نماندند آنرا لوط پسران او را دیدند زبانی شنیع بر گوشه اندک ای لوط تو نیز چنین
عمل قیام میبندی و ما را منع میکنی که لوط گفت ای پسران من این منند زانها مرا بیعت
میکند و بر اموال من آن کردید ایستاد گفتند ما از شما تنها میگذریم و در نظر ما کار
و یکفر را خود تقدیر کن پس لوط ایستاد را در اصل حجره ماتحت و گفت چه میاید اگر مرا
ایستاد بگوید که قوت آن میباشند که ایستاد را منع کنند را او گوید ایستاد
در خانه لوط در رفت میگردانند تا آنکه در خانه نشینند و لوط را بر کنار راه نشینند
پس پسران علیه السلام در آنها حال خود را در آن گفت ای لوط در خانه خاطر راه ده که
ما روان برویم که در تو ایستاد که لوط ایستاد را در حال گفت فلک بر کتف
و بر روی ایستاد زد و گفت شتاهت کوی جوع در حال جمع آینه که گوشه
لوط گفت ای رسولان خدا چرا کار ما گوشه آینه که گوشه آینه که گوشه آینه
خود بر سر نیم لوط گفت مرا شتاهت کویست که گوشه آینه که گوشه آینه که گوشه آینه
ساعت بنموده عمل میکنند و ایستاد را ایستاد و دیگر هفتاد هفتاد لوط
ایستاد که در سباحت و صنایع نیز یک پادشاه و خزان خود را و خود را ایستاد
گشاد زن خود را بگذارد که آن نیز لوط گفت خود مستوجب غدا نیست ما اینجا بودیم
بعضی از عیبت مذکور ما هیچ لفظی ما بیعید نیز از غالی است تو ایستاد
نیت که برکت عمل قوم لوط نماند و بعضی علیه السلام فرموده من کان مولعا

بوطی الرجال

بوطی الرجال لوط حق بد عملی نشد مگر که بر این باشد در نمانند مردان
نیز در مردان را کاسف تو نماند که با او مال عمل یکبار و نماند و بر این بود
الذین ما کلوا من الزبوا الا لفق مومن الا کما یقولون و لکن یحیی قلبه لشفیقا لکلیت
نیز لکن بود و بر نماند بر نماند از فرزند که یکبار بر نماند که در نماند باشد
او را جن از نماند بر نماند که چون من بدل او نماند و بدن خود را سید
رسند مقبل او را بل نماند و در نماند با هم بر نماند کلام اکثر بر نماند
نماند است و در نماند کلام است که نماند که نماند و زقیات نماند و لوط ایستاد
عشتر نماند بر نماند و از نماند علیه السلام نماند که نماند ایستاد
و نماند چنانچه لوط ایستاد که لوط ایستاد که نماند ایستاد
یا جن نماند من هو لا فقال هل لاکم الزبوا لیس نماند که چون مرا با نماند
که هر چه را دیدم که نماند نماند در نماند نماند نماند و در آن نماند
که از نماند آن نماند نماند نماند ایستاد نماند که نماند نماند
عشتر نماند نماند نماند نماند که نماند نماند که در نماند نماند
در نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
بجز نماند و نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
که نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
از آن نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
در نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

مطلق است سیم و چهارم و هر که اولی را بشناسد بداند فی الحقیقه من خلاق
بعضی است تحقیق دانسته اند بود که هرگز این را جز از خود و اولی در دست او را
در آفت بهره از یکدیگر چهارم نیست بجز آنکه در وقت حال قاطی و لا یقتضی
بعضی بعضی است احد کم آن با کل لم یجد میتا فکرمه هتوه بعضی که نیست
کنند بعضی از شما است هر نفس را آن است و دست میدار و یک از شما که هر چه در آن است
برادر و فرزند و در حال که در او باشد نفس میماند که هر چه میدارید خود را آن را باید
که نیست را نیز که در آن نیست غیر آن است بجز آنکه خود را در روح آن الذی
بیشتر و نیز بعد از آنکه وایمانم غشا قلیلا اولی و لکن الاطلاق لم فی الاطلاق و لا
یکلم الله ولا یظهر الهم و لا یعلمه و لا یکنتم و لم یجد الهم غیر منکر که آنکه
بعضی هستند و بدل میکنند بعد از آنکه با قدرتی است اندک و کنان در خود را
که در باب صفی است مصطفی علیه السلام و فی ان بعضی است و یک با کرده اند
بهمان که در بعضی نیست است را در آفت از تو است و نمیکنند خدا را قیام
باشند و هر که خوشدل گردند و بنظر رحمت برایشان ننگ در روز قیامت و پاک
است زود است را از آنکه شکر گناه و مرایان را باشد خدا با که الم آن از ایشان
اشطع نیاید و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که من جلیف عینا با الله
و هو یحیی آنکه کاذب گفتند ما ذرا الله یمر بکسر و گویند که نام خدا را قیام
که آن گویند در وقت تحقیق که بگفتند ای قیام بر آمده باشد و طاعت است که مراد
بگویند اینها گویند بر اینند که این شیخ اعتقاد آن کرده اند و آن گویند که است
مثل آنکه بگویند فی الذی انفسه بدین گویند بجز آنکه نفس نیز در بعضی قدرت است
والذی خلق لیحییته و بر الهمه نیز که کاشی فنده در دست وقت روید که گاه
در وقت شده است و اشال آن با بنام هر ضای که مخصوص با است مثل و الله

و با الله

و با الله در حق و اشال آن با بنام هر که مخصوص است و نیست نهایش چون آنرا خلق
ذکر کنند و من منتقل میگردانند و با و قفا و بعد و الرب و فی حق و الرزاق و یکدیگر بنامها
باشند و اما گویند بعضی بنامها را و که از حق تسبیح نباشد بلکه شکر باشد میان او
تفاوت است و غیر او مثل و الموجود و الحی و اشال آن با گویند بعضی از حق و با همای
میکنند او مثل گویند بجز او مع الله علیه و آله با یکی از اینها یا مصحف و کجوا اشال
یا گویند بعضی است خدا را حق مثل آنکه بگویند که مع الله و بقره الله و اشال آن گویند
بجز شکر نیست و تحلف از آن که ده لازم میگرداند و هم چنین بعضی میگویند که در وقت
اراده گویند بجز عوام بر زبان هر که در وقت مثل آنکه در روز بر بر باشد یا او از خدا
بر بر باشد یا بگشاید بعضی مع الله علیه و آله و آری که در وقت که فرماید بگفتند
سوت باشد یا از دین میگذرد باشد و آنچه از این قبیل باشد گویند شکر نیست
و از بعضی است ربا قضا است ششم که اینها حق از بعضی علیه السلام روایت
شده که من شهدتم شهادة الرزق و جعل مسلم او حی او من کان من
الناس خلق بلشای یوم القیمه و هو مع المناقیب فی القدره ان الاستغفار ان الله
بیکرمی که گویند در وقت هر چه در دنیا با که فی که اهل وقت باشد یعنی نیکبختان است
خدا که بر بیخشان از آنکه شده ایمان داشته باشد و قبول جزیه از اهل اسلام کرده
باشد و با آن است در آمده با از جمله کس باشد یعنی آدم هر آنکه او خشنی
خواهد شد و در حق است بزبان خود و او بنامش خواهد بود و در بعضی با این تر
از بعضی است و در حق و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که تو بتر
شهادة الرزق و ان یودی المال الخی الله لبشاهدته و ان شهد مع اولی
بعضی نصف المال و ان کافوا ثلثه بعضی من ذی التسمیه یعنی توره که اینها نیست
که ما را که بیدش شهادت او از آنکه شکر شده باشد یا کسلی را که او را که با او

و دیگر در آن که هر شش یکبار در روز از آن اود بر دو کسب شده و بزک است برین
برابر یک کوه هم شرب خوردن که تمام الحمر و الحیدر و الاضباب و الاذکار
و جسد من عمل الشیطان فاجبت و لعلک قلیح من غیر منیت و غیر منیت
که شرب و قهرو تبا که کفین کرده اند بر ارضیات و نیز با مر قهرو که بر آن
یکگزین با قهروست میگردانند با یکدیگر است که دست میدوید و بر شیطانی میآورد است
آن را به جسم شرب کند و قهرو از آن باز دارد تا با شند که رستکی رتویه دفع
و غیر از این سبب چو درین آب شرب خوراد و قهرو بر شش منام با و که است مدهو الحمر
کها بدو حق غیر اوست گشته به شرب خورد و عرض بقا را در در آید باشد
عبادت گشته و صفت این بود آورده که از آن عام صفت مادی و عقول پس سیدند که
خوردن شرب آب شسته و قهرو است تا زک تا زام علیه السلام فرمودند که شرب الحمر
بغیر خوردن شرب و بعد از آن فرمودند نیز سبب است که شرب خوردن در روز
رسول خدا فرمودند لانه بصیرتی حال لایع فرمایند تا غیر اود آب شرب خوردن
آن مالت است میدهد که گشته است بر در که خوردن از میان منیت است که یونین
دشمنی امور که در کرم کبیده قدام آن اود است شش کشته صید و صید کردن
کبوتران هم و دشمنی آن نمند در کمال استادق و استادق قهرو قطعوا ای کما
جواب ما کسبا نکما لامن الله یعنی هر دی که در در کسب و زنگ که هر کسب در روز شود
برید و دستار شرب را بخوردی علی که گشته شده اند قال رسول الله صلی الله
علیه و آله بعد لا تدخل بیتنا الا حرجب و لا یجری المکره الحیثما تروا المقرة
و شرب الحمر و ان لای غیرها جز که در شرب نماند مکره الا فرای گشته اند زرا
چنانچه هر که حجت نماید با ما نت را حیات کردن و در در نمودن و صیات شرب
خوردن و زنا کار در هم نفس همه شکستن چنان که با شرب و قهرو با غیر صفت

یا کما از بدو

یا کما از بدو سلیم سبب باشند اولنا سلیم العتد و طم سوا القمار و زکرم
نوبت بعد از حجت غیر بعد از حجت کردن از زبا که زکرم یا رسام و زکرم سلیم
فایز شند بازید با کفر نقل کردن و قهرو را که است آنجا داند و لفظ لغوی غیر
مقام همین و حق هر دو است که بمنز دور افتادن از وسط است و در و هم با یک
از هر دو تقاضا میدهند از حجت او و لایقنا سوا من روح الله اند که
بنیاس من روح الله الا القوه الکافرین ما میدنند از حجت خدا است
بر کسب گشتن از حجت که امید نشوند از حجت و مکر کرده که فرای سیر در هم نم
بودن از کسب و حجت فلایا من مکر الله الا القوه الفاسقین یعنی از حجت نشوند
از کسب خدا و حجت مکر کرده زبانی که سبب کفر و نفاق قریبان زده بود
جهان باشند و کسب و حجت فلایا من مکر الله الا القوه الفاسقین یعنی از حجت نشوند
نمودند و بعضی چهارده گناه دیگر را نیز از کسب و حجت در اول منته خوردن و در اود
بسته بر صفت از حیوانات و عرض بر حجت که نفس باید داشته باشند غیر در است
بر میدل عوقق خون او بقوت و دقتی بر اول آید و روح او با شکست که بماند
از ذبح بر حق خون شست و حجت از بدن رفته باشد خواه اهل باشد مثل گوشت
و مرغ خانج و خواج و حشر مثل آهو و نجح و مرغان محار و روم خوردن و در اود
تا بن خویش که در او ای باشد خواه از حیوان کمالی و خواه غیره کمالی
خواه که در او ای باشد و محفوظ باشد بگوشته حکم گوشت دارد و او که از حیوان کول
الهم باشد حلال است و او هم نه شش در کسب و حجت و حجت است و اجماع علماء حجت
آن منقد شد به است سیوم خوردن گوشت شوک چهارم خوردن گوشت حیوان
که در وقت ذبح آن نام خدا بر تقاضای آورده نشود و دلیل برین چهار چیز
قرآن است حور علیکم المیتة و الدم و الخنزیر و اهل غیر الله و اجماع علماء

اسلام بروست آن ضمیمه است چه نور است و تو بکمال انهم بسیار عن فراغ الامم و اللذات
و اکام العیون است یا کافا بعلون غیر عن چیزی چو بساری از نشان حال را که شتاب
یکسند در راه ام کمانه در سادرت بظلم و قدر رسد تا دل و خوردن اینست بخت با هر کس
بد امریت که مرکب شده از این بی آن را و بعد از آن که در دست در اصل است بمنز
و است و آنچه غیر شده است و با بجزیه رفته داد دل و رفته که حق ضلالتت بزرگ
لغنه همه علی الدنور و المشرق نشانی رفته داد دل که هر چه است که آنرا و سید آن
سازد که یکدیگر بجز صف حق حکم کنند اما اگر از جانب اوقی باشد و حکم شمع
چیز خواجه که حکم کند رفته داد دل تا حق او ضایع نشود و باینست که ما رفته که حق حکم
شعبه مطلقا تمام است خواهی حکم کند و خواهی باطل بعد از آن که بگرد و در حقیقت
که پیشانی پس چه در کار نه بر پیشانی او تلف نشود و ضایع است که عرض آن با اینها
آنرا با و برساند و بعضی گفته اند که مراد بجهت درین آیه رها و نمودند است ششم
قار با جتنی و مراد بقار که از جمله کلمات است که از آن شرط
چیزی شده باشد که هر کدام بریند و وجه به دل شرط مثل نزد و تملیح و اشغال
آن که به شرط باشد خود که در جمیع علم را بر اینست بروست آن مفهومیست اما قار
بیت و قار بجمع افعی و اینست اولی است در تیر انداختن و بید و بید
بعتم بجمع در کمال و در آن که عبارت از کمال کشیدن و کمال کردن است که هر که چیزی
فروستند و بزاده کشیدن که هر که فزاد قال الله تعالی جسم الله التبع التبع و یل
للمطقیین الذین اذ الکنا لواعلی الناس هیئت فین و اذا کالوهم
او در فقهیم بجز این معنی که هر که کمال را با یکدیگر برستند
بد چانه از مردمان را بر خود تمام گشته اند و چون بر بیاید بر ایشان باینکه
بتر از حق ایشان را می کند تا باینکه تمام تا بجز در ادراک مردم با وجود قدرت

برادران

برادران و در حقیقت و در است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود حق المومنین انما کلمه
عز وجل لوم البقره ستمه عام علی علیه السلام تسبیح فرموده او بود و بنام خداوند عز و جده
عز وجل هذا الظلم الذی یجس علی المومنه فتخرج از لیس لومها لیس لیس لیس لیس
کنند و یکی هر دو بیشتر بود حق مومنان را استاده و در حدیثی او را روز قیامت
در عرض خواهد است مومنان را بعد از دنیا بر پاهای او تا آنکه از کفار او و مومنان
روان شود از عرق و مناد می خواند که از جانب خدا بر تو که ظالمیت که جسم کرده است
بر تو مشرق او را با وجود قدرت برادر آن پس چهل روز سرش بر او می کشند
و بعد از آن فرمای حق در رسد که بدو خوش برند و هم سرف در حال خود و نیز
زاده بر آنچه در کار باشد صرف کردن آن الله لا یحب المرء غیر آدره اند که
دو بخت در روز قیامت بر او است و در نایب مردم است که بخت او هر وقت
بر کمال بیشتر باشد و هم تدریس فیضی که در آن ماله در کار میاید صرف کردن آن
المبتدیین که از احوال شیطان و در هم صیانت کردن در حال مردم
چنانکه روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که امانت فرموده شد و این
علی را با جماعت علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
و اینها بر این غیر همند با اولادین یعنی بر کس صیانت کند بر ما نتر در او دنیا
و آنرا بپوشانند ز سینه تا پیر و بر آینه بر عیون اسلام مرده خواهد بود و در روز قیامت
نقش آن در خواهد بود در حال که غضبناک باشد خدا بر او پس فرمایند
که او را بد و زخ بر بند پس او را برده بر کن و در زخ او را در شرف بر افشاید
در آن آید آلا با سینه و هم ششالی میباید که عبارت از کشیدن و نوا صحت
ساز و صفت که با جمیع صانع تمام آن خواهد است و او در ف با جمیع که در
عروص است و در زمان نوازند بر تو که او را از ایشان را با مردم فرستاده است

و شوقی که بیشتر بر دویج و ذکر صیبه مردم باشد این خواننده نود و چهارم مردم را
بر صیبه چنانچه بر بشر رفت و این چهار ده گناه این با بود در دعوی اینها را الوفا
نقل کرده است که از گناهی که بیشتر در این صیبه است اول کرده که آن گناهانی که
مستند بر پشت خفت عدد آن به قصد نزدیکی است که بخت شایسته بود
که بخواهد بر آن رفتار کند گناهان هر یک که از خدا بجز بر بعضی آن کرده است
مناجات در دو یا پنج مرتبه است که صحبت با کبره بخت آمرزش کنی آن گناه
مقاله تقاطعی این صحبت با کبره بر ما نهی می کند که هر چند حکم است تا حکم
و نذختم مدخله که ما در ترجمه پیش سبق ذکر است زیرا که امر مذکور در تقاطع
آن حکم که کبار می کنند به قصد تقصیر و ممتاز از گناهان صیبه تا چون صحبت
از آن صیبه در اندک صغیر پیش آن امر زود است اما هر گاه گناهان هر یک که
منا و با ما حاصل بود خود را در صیبه می گویند که هر چند که نود و چهارم است که
آمرزش می رسد سبب صحبت با کبره که در اول است بر آن تقدیر است که اگر کسی
دو امر در تقاطع شود که هر دو گناه باشد چون از گناه بزرگتر یا زیاده صحبت
بزرگتر بود و حرام باشد نظر کند بر از آن صیبه که در اول است تا آن صیبه
حرام بود این گفته اند که عادل است که از گناهانی که بزرگتر است
و بر صیبه امر از تمامه مراد از آن این باشد که هر گاه دو امر بر او وارد شود که
گناه یا یکیشتر از دیگری باشد خود را از ارتکاب گناه بزرگتر باز دارد و بگناه
خود و تراهر از نایه **حدیث سی و یکم** روایت شده است که سید مرتضی
شیخ بزرگوار می گویند که از حدیثی است که از پیروان ابراهیم بن ابراهیم است
مخبرن ابی جعفر از منم بر سلم که حضرت امام علیه السلام فرمودند که من
سمع شیئا من النبی علی شیء فضنعت کان له اجران وان لم یکن علی ما

بلغة

بلغة **حدیث** کلام بدیعت نظام در مفسر خود در کتاب **حدیث** مستند و پیش **حدیث**
حدیث کلام عام علی السلام آنکه هر گاه شیوه ترتیب جزیر از ثواب بر علی وجود یافته
بیز و رسد که اقدام بعد از آن مال بزرگ فعلی ثواب دور و فعلی آورده آنرا
یا ترک نماید این را بگوید باشد مراد از ثواب آن و اگر چه نبوده باشد آن بر وجهی
با رسیده شرط است که نظم در این بر او رسیده باشد با در نظر می آید
ثواب هر دو قرین بر آن از خبری بر او فعل است که گفتند اندام هم
بقره علیهم که فرمودند من بلغه ثواب من الله علی فعلی ذلک العمل
الناس دالسا الثواب او نیه وان لو یکن لحدیث کما بلغه لیز بر کسی رسد
با ثواب از جانب حق سبحانه و تعالی بر علی پس بر او در آن عمل را بطبع آن ثواب
می آید آنرا و اگر چه نبوده باشد آن حدیث چنانچه با رسیده است جو از جمله
حدیث ضعیف از حال مستتر شرط باشد با احتمال است در آن مرد و بقره فضلاء
بر رسیده که مراد از آن گفته اند در حال مستتر علی حدیث ضعیف است که در در حال
و خبر در فعلی حرام نزلت آن کرده آن است که هر گاه در باب استجاب علی حدیث میجو
در در باشد و در استجاب آن تا آن حدیث ثابت شود و حدیث ضعیف نیز باشد
که دالت بر آن کند که ثواب آن فعلی است عمل کردن آن حدیث
ضعیف و حکم کردن آن که ثواب مذکور بر آن مرتب است و هیچ گفتند که حکم مذکور
از احکام فقهی حدیث است که حدیث ضعیف ثابت فیه باشد **حدیث سی و دوم**
روایت شده است بسند که انقال و ثواب است شیخ حدیثی که خبرن با بود بقره از
از پیروان ابراهیم بن ابراهیم بود که فرمودند و منصف است و ثواب است و فعلی کرده اند که بعد از آن
در بقره او بعد از آن است انوار الله قسم همین بن روح رسیده و او است که حدیث
بعضی را با علم او بر گشت و با و نام نوشت و او همان بود که گفته که آن نام بر او

بود بعد جلاله مر علی السلام در آن رفو از آن حضرت الهی در فرزند که در پیش
بن روح صحبت او را بر آورده آن رفو را عالم با طهر بجزت علی السلام رسایل اینند
که در کاشی آن رفو نوشته شده است باو که قدوه بائنه که فریق ولایتی درین
قرین و بعد از آن ابو جعفر و ابو جعفر در وجود آمدند و ابو جعفر بر اقران خود فر
میگردد که فرزند با هر صاحب الامر در وجود آمده ام و در سال سجد و بیت و در اجرت
یا فشت و فاش از سعید بن عبد الله بن ابی خلفه فرزند از سعید بن جریان بن سعید بن جریان
مدال از ابن ابی عمیر زعمای بن و هب الخیر از عرق بن یوسف الخیر از اسلام الکلی
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت ای رجل الی البیت علی الله علیه و آله فیقال له
شینه لهدی فقال یا رسول الله فی شیخ قد کینت سخی و صغفنت
قوی عمل کنت عودتة فنی من صلوة و صیام و حج و جهاد فعمی
یا رسول الله کلما ینفخ الله بر و خفف علی یا رسول الله فقال لها
فأعادها ثلث رة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حو الیک شیخ
ولا مدرة الا و قد کنت من رحمتک فاذا صلیت الصبح فقل عشر مرت
سبحان الله العظیم و سبحک و لا حول الا قوة الاله العلی العظیم
فان الله عز و جل یعافیک بذلك من العی و الحزن و الحما
والفق و الفقر فقال یا رسول الله هذا للذین فی الاخرة قال تقول
فوی کل صلوة اللهم اهدنی فرجک و افض علی من فضلك و انشر
علی من حنک و اتل علی من کانت قال نقض علی من یدع عم صغو
فقال رجل ابن عباس ما اشد ما قبض علیها خالک فقال البخی ما انة
ان و فی بها یوم الیقه لهدیها متقدما تحت لدر ثانیة الی الی الی الجنة
یدخل فیها ثانیة شرح کلام بدعت نظام در فرزند خویش **در اول حدیث**

اول

که آمد خضر بن یسحق خضر اصیحه علیه السلام که او را شیبید بدید که گفت از رسول
خدا فر فرشته ام دست من را برافشاست و مرا توانا ما آن نازده بیت که علی بن
خود را اول حدیث فرموده ام از خا زنده و زه و حج بیت همد کلام و جهاد با خا ر
بیهولت قیام تو ای آمد تقیم از ای رسول خدا که هر که منیع سازد و خا را رقیبا
بانی و سبک زد و عمل از او فر از رسول خدا حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
اگاه که کن این کلمات را در سه مرتبه ادا کرد پس حضرت فرمودند که بیت در کرد پیشتر
نود و شتر و کوه هر که که کرد بقا است از عیبه گرفت قبی که هر که در پس چون ناز
صبح را که در دره مرتبه کوی سحران همه الیظیم و حیدر و لا حول الا قوة الاله العلی العظیم
برستی که خا را در هر حال که میدارد در سبب گفتش آن از کرد و دیوار کوی در صیام
و در در پشت بر ای سبب گفتش از رسول خدا این از بر اردنی است از بر بار
آخست چه باید که در فرمودند که در عقب هر ناز که از الله ام که در غنچه که در فر
عنه فر فضلک و است شریک من رحمتک و انزل علی من کانت امام علیه السلام که گفت
فراحم آورده که شیبید پس این کلمات را بدست خود بنویس و بکوشه شردن آن گشمان
نود در ایام نماز و در غنچه کوی که خا را در کوشه این عیبه که چه از در شدت
فراحم آورده که کلمات را بدست خود خا را پس بخور صلا الله علیه و آله فرمودند هرگز
اگر و فا که بجز با کوشه بخور بعد از هر نماز کوشش این کلمات قیام نماید و از او است
و انکوار و کوشه خود از بر او است در بدست که از هر کلام که خا را در اول خود
بیت یعنی با و شیخ ذال لفظه می نویسد بنده بل یعنی که نام علی علیه السلام از عیبه است
چنین که بخورید منسوب و در جای که با وجود عدم کوشش شسته طه که در صفا باشد است
ش دست یعنی نویسد که است به پیش چو ل موا شی استعمال است و فی آن در
قرآن و حدیث سایر معانی است فقال الله اجد و جرت کلمات که هر یک که خا را با

تشریفات در پیشگاه منصف بجا رفته زیرا که در معنی کوش اول منزه است از هر چه
ایضا تا نوبت تحقیق نیست و اگر بر اعدا حقیقت عاقلان در پیشگاه منصف کوشند شود شکر و کاف
در دل بر سر حق منصف شکر بار بجا می کشند و با سکون و احوال و لا قوه الا بالله العظیم
حاصل می شود در دست منصف قدرت و توانا گسار با که از هر قدر منصف بزرگ هم بزرگ تر
و با نهایت مرتبه پرستی و مراد این صفت و حسنی است که لازم رسیدن آن
مرتبه است از قبیل تسمیه لازم با هم ملازم اقامت اینها هر چند که منصف در دست صفا
تواند و با آنکه در دست او بر چند نوبت در منصف پرستی است و شکر کردن و مراد
اینکه با خدا در بیخ اول و بیخ سوم است و در منصف هر چند که فیض در دست منصف کثرت
و سیلان است و انزال آن در هر کجا که نازل سازد فرو ریزد بر هر از زمینها
بر کوهتر خود **در بیست و نهم** در دست منصف است لبندی که مقبول است
بیشتر بزرگوار محمد بن یعقوب کیخسرو بن محمد بن امان بن محمد بن علی بن ارسطو بن محمد
ارشد به یقین که از همه چیز در دست امام حقیقت است و نوبت از هر چه
که گفت در دست منصف که در هر دو دست منصف است امام حقیقت
علی السلام بود حضرت امام بر در برابر یک پرستش و میگفت با تمام مادیات
ما ضعیف الی الله تعالی و منی تم قال یا شیخ امام الخ طلبت الی الله فی سدید
و عبد السلام بن عبد الرحمن شکا نافی السجین فوجه هالی و خلقه سیلها
نیوا که شیخ امام ندید که چه کرد با من پروردگار من بعد از آن که دید که در دست او هر دو
و گفتند شیخ امام بدین که هر از پروردگار خود طلب کردم سدید را و عبد از من
که هر چه بگفت ای الله نال و نال من فرزندان بود پس من از خدا دعا را در عرض
قبول و حاجت در آورده است ای را بجز شکر و از آن خدای را در پیشگاه منصف
بهر مرتبه در مع او از حضرت امام حقیقت علی السلام در منصف بزرگ

کتاب
در بیان حقیقت

که اذا

که اذا ثبت الله المؤمن من قبره خرج معه مثالی بقدم امامه کلما را الی القبر
هو لا حول و لا قوة الا بالله العظیم قال له المثال لا تفزع و لا یخزن و لا یبتر السرد
والکرامه من الله عز وجل حتی یقف بین یدین الله عز وجل فیحاسب حسابا
یسیدا و یأفره الی الجنة و المثل الی امامه یقول له المؤمن یحک الله نفسه
اخراج خرجت معی قرع و ما زلت تحسین بالسر و الی الکرامه من الله
عز وجل حتی یاریت ذلك فنانت یقول انا الله و الذی کنت ادخلت
علی اهلك المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز وجل **در بیست** کلام بدعت نظام در من
در پیشگاه منصف اول جمله کلام امام علی السلام که هر کجا که برانگیزد در دست منصف
از قرع و بوسه که چشم آورده بر او مراد با و منزه که پیش من است و میرفته باشد
و او را دل میداده باشد و از خوف و در سر آرزو میرساند باشد و هر کجا که
آن منزه بر او سازد از اهل اقیامت با یکدیگر است فرغ کند از او و بجز شکر است
یا سبب شدن و نوازش بر بعضی از دست منصف تا و قرع که با سید در برابر خدا
پس سبب او را با تا بگذرانند و بجز شکر فرغان و در هر حال آن شد
پس شکر منصف است پس گوید آن منزه با و که رحمت خدا بر تو بود خوش
بهر امر بودی که از قبر بیرون آمد و همیشه مرا است میداد نشانه
و بجز شکر ای حق از جانب خدا بر تو تا آنکه دیدم او را و بجز شکر رسیدم کوی
گویند که معبود این نیکی است که پس گوید با و آن صورت که فرمود و خوشترام که
نود در دنیا بخاطر مراد فرمود خود آورد و منی که در دست خدا است از آن
سرد شکر منصف صورت و یقدم بنم یا سکون قافا خود است
از اقدام در عجب که عبارت از شکر است و عدم ترس است یعنی میرساند باشد
از ترس و قور و دل و شکر می باشد باشد انوار است او را **در بیست و یکم** اعلموا

کتاب

در اینست بصورت جسم در آنست که دیدل ایشان بنزونه را بهشت مرتت و لذت
دیگر داشته و اعمال سینه برضه آن متحد کمال نفس ما علت من خیر محض
و ما علت من حق لوقد لوان عینها و عینها ما بعیداً اینها فرما که کند و سینه
از روز و دیگر که با یکدیگر کرده باشد از یکدیگر صاف کرده باشد نه در دیگر خود
کرده باشد از دیگر دست دارد که میان او و میان آن عمل فقر و دستها بیفتند
او را که دیدل او باشد زیادتر خول او باشد و نیز مرتبه به غیرت قولی قائل
یومئذ یصله الناس شئنا تا لیل و الاعمال من لیل متقال ذن عینا
بین و عین ایل متقال ذن متقال بین نیز از روز که عبادت از روز قیامت باشد
بگو که در مردمان از موفقی حساب بر کرده و کرده که با غیر کانی است و بعضی
یکان نیستند موده فخرها در پس هر که بعد آورده است که در دنیا عینا
و هر که بعد آورده در دنیا عینا از **جودت میر و جبارم** روایت شده است
بسنده که متعلق است به شیخ صدوق همس با بویه از حسن بن محمد العیسی از علی بن
محمد الابرار از محمد بن زکریا که همسر از خدیجه بن زکریا که از حسین بن زین العابدین
علی السلام که از اسیب صادق علیه السلام است از امام جعفر صادق علیه السلام از امام زین العابدین
آن حضرت از امیر المومنین علیه السلام که قال هر سئل الله صلوات الله علیه و آله
من سمع فاحشته فافشاها فهو کاذب لئذی انا هم من یقول علی بن ابراهیم
سمها فینه فی مجلسی و الله عند الف باب من السوء فی الدنیا و الاخره
و من کلم عیضا و هو فاد علی افاده اعطاه الله اجر شهید و من
سعی لریض فحاجه قضایاها اوله یقصرها خرج من فیه لیه و لدته
امه و من فریح غم من کربته فریح الله التفتین و سبعین که در حق که از حق
و اثنین و سبعین که در حق که با دنیا و من صلوات الله علیه و آله

الفصل

الفصل فی غفر الله له ما تقدمه عن ذنبه فان اقام حق یندن و یحیا علیه
التواب کان له بكل قدر و فضلها ایاها من الاحوال فیما یصل الی احد و قال
صلوات الله علیه و آله فی مطال علی ذی حق حقه و هو یقید علی ادا حقه و غلبه
کلی و یحیط به عینا **شعبه** کلام آن حضرت از شیخ زین العابدین **عشر اول** حضرت
قول امیر المومنین علیه السلام که فرمود است رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس عاقبت
برگردد که کسر کند که از روز حشمتها در شده و در مقام شرف آن در آمده و برام
نگاه برسد و در شرف است که خود در مقام آدم آید در راه است که کسر کند که کسوت
کند بر او بر او فریب باز کرد که بدین جنبه و کما هر که عیبت او را در علم شنود
برگردد از او و در حق از او هر باب بر او در دنیا و آخرت هر کس در حق کلم
غیظ شود و چشم خود را از او نشاند در راه لکن قدرت بر آن نیست تا که تقصیر
آن را بلیغ آورد دنیا بر از عیبت خدا در حق ثواب تقصیر هر کس کند در بر آوردن
عاجت چهارم خواه حاجت که کور بر آورده شود و خواه نه بر وی رود از کمال آن خود
باشد روزی که از نادر شود شده باشد و هر کس اندوهر از خاطر برادر خود
کند خدا در حق او و در دانه از نادر و عیبت او و در دانه از نادر و عیبت او
دنیا را در امرش سازد و کسر کند تا که از او برین نماند که از نادر و عیبت او
و پامر خود از حق آنچه از کمال او که کشته است پس اگر مقام کند بر سر قراوت
او را در فریب کشته و بر نماند که نادر و عیبت او را بر نماند که بر او کشته باشد
قیصر از نواب آن قریه است که که او را باشد و فرمود است رسول خدا صلی الله علیه و آله
که هر کس کفایت کند و جمیع اندازد و حقیر که در دنیا او باشد در راه که قدرت بر او
آن کشته باشد بر او و هر کس بر او بر او کشته باشد که کما در راه هر
کس حق تقصیر کرده باشد مراد همیشه هر مرتبت که در حق از نادر آدم

بر آینه ز این دنیا با کس برین غایت نیست و با مدخل است در امور شو انما با کس
فریب هیچ کس و در غیره که پیش آن است نسبت الی ان بعضی ملذات و فریب هیچ
و ادعای از مکتفان امر دین در هیچ چیز غیر الی ان را باقیست و قایمست و با اولی
از انرا امور دین نیست و نیز دیگر که نسبت به انست با انست صلاوات گرفته اند
و هم چنین بر علم بر دل بر در انکال ان غیر از انجا که مردم میگویند که نسبت به
رسیده اند که کس علوم و معارف انرا نموده عنایت مردم میگویند و هر کس بهره
انست از ان که دیگر نسبت آرد و لیکن ما با غیر انرا در انرا که کس که است
دلایل و حج انرا نموده و علم با او در انرا ان توان بود و با ظاهر هر چه باشد
و منظور از غیر و مستور است چنانچه در انرا بر مردم مرفوع نشود و بنا بر آن از هم
پایسته اما کس نسبت آن که در انست که کس که کس که کس که کس که کس که کس که
و بر انرا که نسبت نماند و بر قدر و منزلت بقدر منزلت انست از کس که نسبت
و عدد انست از هر چه کمتر که با انست که میدهارد و در انرا که نسبت نماند
تو در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که کس که
انرا در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که کس که
خجسته هر چه بر این است که در انرا که نسبت نماند و در انرا که نسبت نماند
دین را چنانکه انست را کس که در انرا که نسبت نماند و در انرا که نسبت نماند
شم و راهی دنیا شکل دانست اما انرا از ترک لذات و غیره و قیاس خلق از دنیا
و معارضت خوشتر و بیاد انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که
و نسبت میدارند با دنیا بعد از انکه در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که
نظیر انرا که نسبت نماند و در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که
که مراد به انست نسبت به انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که

برادر اراده

برادر اراده در حق او نسبت به انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که
صدا به نقطه و عین به نقطه و در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که
اعمال هم صیایه المومنین علی السلام است و عا کس که با غیر نظر نسبت و در انرا که نسبت نماند
برورد که خود معرفت بسیار حاصل کرده باشد هیچ صیایه کس که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که
میگویند که بر در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که
و مردم در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که
که نسبت انرا که کس که بر مرد و آواز کس که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که
اینجا غیر از انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که
حضرت غیر از انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که
است که علم خود را با او با سوزم و نیز بر کس که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که
موجب کس که کس که از علم کس که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که
بعضی بر بعضی ماحش و بر انست است و بعضی را نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که
سفرت سایر علی السلام در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که
در انست که برود و در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که
آن در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که
بکس که علم انست را متنبر از با و در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که
انست را بصیرت انست که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که
اطلاع تو نسبت به انست که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که
در انرا که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که
که علم را کس که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که کس که
که بصیرت فهم کس که نسبت نماند تا انکه نسبت انرا که کس که کس که کس که

۱

تو بر بجز و سوسه در بلذات بود و در وقت آن چهارم بود که از صفای تو
نمک و در خلاصه آن که در مسکو که راه رفت در نزد و کین بصفت تا خوش و مکرر فغانه
که آن حبس را میل بر نیاست و در وقت آن که در شش و لیس را کرد مال را و به است
ساعتی علم تا وسیله آن میازند تا به است کسی را که طالب علم تغییر است که اول نفس خود را
از لوث و افلاک و حیوانه و اوصافنا پس بدید بهشت و تو در ده روز که در پیش علم
عبادت دلالت و کار نماز است و ضیاع که تا که در نظیر به اوج ظاهر است در شش
که یکایک یعنی اعضا بر هر یکی از آن که شش بهشت و در شش همان دل زمانه از او بر
بیشتر که یکایک شش آن از آن که شش افلاک و غیر پس چون که شش است هم و معانی
باشی بافت می شود و هر یک که شش علم با قرینه پس با چهار است زمانه از آن هر که
کف هر شش دین و در فطرت هم که بعد از آن شش و در حضرت می علم در ذکر
اوصاف همان مذکور و فرمودند که این که از آن که اطلاع یافته از علم لذت که
محتاج تعلیم و تعلیم نیست بر صفای آن شش است از حیوانات و فطرت
و مختلف شده است بر این که از آن که از آن که اشتغال می شود و غیر به
او و سکون عین بهر زینت که با او است مترقی بهر شش است ما خود از آن ترند
یعنی با کینه فطرت نیز همان شش بر خود آنچه ارباب شش بر خود کمال ساخته اند
آن را شش هر که شود تا برین و قطع تعلقات دیگر روزی هر که
خلاصه فطرت از آن امر زمانه اول لوف امام زمانه مات میته باقیست
یعنی هر که میزد و شش اند زمانه خود را میبرد مردل ارباب بهالت و مکرر
از این یکی نه اند و محال فعل دین میگویند اما هر که در مصلح با کسی را ممکن باشد
و فراتر مصلح او را که از آن چهار چرخ را بستره بجز بخت عشق او چه
فایده هر تبی خواهد بود که که بر او شش است او حاصل کرده باشد از این

بیکانه

بیکانه میگردانید در جوار بلذات میگویند فایده امام زمانه خود و سوسه در وقت آن
مسایل و در هر وقت بلکه تفریق بود و او که نسبت از آن که اسلام همچنان که در هر
سفر شش میگذرد که بود و بعد تفریق بود آن حضرت و بیست و او فرزند روحی آن
بود قطع نظر از بدن او سید رضی الله عنین طاب روحه و علیه السلام در سیدنا
با فضل او که تا به نجات رسیده که اما میگویند که امام صدر علیه السلام تا غایت در حیات
و در کماله معلوم از نظر مردم غایب است یا از آن که در مقام اعتراف و در آن که در حقیقت
بود و او که میگذرد با او کف میماند که اگر او در هر دو طرف خود و در هر که که در
بر روی آس راه مردم مردم توجیه می شود پس از آن که در وقت او را بر روی آس
شش هر که میماند و در هر که که تفریق بود و هر که که بر روی آس راه و در وقت
مردم کمتر خواهد بود و هم چنین هر که که با هر که که این که کنند دیگر که نتوانی
ایشان نخواهد رفت و با کماله توجیه بر طرف خواهد شد و اگر بعد از مدتی دیگر که
که که در مردم توجیه در و که در مقام شش از آن توجیه می شود پس از آن که در وقت او
مستور خواهد بود که در سیدنا علیه السلام و توجیه شما از آن که او و تفریق
او تا امروز از سیدنا علیه السلام است چه تا روایت کرده اند که او سید علیه السلام بود است
در آسمان چهارم و چون در هر طرف هر شش خواهد آمد و هم چنین حضرت علیه السلام و هر که
و از آن توجیه میگویند و هر که که میگویند از شش که از دوزخ بر آن زمانه شش یک
از آن که شش باشد و آن که در این را که این معجز باشد از آن که معجزات
آن حضرت علیه السلام صاحب سلام علیه السلام بر روزین بود است
و معجزات و صفات هر چه در دست استنباط و در هر که که در مصلح و نیز از آن که در وقت
فایده می شود و ما نمیت و در فطرت سیدنا علیه السلام که در وقت سیدنا علیه السلام
مغزین که نقل شش **حدیث سوسه** روایت شده است پس در کماله

از کافیه صورت جدا و خود با بسجلی که از او هر شریک را مورسینه اند و اطلاق عمل
بر آن کرده اند تا بر آن صورت عمل دارد و با جمله اشیا را بر آنچه صورت نیست
اطلاق نیست کرده اند از روی زواریه مگر آنکه آن را که در صورت ملامت
واقع میزد در امر غیر واقع است و او را بد بر اشیا را آنچه ملامت در سالی المخرج
بر اشیا دارد و نسبت آنکه که است از جهت و حد بر آنکه آنچه اعتقاد عمل
آن نداشتند باشد می است که از حیوان واقع شود چه بر اشیا پس قدرت بر غیر
که می دانند از واقع نشسته است مقهور باشد مگر آنکه از در غلط دانسته باشد
پس نسبت آن لفظ که در کلام اشیا واقع شده غلط باشد در حد
آنکه نسبت آن لفظ معنی غیر معنی درین چیز و جمله آنکه اول آنکه مراد بر حد
نوع اعتقاد و حق است که جرات از ایمان او باشد و هیچ نسبت که ایمان او
بهترین جاهل است زیرا که اثر که بر آن ترتیب می شود و حد بود در حد است
و عدم آن باشد چنانچه بود در دروغ و کذب و سایر اعمالی که آن جناب
بیت و باین توضیح بر اشیا دیگر از آنچه در حد است روایت شده است
نیز می شود و حد این حد است بر وجه موقوت که نسبت آنکه در حد است
که از مرتبه از عمل او و غیر محاسب ظاهر منافات دارد و آنچه در حد است و آنکه
که آن ابن آدم اذاهم بالمعصیه که نسبت علی حقیقی علیها نیز بر سر که فرزند
آدم هرگاه قصد کند اقدام بکنایه بر او فرزند آنرا و جفا بر مرتبه می شود
تا عمل نماید و آن را چه هرگاه با غرض معصیان اخذ است ترتیب معصیت فرغها جفا ترتیب
بنام است و جفا بر مرتبه از عمل مرتبه باشد چون تواند بود که نسبت کافر مرتبه از عمل
او باشد پس بجای بر وجه مگر نسبت کافر است از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود
و غیر مرتبه است هر که را یک اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او مرتبه است و ظاهر است که

در حد
متر

ابن

این مرتبه ذات دارد و آنچه مرتبه است مگر نسبت بر اشیا مگر مضاف باشد مرتبه
و دم آنکه مراد است که نسبت با عمل مرتبه از عمل با معنی و این بود که در حد است
که بهتر از مرتبه است و آن می کند که در آن مرتبه مرتبه باشد و در حد است مطلقا
بیت نسبت میوم آنکه نوع نیست پس بر می کند که زمانه در آن نسبت است که منور از نور
بجلی آید پس تو با که او را از حد نیست هم مرتبه نسبت باشد از تو با که از حد است
بیشتر و چهارم آنکه طبیعت مرتبه است از طبیعت عمل زیرا که مرتبه است شما عقاید
مرتبه نیستند بلکه اگر نسبت مرتبه بر آن تو از مرتبه است و اگر نسبت مرتبه است
و جوهرش مثل حد است و عقاید مرتبه نسبت کفایت عمل که نسبت عمل متعالی حد
چیز این است و نسبت عمل متعالی حد مثل این است که نسبت که در حد است و عمل کار است
و در حد است فاعله است پس علاوه بر شرف است نسبت که نسبت بعضی از عمل
مثل حج و جهاد و امثال آن مرتبه از نفس بعضی از حد است مثل حد است از مرتبه
و نسبت یکدیگر هم این است که نسبت مرتبه نسبت است بلکه در حد است
که نسبت مرتبه نسبت که در حد است او در مرتبه نسبت است و باین وضع می شود
که میان حد است مگر نسبت و میان حد است که از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه از حد است
که از حد است اعمال از حد است مرتبه اعمال حد است که نسبت در آن بیشتر باشد چنانچه
حد است مگر نسبت از آن می کند که نسبت مرتبه نسبت از حد است زیرا که نسبت در آن
بیشتر است و در حد است مگر نسبت که در حد است که نسبت از حد است نسبت به حد است
بر وجه لفظ شریک از آن فقره است نسبت که نسبت از حد است و نسبت از حد است
که نسبت که در حد است از حد است این توضیح است که نسبت در حد است
حد است که در حد است این است که نسبت از حد است و نسبت از حد است
و آن نسبت که مراد است حد است حد است حد است که نسبت از حد است حد است حد است

خود را بشود و از آنکه معتد است بمیدان و بوضوح زیاد که در آن زمان از هر یک از آن دو
بگناه و ابد آن را بفرمان نهادن بر آنکه دیگر بر سر آن نرود و هر آنست که از آن مذکور لازم
است به نسبت و هر که از آن محکم بنشیند و کلام نام در بیجا نام است که توبه دست نمیزد
مگر بحصول سه امر اول در پیش آنکه گناه حاجت میان بنده و خداوند که مانع از آن یکبار
سعادت لغا و از هر جهت قابل نسبت کسی که با شر آن شود پس چون این امر را بداند
و بفکر که بر آید او را حالت دیگر است نمیدهد که آن را در دم است از او توبه نشد
مذکور و آن اندر و بکن شدن نفس توبه بواسطه از دست رفتن سعادت لغا و بحسب
حقیقت در اینست که در امت میگویند و هر گاه این توبه زیادتر کرد حالت دیگر
دست نمیدهد که آنرا سیویم است از امور مذکور و آن قصد بر توبه است که یک تعلق
بزنال حال دارد و در یک زمان آید و یک زمان که نشسته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد
تو که کنی است که با شر آن بوده و آنکه زمان آید به تنهایی است دل نهاد و بپیم
از آنکه ب آن رو بجهت زمان که نشسته است میزند تا فرود آید که عبادت است که
از وقت نشسته مثل قضا کردن نماز و نماز و دیگر و بیرون آمدن از غفلت
و حقوق مردم که در آن وقت او را گرفته الفقه بر وجه اولی من انجم و الفقه
توبه با کشتن تمام که بخرید است از آنکه هر که بیشتر مرتکب آن شده بود و بیشتر توبه
اذا ابتلا لا یستأهنا لیسلف من الخیثه ان یکره کدر سیدان دل و اعصاب توبه
باینست از آنکه آنچه از پیش رفت است از گناه مانع و بینه گفتند از خلیع لباس الخیثه
و بسط بساط الوفا باینکه گنایس بخا و دیگر در است و گستره اینست لباس
و فاد و بیگوار در هر دو لقبول خدا در تقابل توبه بنده گناه را ساقه حاضر است
که معتد است بر گناه است که از آن توبه میکند و اینکه توبه است معوقه خدا است بپیم
اهل اسلام است و بیکس از عاصی و عاصی و غیره و هر که در وقت خلاف در است

که قول توبه

که قول توبه و اعقاب طعاب مذکور از تائب آنها بر خدا تقابل است اگر گنایس از آن
هر آینه تقابل یک پسر بی فضل و مومنین است که از او سرگرم و حجاب با بندگان خود
پس او را در و معسر که بر قول اول رفته اند و قبول توبه بر خدا در تقابل توبه میکند
در است و میگویند از او در سخن فضل است و شیخ ابو جعفر ایشان موافقت
کرده و شیخ جمال الدین مطهر نیز در بعضی کتب خود این قول را حسیه مار کرده و
خواهد بعینه علیه الرحمه در شیخ خیر و درین دو مسئله توقف نموده و با سبب
از مذمومین را در حجاب نژاده و ظاهر درین مسئله شیخ و عاصی است و درین باب
مقول است من تائب قبل ان یعاین امر او میباید انجام دیدن مگر الحول است
علیه السلام توبه از آنکه از این مباحس معنی صحت توبه است که هر دو میباید باینکه کردن
مست است در و است شده از با بینه که گفت قال ابو عبد الله جعفر بن محمد
الکشافی علیه السلام اذا حیل بین و بین الکلام اما رسول الله صلوات الله
علیه و آله من نشأ الله مجلس رسول الله صلوات الله علیه و آله من عینه
و لا یخبر عن شئ له یقول رسول الله صلوات الله علیه و آله ما کنتم و رجوا جنوا
ذا الماک و ما ما کنتم تخاف فقد امنتم من ثم یخبر به یا ابا الی الحیثه
فیقول هذا منزلة من لیحتم فان شئت رو ذوات الی دنیا و الی
فیما ذهب و فقه یقول لایحتم الی دنیا لیحتم غیر فرموده است
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر گاه عیال تو در کس میان بنده توبه و غیر
کردن او و غیر خزان شود که اگر سخن کردن معتمد توبه از او رسول خدا در تقابل
باید داد که هر که خدا در تقابل حوالت است باشد باینکه میرا المومنین علیه السلام هم چنین توبه
خدا در تقابل علیه السلام از عبادت راست او و آن دیگر از حجاب او و غیر از اینها
علیه السلام پس میگوید به و رسول خدا در تقابل علیه السلام که گناه آنچه از او در است توبه

در پیشگاه او بجز آنکه بجز سید و سید است که از آن و غیره سید است که بجز آنکه بجز او است
بجز اینست و سبب اینست که با او نیست و در مقام تو در اینست و اگر مراد از اینست که با او نیست
و بنیاد و از آن طلا و نقره باشد پس اینست که بجز آنست که در آن حال که در آنست
آنست که در آنست که با او نیست و با او نیست که در آنست که در آنست که در آنست
مشا رفته حضرت اینست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
یعنی هم مبارک آن حضرت شده و کویا هم آرزو است که در آنست که در آنست که در آنست
اعلم از او در نیت و وقت از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و قدر تو قدر از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
پسینا و فاذا اذینب ذینا جرح فی التکلیف کلمه السواد فان تاب و هب
وان تدار فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یقطی البیاض فاذا انظر
البیاض لیرجع صاحب الجیزا بداء و هو قول الله عزوجل کلامه
علی قلوبهم ما کان علی قلوبهم من نیت سبزه از بندگان کرد و دل او نیت
سبزه چون مرکت کنه شده در آن لفظ سبزه هم برسد پس اگر توبه و استغفار
کرد آن سبزه هر طرف می شود و اگر گناه دیگر کرد آن سبزه هر زاده توبه و استغفار
بجز سبزه دیگر که صاحب آذل و در نیت سبزه
و با کشت نمودم هر چند از نیت سبزه در آن زمان بجز دیگر که خواهد بود
اگر گناه نهد هر با یکدیگر چشمه جا بداد و از چوک پاک ما ختم غایب از چوک پاک می شود
در و نیت کرده اند که در وقت ظهور علامت موت توبه قبول نیست و نیت سبزه
کرده اند که گناهان بر نیت سبزه ان تکلف است با کمال و بر آن تکلیف آن نماید
و نیت سبزه علامت موت است و در اینست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

باشد

باشد چنانکه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
می شود و از جمله الطاف است که قاضی ارواح روح از اجابت گشتن با پرتو
آورده مرتبه مرتبه با او نیت باشد تا سبزه برسد بعد از آن حقیق آورده و ما او را
معلمت باشد از نیت سبزه آورده و نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
مرکت برو می نیت شود و وقت توبه بگذرد و نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست
امر موت می تقبل می شود پس چنان می شود که در وقت که روح از بدن بر او می رود
ذکر توبه از زبان باشد توبه یعنی توبه است که بصیحت می کرده باشد
مردم را بجز نیت سبزه باشد اینست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
آن توبه نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
یا توبه نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
نیت سبزه می گویند پس هر دو توبه نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
خسب و نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
در کتاب سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
اگر نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
میست در وقت و نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
چند نفر در اول نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
سیوم او کردن حقوق مردم چهارم توبه نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست
توبه نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
تا بعد از آن کوشش تا در هر دو نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
نیت سبزه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

بکار بران نشیند بلکه آنچه بران نشسته از آن بصفتی سوزان شود پاک نیت و دیگر
یا پیشین بر یک دل را بجز طاعت مرتفع نماید صحت و زنگار که از کماه بران نشسته
بصفتی سوزان نماید و در یک ذریع با یک که در سینه و باید که کماه آن خود در کماه
در مقیضی علامت نماید در مقیضی آن کماه آوری و بر طرف سوزان کماه که در آن
معیضی را که با طهارت از تو واقع شده باشد بنظیم صحت و بوسیدن و پریشم
نماد آن در کثرت نداشت از آن و کماه صفت را عین بجز با سکت ف
در آن و چهار و یک در آن در آنچه ازین قبیل باشد اول اول در حق حق مردم
و صحت طبعی و کماه صفت را به شاد و مع در مجلس و محافل و هم چنین علاج بر مرض
باعتدال باید کرد نسبت که بعد از تو بعلی باید که خواه تو به از کماه
و خواه از شوق و شاهر حضرت پیغمبر صلا الله علیه و آله سانه صفت و حسن صاحب با طهارت
که اسلام آورد و در امر که در قبیل و مردی نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
آمد و گفت مرا مسیبت و مراد از کماه چند است صفتی که از مراد او گویند
یکند و عود و مراد و کماه است که چون در فعل طهارت می نمود بوی طهارت
آن نشانی خود را طول میدهم امام فرمودند که لا فعل نیز مکن آنرا و گفت که در قسم
کاین کار نیست که هم با طرف بر سر آن رفته باشم بلکه روی دیگر مردم و کوشش
من آن را در کماه حضرت علیه السلام فرمودند بابت است ماسحت الله تعالی نیز
در امر تو که نشیند قول خدا را در قرآن مجید که اتعبدوا لله و اتعبدوا الفیاد
کل اولی که کان علیه سوا لا یغزیه سستی که کوشش چشم و دل هر یک از ایشان
در روز قیامت در موضع سوال در خواهند آورد و از آن هر که از ایشان بگذرد
آید به پیشین خواهند نمود آن مرد گفت که سفاک میگویی که از طویل امام علیه السلام فرمود
تم فاستلوه غیر خیر و عمل کن و نماز که از آنچه توانا و بیشتر که معتم بوده در کار سفاک

بجز بر بود حال تو که بران حال سید و در سفاک رکن و علی فرزند نامزد خدا
تقا و کمال کن از تو پیشی تو به را از آنچه بنزد او نخواست باشد زیرا که نزد او
ما خوش نیست مگر که کماه از تو پیشی است و هیچ باقی آن که از کماه بر کار بجز
در روز و در حدیث و در کماه که لا نظرا لوجاهت و انظرا لوجاهت ما عصیت
بوسکت در آنچه که در کماه بوسکت که بصیان دنا فظلم برادر او قیام نمود
بدا که تو به بر چه نیست تو به از جمیع کن آن که تا آخر عمر سسر آن نزد تو به
بمعصنه و آن تو به از بعضی کن آن است و دل بعضی و تو به موقت و آن تو به نداشت
معیضی است مثل آنکه تو به کماه از آن تا آخر سب با آن شخص در سفر و کمال
آن و تو به جمله آن تو به از کماه است با آنکه خط کل بعضی با آن فرجه است
معیضی در آن باشد و علامت در حجت در قسم آن تو به صفت است و هیچ آن است که
تو به معصنه صفت است و الا لازم گردید که تو به از کماه صفت باشد هر که در هر روز
بر صغیر در کماه باشد و تو به موقت ظاهر آن است که صفت نباشد اما تو به مجله
خواهد بصیر در آن توقف کرده و اگر قابل بصفت تو به صفت آن دور خواهد بود
و کوشش که کماه است که اطلاق صغیر و یکباره بر کماه میکنند با صفت صفت
و با فوق مثل بوسیدن زن بیکه نسبت به در آن او بکمره خواهد بود بوسیدن
بوی صغیر و صفت صفت در حدیث سرای و در کماه و کوشش است که کماه هر که از آن
مرد صفا در شده بود متعمره صفت از کماه بود کوشش آن او از زن بیکه نه
که مطلق حرام است خواه غنا باشد و خواه بی غنا و کوشش غنا و کوشش کماه
ایشان کوشش از خود بوس جمع امور غنی است به یک شما بکمره باشد
بلکه میسوا که گفت که کوشش در نماز شما نیز نظر نشیند آن را از کماه است
و نیز آنچه ذکر کردیم صفت می شود و آنچه در او است صفت شیخ شریف علی از صفت بر کسی که

که با سنجیدن توبه را محض صیغه از توبه در توبه از توبه است که از قول او
لازم آید که از توبه از صفای که با امر از باشد عمل است باشد بواسطه الکافی
مذکور که توبه و توبه از توبه اگر الکافی آن فعل در عدالت میکند و هر چه عدالت
عدالت میکند حق است و حال آنکه عدالت عدالت دارد بر آنکه توبه از توبه از توبه
ست است بیدار است که اگر گناه توبه داشته باشد امر دیگر که بگوشی
نیام آید لازم باشد توبه بپوشیدن و هر چه شنیدن غنا و امثال آن همه شایسته
انسان بر وجهی که لازم داشته باشد و عدم بر توبه آن را بقدر قربت گناه است
و اگر امر دیگر را توبه داشته باشد حقوق الله یا حقوق الناس توبه با توبه و خواه
بیزمانه و همیشه با توبه توبه توبه یا توبه یا توبه و گاه باشد که مکلف توبه
میاید گفتا توبه توبه میان توبه و امثال آن امر با حقوق الله ملا مثل آید
کردن بنده و کفار هم مثل و همیشه با توبه یا توبه یا توبه هر که قدرت
بر آن داشته باشد و اما حقوق الله غیر از توبه که از جانب توبه
از بر او بصر کنان معین شده مثل قصاص نماز و کفاره و امثال آن نیز در توبه
بیکار آوردن آن با توبه که هر که قدرت بر آن داشته باشد و اگر توبه توبه
باشد مکلف بجز توبه میان آنکه اعتراف با آن کند توبه حکم شرع یا حکم اجماع
عد نماید یا آنکه چنان در دوران را و توبه و زنا توبه که میان او و خدا واقع
شود گفتا نماید و در توبه خدا و در توبه توبه بود که هر که توبه مذکور
قبل از او در شهادت توبه بر آن توبه حکم شرع و اما حقوق الناس بر توبه
توبه که در توبه توبه بر سر حق توبه توبه از آن دور مقام او در آن توبه
حق در آن توبه توبه و اگر صاحب مرده باشد و از توبه او و در آن
و از توبه او و هر طهر توبه مقام او خواهد بود و چون بایشان رسد در ایام

جنت

صحت توبه بعد از فوت او و از توبه او و بر سر توبه یا توبه در ایام حیات
یا بعد از موت از او در توبه از جانب او بایشان رسد توبه او بر سر توبه
و اگر کسی در مقام او در توبه توبه توبه و توبه او در توبه توبه توبه
توبه را چند قول است اول آنکه مستحق آن صاحب اول است که در دنیا حق او نصیب
شده دوم آنکه حق او در توبه است و اگر چه امام باشد سیوم آنکه مستحق کفاره
می شود و حقوق الله یا حقوق الناس را در آن توبه توبه و قول اول صحیح است
اما حقوق الناس غیر ملا و همیشه که اگر مکلف است که داشته باشد مستحق آن
فصل اول علام نماید ما هر چه موافق کفاره توبه و دوم توبه توبه توبه
مؤمنان که آن شخص علی باشد توبه و همیشه توبه او در توبه توبه و کفاره توبه
که او را چون توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
که مستحق توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
از طرف توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
بن عیاز از جمله مفضل من صالح از جمله توبه توبه توبه توبه توبه
از توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
امیر المؤمنین علیه السلام قال ابن ادریس اذا کان فی حجر یومض یا امر اللیث
واقبل یومض یا ایها الضعیف مثله ماله و ولد و عمله فلیتقن الی ماله
فیقول والله انی کنت علیک حیما شیخیا فمالی عندک فیقول انی کنت
متق کفناک قال فلیتقن الی ولدک فیقول والله انی کنت حیما اولادک
کنت علیک حیما میا فمالی عندک فیقولون فی توبه توبه توبه توبه
فتوادیک فیها قال فلیتقن الی عمله فیقول والله انی کنت لذلک اهلا
وان کنت علی لتقن الی ماله عندک فیقول انی کنت فی توبه توبه

و بود نشك حتى عرض انا وانت على ربك قال فان كان الله ولينا اتاه
اطيب الناس رجلا واجتمعت مظلم واجسنتهم ربا شتا فقال البشر برح ورجحا
وجنته نعيم ومعدتك حيزه مقدمه فيقول لمزلت فيقول لانا عمالك
الصالح ارحل من الدنيا الى الجنة وان لم يعرف غاسله ويناشد حمله
ان يحمله فاذا دخل قبره اتاه ملكان البقر تجران باشعارهما ويخندان
الارض باقدامهما اصواتهما كالرعد لعاصف واصبا دها كالبرق
المخاطف فيقولان لمن ربك وما دينك وما بنيتك فيقول الله
بعت ودين الاسلام وبتجرتي فيقولان ذنبتك الله وما تحب وترغوا
وهو قول الله عز وجل ثبت الله الذي امنوا بالقول الثابت في
الحق الدنيا وفي الاخرة ثم يفتحان له قبره مذهبهم ثم يفتحان
له بابا الى الجنة ثم فيقولان له ثم قربا لعين نور المشاب الناعم فان
عن جبل فيقول اصحاب الجنة يومئذ خير مستقلا واجسن مقبلا
قال ولذا كان لموت بعد وفا نديا نيتنا فخرج من خلق الله ذيا وانته
رجحا فيقول البشر نزل من جيم ومصليته بحجم وان لم يعرف غاسله
ويناشد حملته يحسبه فاذا دخل القبر اتاه ميحنا القبر فالينا القفا
ثم فيقولان له من ربك وما دينك وما بنيتك فيقول ۱۲ ادري
فيقول ان لا ادرهيت ولا هديت فيضربان يا فوخه عمره بتره معهما
ضربتهما خلقا لله عن جبل من اية الله عن لهما عدا القتلين
ثم يفتحان له بابا الى النار ثم فيقولان له ثم لبرجال ويسلط عليهما
الارض وعقاوبها وهما قشقه حق بعثه الله من قبره شرح كلام
مجنون نظام در سخن آغاز و چهار دانگين و انجام آنرا مشتمل بر دوش

پيش اول

پيش اول خلاصه كلام حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه بر سر كوفه فرزند آدم را چون
برسد و در كوفه خوابيد و اول ايام در ناست و اول ايام فرقت مشفق مشير و انفر بصورت شما
در آورده ميتود در نظر و مال و فرزندان او و بخلكه در ايام حیات از دواقع
شده پس باز برگرد و بوسه مال خود و ميگويد چقدر قسم كه بتور عفت تمام داشتم
و بوسه حصول تو عرض و بخل سپاس هر روزم الكون مرا بر تو حبت و چه در
بزم ميتواند رسد پس او ميگويد بگر از من كفن خود را كه ترا زياده از اين بر خفتي
حضرت عليه السلام بعد از ان فرمودند بگر و بگفت فرزند ان خود و ميگويد كه
قسم كه زنتها را دوست ميداشتم و عيت حاضر بودم و دفع ايزه از شما رفتيم
در يوقف را بر شما چه جزوت و چه در دار شما بزم ميتواند رسيد البته ان
بگويند كه در سيم ترا بقوت و پنهان يكيم ترا آنچه از ما مراد بهر سيم حضرت
امير عليه السلام فرمودند پس باز برگرد و بوسه مال خود و ميگويد چقدر قسم كه زنتها
بودم و با آنكه بر من كران بود و بتوقف تمام فرمودم الكون مرا بر تو حبت
در ز تو بزم چيست و انده رسيد عمل در جواب بگويد كه من قريش و مصحابي تمام
در قبر تو و در روز بر آمدن تو از قبر و بتوقف تمام بودم و تو بجهت عرض
پروردگار تو در ايم حضرت امير عليه السلام فرمودند پس او كه مر خدا را دوست بيش
در برابر او مراد آن صورت بر او هر كه بهترين مردم باشد بحسب كسب و خوش
و خوشتر آينده ترين البته ان بامت بحسب صورت و حسن منظر و مكنون ترين البته ان
بحسب لباس نافر و ميگويد بگفت رت با ترا بر امت ابر و روز ريكو و بگفت
پر بخت هر انيه مقدم تو بهترين موفهات و آمدن تو ميكو ترين آمد گفتم
پس بگويد يا منصورت كه تو گيستر كه اين است رت مبد هر كويده عمل صالح را تو
كه با اين صورت در آمده ام مال و حلت كن از در و بتا بوسه مال خود و بگفت

بس او از در دنیا رحمت نماید و قبض روح او بشود و عالی انکه او مرشدی باشد که
خود را بگویند میاده باشد معانی خود را که او را شتاب برود به پیش از آن
بگذرد آید و آنگاه در شکیان قبر فرزند کند و عالمی که کشیده باشد از دنیا
خود مویا بر خوراد و غایت در از او مرگش باشد بهشت زمین را از شدت زدن
بیاچار خود بران و آوازالت ان مثل رعد غرغره باشد و چشمها را ایشان باشد
برقی در چشمند پس بگویند با او که گیت برود که رنو و صحبت دین تو که همیشه کرده
و گیت سفر تو که با دیان آورد و او بگوید در جواب که خدا رسد ای سرشتر
برود که از دست و دین فرما سلام است و بپنجه فرج صاحب الله علیه و آله بگویند
در شکیان مراد او بگویند غمگند که فحمت و در سفر لغز قرار در در خدا
ترا در کج دست میدارد آن را و برضی را و توست داین قول ان تا غایت
از قول آن در کلام محمد که ثبت الله الدین آمین و الله ان الله فرما الله دنیا
و الا فیه غیر ثابت و برقرار میدارد حضرت عیسی آنرا که ایمان آورد از
بقول ثابت و زنگان دنیا و در آفت بعد از ان و صبح میانه از بر او
قرار در آن قدر که نظا و کار کند پس بگفتند چه بر سر است او در از تو بر او
بپوشید و بگویند که آید ایشان در هر بار دیده غمگ و جواب بگویند خواهی ان
بشمت برود و گذشته که حضرت زینت فرموده است ان اصحاب بگفته بودند
بفرستند او حسن نقیلا حضرت امیر علیه السلام فرمودند که اگر بوده باشد هر قدر را
دشمن بدتر که خواهد آمد علی او بصورتی که برترین صورتها باشد و زینت
برین الی ان باشد بحسب شی و برین را خوشتر پس بگوید با او از دست و سحریت
و استرا که است رت بالا ترا بطعام و کشته ای که از عجم است و او مرشدی است
باشد خاسل خود را بگویند میاده باشد معانی خود را که او را کفا دارد و شتاب

عزیز

عزیز و نه باشند چون بفرمود آید در آستانه از پیش کشد که ان قبر منکر و دیگر میکنند
از کفن او را بگویند با او که گیت برود که رنو و صحبت دین تو که همیشه بر تو
پس او عزیزی بچیل خود نموده در حوزت سلیمان بگویند میاده باشد از ان مقام
نقیس او در آمده بگویند لا ادریت و لا هیت بجز بر کن زمانه و هر که راه دانش
آن نیاید بعد از ان برسد بر او بگفتند آنگاه ان الی ان باشد سفر تو که با فریده باشد
حضرت زینت عیسی را که بکلی بفرغ و اضطراب آید از شنیدن آن آواز سواری
و کس که حکمت آنرا نمیشناسند ان منیت بعد از ان بگفتند بر او بر او
از قبر او برود و روح بگویند که آید از پیشترین یا و لقطه در خدا را تا ما را و عوین
و سایر که زنگان زمین را بگویند بهشت او را تا و قمر که بر او یکبار از هزار سال
او را از قبر او مثل مال و ولد و عمل در پیش بصیغه مجهول باشد
تا بر لقطه بفرستد بر صورتی و بصورت شتاب در هر آینه هر یک از شتاب
سه کانه و سخن میکنند او و او ختم میکنند با ان در جهان و برین عقده بر تو که
الی ان با یکدیگر که حاجت محقر نیست بران مایه خواهد بود که بر است بفرستد
پان ترا از ان قال است حی ایضا حی حی شیخ فیل است بفرستد عمل که در شیخ
که بفرستد و کسرتین هر سه آمد بفرستد یا جویند انک الی حفر ناک
نوز یک بنه است بفرستد نوز یک و مراد در حضرت قرابت بفرستد بنم ترا بفرستد
انک گفت فیات لزا هدا زهد در کسرتین بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و حاضر آن لغت عین و کسه و ضم هر سه آمده و اجسمم و باستانه را بفرستد
بفرستد بفرستد و لفظ و الف و کسرتین بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
بفرستد بفرستد و حقه بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و حیات ابوی برود و در خوانده شده است در کمال رزق اللیب و رزق

کشف اندر حال در وقت مردن نوم. در بخت مراد در نامی که در آن آری بر تیب
فیقول انما علمک الصالح و در کتاب کافره در محبت و بکار از امام حسین علیه السلام
برینجه در است شده است که فیقول انما علمک المحسن الذی کنت علی عیلتک
الصالح الذی کنت تعلمه فی غیره. از یکجور اعتقاد حق تو را که در دنیا بر آن بود
و عمل صالح تو که عمل او را و این کلام محبت در دنیا که فیقول انما علمک
بصورت جسم در آنجا اعتقاد نیز محبت بود و این کلام که فیقول انما علمک
عالمت نه فعلی که در آنجا اعتقاد غایب در این کلام فعلی که در آنجا اعتقاد
موق کلام بر آن و در آنجا اعتقاد و لغوی کلام است که فیقول انما علمک
لیعرف غایب است و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
و محسن آن و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
میستیم که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
بشکست و این کلام صفت ما خود است که فیقول انما علمک
بمحبت و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
آن کلام در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
چنانکه در وقت و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
علیه السلام و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
انکه چون اصحاب از آنجا بر سید آمده فرموده اند که از امام او را که در آنجا
او میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
که امام من علی بن ابی طالب است علیه السلام و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
که هر دو با خوانده شود و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد

از او استخوانی که خوانده شود و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
حق تعالی آنجا در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
مصدق قول خدا در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
روایت شده است که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
مؤمن میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
فیقول ان فی قلبه فیقول ان لا من تا ملک و ما دینک و من دینک
فیقول ان فی قلبه فیقول ان لا من تا ملک و ما دینک و من دینک
ان صدق عبدی فذلک قول الله عن جمل ثقت الله الذین افسوا
بالقول الثابت غیر بعد از آن که فیقول روح سینه منور شده باشد میگویند
روح او که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
که بر آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
من حضرت عزت حق و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
شاد و زنا حال که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
که ثقت الله الذین افسوا بالقول الثابت و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
عید و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
محمد رسول الله فذلک فی له تعالی ثقت الله که ثقت فیضخان له قیوم
مدت بصیرت و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد
بصیرت و در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد و میگوید که در آنجا اعتقاد

تواند که در کمال خود که منافات و مخالفت میان معنویان این نیست در کمال از حضرت
پنج صبیح الله علیه و آله در فهم حدیث دیگر روایت شده که بعضی از فرقه سبویان در
تفسیر بعضی از آیه میانه خبر و قرار ایشان در حدیث که در کتب در کتب کتب
امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که بعضی از فرقه سبویان در ذرا فرقی باقی
در حدیث و مراد است می تواند بود تم تعینان که با با الی الحیة و در بعضی روایت
بدر این فرقه این عبارت در تعینت فلا یزال بانته من وجهها و علیها
الی وجهها القیة ثم یقولان لکن قریبا العین آره عین حکمت است که چشم در هر
شدن که در حدیث روایت شده که او بگوید استیقای آن است که باشد و قریب فاف
هند که حدیث چون است که در حدیث از سبب فرج و خوشی تا حدیث و است که کند
از سبب بر فرج و از حدیث که در حدیث است که چشم بفرج و کسرت فاف
قره یعنی و صحت فاف لغوی گفتا بلسانجام نام از حدیث کسرت فاف نام خود است
بمعنی ما بنعم بر لغوی است که نامی در حدیث از حدیث است که از حدیث یعنی اول
که بنوعی نفس شمع است و کوبا احتمال دوم درین مقام اول است که گفته اند که در حدیث
لا یفترق فی حدیث صحت حدیث که مراد است حدیث فان الله تعالی یقول
میستواند بود که این کلام از جمله کلام امام علیه السلام باشد بنوعی از کلام
سابق بر آن فهم شود و نیز حدیث که در حدیث است در حدیث در آن حدیث
ما بنوعی چشم میستواند بود که حدیث کلام مکتوب باشد اصحاب الحیة میفهمند
صحت قرآن احسن صفت لغوی در آن حدیث آن روز بهترند از روزها
و حدیث آن یکو تر کتب جار است حدیث که مستقر و معتدل هر دو هم یکی باشند
یا یکی اسم زمان لغوی در آن حدیث است یا مصدر می باشد لغوی بهترند از روز
قرار کتب و معتدل ما خود است از حدیث قرآن قبیلو که چون در حدیث خواب

فریاد

فریاد است بر معنی لازم محمول شده و مراد آن روز که در آیه وقت روایت کرده اند
سابق بر آن ذکر حدیث بنوعی که لغوی بود الملائکة لا یفترون علیهم شیء
للجبروت یعنی یقولون بحکم الله که بعد از آن که کفار را کفر قراح و بدین حدیث
و حدیث در حدیث که در حدیث است که لولا انزل علینا الملائکة ای تری حدیث
بجز فرقی است و بنوعی بر ما حدیث که در حدیث است که ما بنوعی حدیث
با بجز این حدیث که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
میستواند فرمال و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
بسیارند که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
که حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و کون حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
ایست که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
نرسیده که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
این حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
میکنند بر آنکه آن روز روزی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
موند و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
تفسیر کرده اند و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
فما حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
ورز و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
ای حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

با نعلی کرده است کفر را نیز میفرموده را خواه ایمان باشد و خواه کفر است از خدا کرده
باشد و شکر لیل در آن نمانده باشد و هر کسی که ایمان مثبت بگردد باشد یا کفر او
مغلوب با ایمان قابل آن نخواهد داشت که در قرآن زوال کند و با نوال قرآن
تواند باشد و این مذمب اگر چه غیر متداول است اما بعضی را می حدیث می شناسد
ایچ ما خلق الله نبت فما رأیت شيئا أقيح منك فيقول أنا علمك شيئا
لديا عبد الله طاعت فما رأيت شيئا أقيح منك فيقول أنا علمك شيئا
الذي كنت تعلمه و لا يكفك الحيف فيقول ما كان صوت المرئيه هذا كوكب
كفرنا كوشته از تو کسی ندیده ام او در جواب میگوید که فعل بر تو ام که ای قدام
مؤذنه و عقوبت رفت تو ام که بر آن بوده و نیز کسر در لفظ وارد و کشیدند
بغیر قیامت و صورت است البشر بنزلت حیم و بصلیة حیم استمال است
اینجا سختی در کشته است چنانکه در آن یکدیگر گفتند هم بعد از جلیج بر آن بود
و نیز ایچ نزلت که در لفظ همان پیدا کنند و حیم بر کسب و کرمیت که این دو
و فکر کشته می شوند با نبت ایچ میدهند با آید که در حیال بدل خود را با آن
می شود و ایچ میفروردند احوش در کشته است چنانکه کما قصد موزا میزند دارد
میخسنا کفر اضا نده شده است و این مفره اسم ناعل بفعول خود بر حذف
مضای کلام برین لفظ است که آیه میخسنا کفر صواب لغوی مرفوعه اند که کفر
مذکور از قبیل اضا نده صفت باشد بغير معمول مثل مضاع معر و کرم المله
و چون این توجیه میفروردند در کلام نیست او را است از توجیه اول فالقانی
و کسب و ایچ و دور کند لکن لغوی بود و مظهر است زیرا که در آن شت است
و ما خوشتر است که مناسبت کال اوست فیض را با یا فوجده بمر نه بر معماضیه
ما خلق الله عن و جعل من آتیه الا تدعها ما خلا الغليل یا فوج

پارچه و لفظ

پارچه و لفظ سخنان و بعد از آن الف و وا و خوشی خا لفظ در مصنف است که
الغليل را و قمر که میزند بود است آن موضع حرکت میکند و جمع آن یا فوج است
بروز لصلح و مرز به کسب هم سکون را را لفظ و نال لفظ او را و با یک
لفظ غیر متعلق است و نیز کسب و کسب است و نیز نال لفظ او را و عین یا لفظ از
و بر بعضی ذال ما فوج است که مراد فوج است و مراد و شقیل جن و بس است و بس
بجین کسب را لفظ میگویند و با و شقیل است بس بر کسب بر و مرز بین است
از حیوانات زیرا که کسب کسب که هر کسی خواهد لغات و نشان چیز او را نماید هم
تغییل بران اطلاق میکنند چنانچه در حدیث الحی تارک فیکم التغلیل مکانا شیخ
و عزه تم کسب است که کشته ام در میان شما از خود و غیره را که کتاب و وزینه
منده بود از مراد ایشان و سستی خود را زید و لفظ کشته بود لفظ در است
و کرا نال را لیشان است بسبت بس بر حیوانات یا تغیل بود و این است بسبت
سختی که با حکمت در آن که ایچ آن آورده کشته شوند است که اگر کشته شوند
احوال آن است ایچ را برید خود اهر شده و فایده بکلف که احتمال است
در بسبت که بر کلف لیشان مترتب می شود و در حدیث بس بر لفظ شیخ
و این بسبت و این است که در لغت بر آن در و کسب حیوانات هم آورده است
می شوند در آن جمله روایت شده است از امام جعفر علیه السلام که آن حضرت
فرمودند قال استبر من الله علیه و اولی انک لفظ اما ال بل و الغنم و انا
اشک و اوس من منبره لا و قد عو الغنم کفنت انظر الیها و هر منکره فر الکنین ما یجوز
بوجه صحت و نظیر قول ما بالو لعل حتره و ان یزید علی سلم فعل ال لفظ
بقره مرتبه فاضی الله شیخنا الا کما و لفظ الا التغلیل نیز حضرت پیغمبر
صلى الله عليه و آله فرموده اند بجز که بود هم که میگویم بس بر لفظ شیخان و کسب

و حال آنکه کثرت ثبات آن میکرد و بنوعی بسج پیوسته گشته باشد که در پیش رویم
که نظر میکردم سواران و پیش آن معنی و مجمع بودند در مکانی که در گذشته و در حقیقت
چیز شکر که باعث تفرقه درم کردن ایشان بود پس درم که نگاه کردم که در پیش رو
شدند و چون گفتیم که آیا چه چیز است این و نجیب کردم تا آنکه چیزی نماند که کثرت
درستی که کافر را در قرض برتر زده اند که تا فریده است خدا را حق جزیرا مگر آنکه آواز
آن را کثرت نمود سواران و پیوسته چون کس که حکمت آن حضرت شنیدن ایشان نیست
در درستی شده است در کتاب که فرایز در پیش ثابت که کثرت بنا بر سواران
صلی الله علیه و آله فرجایط البخی الجار علی بغله لریحین معاذ حادوت
بر نکادوت تلفت و اذ ا قبرسته او خسته فقال صلی الله علیه و آله من
یعرف احصایا قبر قال رجل ناقه لقی ما لوقا قال فی المشرق فقال
ان هذنا الامه بدتلی فی قبریها فاولا ان لا توافق الدعوت
ان لیس معکم من عذاب القبر الذ علی مع من یؤمن و یقر بربوبه و یقر صلی الله علیه و آله
دری و طبرستان بر کشته بود و در زمان حضرت بود و عجم که بسته بود که
رم کرد و در رم کرد و در پیش کشته بود که حضرت را بعد از آن که درین اثنا نظر
باز بر قضا و قضا که در آن شش بود با پنج پس حضرت صلی الله علیه و آله از همان
قره استقامت کرد و فرمودند که در کشته است این را مگر کثرت بی ششم حضرت
فرمودند که در چه زمان مرده اند اینجا است کثرت در زمان کشته که کثرت حضرت
فرمودند که در پیشی که این کرده است و در قره را در قره بعد از آن که کثرت و فر
این که شماردن یکدیگر را است و در مقام بوضی و یا در یا انداختن
و یا سیله و یا ارم اولی مونا و در آیه از پیش آنکه ما در توحید و سرشتر
هم کرده شامت یکدیگر سیموده باشند که در فلان مثل اعدان عدا که کثرت

یا حنی

یا خورش فلان را در در دنیا عمل بوده که در قریب بود عذاب یکسان و اشغال
بن امور هر آینه دعا میکردم بر هر گاه احدیت که کثرت او شمار از خدا قیام
که در کثرتش از آن وسیله الله علیه صیانت لادب و عقاب و اوست شده
در کتاب که فرایز نام حضرت صادق علیه السلام که خدا را حق مصلطه جزا و بر کار فرمود
و در مابزرگ را که یک اگر از آن مارا القس بر زمین و در کیهان مزویا مذاهب است
بزرگ اوست کرده اند بنوعی و خاص را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعضی از ارباب
حدیث در کثرتی صدمه مارا مذکور نمودند و در بعضی از کلمات از ارباب کرده اند
که حاصل آن است که در حدیث و در آیه شده که آن تعالی است و تسبیح است
مرا حصنها مثل حجته و منزه صهار و ضبط آن است که بعد از این تا با تصنیف
خدا را حق کجیم آنها و نیز در حدیث از آن حضرت که آن قدر که در حدیث از آن معنا
رحمة و قسطنطین بن اوس و ابی هاشم و آفرین و تسبیح بر همه با عباد
نیز حضرت عیسی را حدیث است که یک از آن را تا نازل است شکر است در میان
چون کثرت و ایمان و نور و نور و نور که در آن کشته است که در آفرینش علی بن ابی طالب
خود سازد و ایشاں ما با آنها ما هر دو پس از حدیث اول معلوم شد که حضرت
عزت تا میان که در حدیث از بر ارسندگان خود در حدیث حضرت خود را بنود
و نه نام مبارک خود و از حدیث دوم ظاهر شد که مرشدگان ما نزد خدا را حق
نمودند و در حدیث قیامت پس چون کافران را هیچک از آنها نبودند که از معرفت
بصحت حدیث با ذرا بر کسر در مقابل هر کس که بجهت شهادت دوم از بر ارسندگان
در حدیث خود اهل و بجهت کافران را مخلوق است بهت که او را میگوید باشد
بب باشد که بخاطر خطره کند که پس با مرمت که بر سر قبری است
بعد از وفات و کوشش مراد انیم اصلا چه جز از آن و جواب مذکور و خطا

و عتاب بکین عرش تویم و سپید است که در آن کفایم و در سیمت راد و قریب کن
که نشسته ایم با آن که ظاهر شود که او را نشسته اند و وصله عار و عقوبت فرستیم چون
تصدیق تویم کرد که هر دو عیان دولت بر خلاف آن داشته باشد پس
بیاید که نشسته اند و جواب قراوند بیاید جیات و عقاربیه کورا
در عالم کفر است چه در عیان مانع از آنست که از صدیق آن چه تحقیق امور مذکور
در عالم ملکوت نیز عالم غیب و این کوشش چشمه آفتاب است آن میت که اجتماع
است به او در آن ملکوت نماید بلکه ادراک مذکور کوشش و کوشش عین تویم فرستیم
که هر چه که بجزت حضرت مع الله علیه و آله است و داشته اند ایال آورده بودند
بنا که جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل میشود و او را دعوت کرده بود که با حضرت
صلی الله علیه و آله است به آن میکنند و با هم که مگر نمایند و حال آنکه ایشان را آنکه
حاضر بودند و در عین دیدند و از آنکه اهل آن را عرشینند پس اگر با این هم
نیارده تصحیح اصل ایال و تصدیق نماید که در عین حال جبرئیل احم و در سیمت از تصحیح
ایمال بعد از آن که کوشش کن آنرا ناید است آورد و اگر ایال آورده و بجز
کرده که این علم است به هر چه که ناید که در به است را قیامت است به آن
باشد و جبرئیل است که است آن را نموده نشیند ایمال بعد از آن که جبرئیل
و جبرئیل آن نیز کن که است جبرئیل می بیند که ما غرضیم و فرستیم و در آنجا که
سورت است بشود و در آن عرش که است که فکر که ایال که در عالم خواب
در آنجا که جبرئیل است که ما و عقاربیه که در پیش او در آمده اند
و او را می کند که جبرئیل از ایال عذاب او را بعد از آنکه جبرئیل است و در آنجا که
و فریاد از عیب بر او میکنند و او را نماند است از او عالم بر میزند و آنچه
گاه است که در آثار خواب از شدت آن الم و اذی از مایه عیب از خواب

بیرسد و پیش برده در بر او حق بر او نشیند و حال آنکه هر که نرد او حاضر شد او را
رشدند و در عین بر می بیند پس ایال کن بر جیات عذاب قراوند ایال باور و در عین
از این پیش که در نشسته این حال است که در عقوبت قراوند ما و عقاربیه کورا
آن در عالم جیات است و در خارج تحقیق ندارد و به است جهات است که در آنکه
تحقیق وجود آن در خارج مگر است و در آن وجود ما و عقاربیه کورا است تا آنکه
نیام فاذا ما تو را بختیوا بیاید است که عذاب قراوند است از
عذاب است که در بر رخ ما بین موت و قیامت متفق علیه السلام است و اگر عذاب آن بیاید
و در اهل اسلام که ایال کرده و عذاب است بر طریق مخالف و موافق
در آن باب است از لکن ضایع از حد ضبط و شمار و جیات است و در کتاب که فرستاد
از آن از طریق اهل البیت روایت کرده است که شیخ حریری باوید در کتاب الاما
و در آن از مصنفات خود و کتاب مخفی و مصباح از طریق اهل سنت فرستاد
از آن ایستمال در رد آیات قرآنی نیز مشاهده است مثل قوله تعالی کیف
نکفرنا بالله و کنتم اصواتا فاحیا کم ثم یحییکم ثم یمیتکم ثم الیه ترجعون
بهر کجاست که از شیخ حریری در ایال فرستاد و در آنجا که بود و در آنجا
مردگان جبرئیل را جیات می بیند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
شما پس از این بگردانند شما را چون ایستادند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که
شما پس از این بگردانند شما را چون ایستادند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و باز گشت بود و او را که عبادت از بر آنکه نشسته اند و در آنجا که در آنجا که
بشم بر دوزخ که در آنجا که ایستادند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بر آن نشسته اند که ایستادند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بزرگه شدن در قریب است بعد از آنکه ایستادند و در آنجا که در آنجا که

قول تعالی حکایت عزالدین فرعون التالی وبعوض من علیها عذرا و عشتیا
و یوم یقوم الساعة ادخلوا ال فرعون استعدا الخذاب یفر من ذکرت ال
فرعون را تش و عرض که می شود بران با دعا و شتابان و در روز قیامت
قیم شود که سینه فرعون شکستن ایشان را که در زمین ارکان فرعون ریختن بر سر ایشان
که عذاب جنیم است زیرا که عطف در آمدن ایشان باشد عذاب قیامت بر عرض
ایشان بر سر بر باد او شتابان و تقاضای آن میکنند که عرض ایشان بر سر فرعون
بر عذاب باشد که در قیامت و آن نوزاد بود که در روز قیامت امام جمیع
صداق علیه السلام روایت که هفتاد فی نال البرزخ قبل الیوم اذ لا عذرا و لا
عشتی فی البقیة بعد از آن حضرت امام فرمودند که نشسته قول از آن فرعون را که
و یوم یقوم الساعة ادخلوا ال فرعون استعدا الخذاب کنیز از او عطف
بیزنانه ال میکنند که عرض فرعون که در روز قیامت قول تعالی و علی فرعون فک
فان له عینة صفا و یوم یقیمه اعی نیک کسی که اعراض کند
در روز قیامت از راه بر سر استی که مراد است زایش ملک در زمانه کافران
و چشمه میکنند ما در روز قیامت ناپسند که سبب جزا از عیند که جنم را اگر قدری
گفته اند که مراد از نه گانه ناپسند فرست بعزمت ذکر قیامت بعد از آن در
مستواند بود که مراد از نه گانه دنیا باشد بر او که بسیاری از کفار راز نه گانه
دنیا نوسنگ است و مؤمنان را بر خلاف آن زمانه که است الدینا سبحان
المؤمن و جنته الکافر ناظر است و قول تعالی فی حق ال نوح
اعز قوا فادخلوا نارا و یمن عرق شد ندین چو دل شد نه اش را زبراکا
از بر سر تقی است ترا حینت و ظاهر است که در آمدن ایشان بر سر و در فرغ منقلب است
بفرق شدن ایشان پس مراد از آن اش بر رزق باشد استنها با فقه در کتب

کلام

کلام استلال بر وقوع عذاب قرآنی که بر نه احتیقا انفسین احیبت انفسین
فاعة فنادفوننا فصل الی خروج من سبیل الی نیکو کند کافران روز قیامت
که بر سر رود که ما بر سر سیر ما در و ما روز نه که در پند ما و با سیر اعتراف
کردیم ما کنان خود که الخ رببت لیه و کله سبب تر صلی علیه و آله در آن آیه
است بر سر دل شدن از آن ما بر سر و آن آمدن اش و در فرغ سبب که بر سر
در دنیا قلم بود و یک در قیامت از سوال و یک راز که در آمدن در قیامت بود
سوال و یک دو قیامت و در کتاب گانه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در فرجه است بر آن که گفت دخل علی فی قبره و ملکا البقر منکر و کفر فیلیتیا
فیه ال فرج الی حقیق بر یمن در رسید و قر او منکر و کفر منکر ال کفند در بیخ
ا و روح را تا نهر گاه او و جوال ال حکم نسبت کبلی عموامت عوم در او بر سر است
کرده اند و در دست نه علق روح را بر یک طوطی حیوانات و زنده شده
یا سوخته باشد نه است آن یاد رفت و حق است که چ استند در آن نیست
نظر قدرت آفرینان که در که از فرار صلیه منویر بدل از هم باشد و فرقی
شود با آنکه از هم باشند و فرقی شدن بعد از که فرام آید و از آن است
سپارده می شود که از فرار صلیه منویر بر قرار ماند و در کتاب جابر از آن
بیزتر است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از حال میت در قبر که آیا شب
بود از مردی از هم پر است فرمودند نعم حتی لا یبقی لجم ولا عظم ال
طنینة الکن خلق منها فانها لا تبلی بقی فی البقر مستدین حتی
یحلق منها کل خلق اول مرة میاید است که آنچه از میت
در است بران دور و که در ال است علماء بصورت جسم در مرآینه و در قر و حشر
قر و پس صاحبان خود بر کشند و سبب کار از او است در است از طریق

و موافق از آنچه حدیث است که زید بن عامر گفته است و او در شهر باجمعه از طایفه
 بنی قریظ است و در حدیث آمده که در مجلس کبریا آن حضرت بود پس گویم
 ای بنی قریظ از سر برده که از ان نفع باجمعه با جماعت باوید بشنیدم در حدیث مذکور است
 که استقامت داشت پس حضرت فرمود: فان مع العزة ذل و ان مع لیجینة
 موتا و ان مع الذمیا آخرة و ان لكل شیء رقیبا و علی کل شیء حسابا و ان لكل عملین
 و ان لا یملک فیس من قرین لایر فی حق حکم و یومر و تر من مواد است میت فان
 کان کما اکرک و ان کان لیتما اسلکتم لایثیرا اسلکتم و یومر و تر من مواد است میت فان
 ان عنده فله حمله الا صالی فان انی صلح است به و ان فله است و حش الامنه فله حمله
 یعنی ای قریظ کسی که با هر طرفه خود است و با هر سینه مردن و بر سر که دنیا را آفریده
 در پاست و بر سر که بر سینه از حدارضا آفریده است که با هر سینه است و بر سر
 بر سر که بر سر است که بر سر است که از هر امر بر سر تر شده نوشته
 هست بر طبق آن بر لوح محفوظ که تغییر نیاید راه نمی یابد و بر سر که با چهار است
 مرتزای قریظ از مصعب که با تو بر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد
 و قوت او نیز بر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد بر سر که از آن مصعب که کار
 باشد بر سر که کار میکند ترا و اگر ناکس باشد تا کسی میکند ترا و دشمنی خود در در پیش
 بکرات و قوت نیز خود بیشتر مگر با او در تو توان میکنند مگر از یک و دشمنی او
 پس مگردان او را مگر صلح و بسند به زیرا که اگر بسند بده باشد با او کس نیست
 جز او که کشت و ز صحت او محظوظ ظاهر است و اگر ناسد و بسند به بر سر
 و حشیت در میدک که تو کجا آید مگر از تو آن که در دست در در دنیا را
 گوید پس کسی که علم ای ای بنده خدا دوست میدارم که این کلام در بعضی آیات
 بنظم در آید که فرموده است که بگو آن بر جمیع از عرب که نزد یک باشند

نفسه

صورت

حضرت باضا رضای بن ثابت که از مشروران زمان بود فرموده است و در حدیث مذکور
 بود که مرا فوق این نظم زور شد و معقول کلام حضرت را در حضرت این است
 بنظم در آوردم پس گویم ای رسول خدا تحقیق که مرا بیشتر حذر دین منور و در آید
 که کمال مزاج است که موافق باشد با آنچه اراده شاست و این آیات را که گفته
 بودم بر آن حضرت خواندم **نظم** حقیر خلیط احزان فعالیت اتمنا قرین
 الفتی فی القبر ما کان یفعلنا ولا بد بعد الموت من ان نعده
 لیومر بیادعی لمن یقبل فان تلت مستغنی لا یشتی فلا یکن
 بین الذی من نفس به الله تشغل فلا یفعل انسان من بعد موت
 و من قبله الا الذی کان یعمل قوله تعالی یومر بعد کل نفس عملت
 من حیث یحضر غیره و بر سر که بر سر است که بر سر است که بر سر است که بر سر است
 شده چه مراد است که جز از سر خود را از خود حاضر مگر با او نیست
 که بسند علی خود را از خود حاضر مگر با او نیست و بر سر که بر سر است که بر سر است
 لا یظلم نفس شیئا و لا یجزي من الا ما کنتم تعلمون نیز صحت و غیر
 چه معنی آن در حدیث است که بر سر است که بر سر است که بر سر است که بر سر است
 چیزی از غیر در هیچ جز بر او است میکنند و جز او داده میشود مگر آن چیز که بر سر
 آورده اند غیر خودی که همان عمل شما خواهد بود در لباس دیگر و صورت غیر
 آن صورت و نه این آیات که در کلام مجید است در احادیث
 بنویس از این سخن بسیار در نبع شده مثل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که الذی
 یشترب فی التربة الذهب والفضة انما یخرج من جوفه ناد جهنم
 یفیکسها که با شاد چیزی را در ظرف طلا و نقره است و جز این نیست
 که حرکت میکند و جینس در در و در او شش و وزغ و قول پیغمبر صلی

عبدالله که الظلم ظلمات لیلوم البیعة یفرظلمات و یاریک و در قیامت همان نظر است که
در دنیا بر کس در حق نبود و قول او صدق میرسد و آنکه گفته شد ان الله خلق الانسان من
و جوده غیرت است بر منبر است هموار که در شان او سبحان الله و بجهت است کنی به از آنکه
این کلمه در الهی است در حق برت تو پر شد و اشغال این احدیست بسیار است
حدیث چهارم روایت شده است بسند یکه مضمون است شیخ بزرگوار شیخ
ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ سعید از ابوالکاسم جعفر بن محمد بن قلوبین موسی از
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلبی از عیون ابی اسیم از برادر او اسیم بن یحیی
از محمد بن ابی عمیر از عیون ابی سعید کلبی از ابویسیر که گفت سئالت ابا عبد الله
جعفر بن محمد گفتا و قد علی السلام عن اهل بیته المؤمنین فقال فی الخبر علی و
صویرا بعدا تم لولا انما لعلت قلان **شرح** کلام در او را نام علی السلام در
ضمیمه آن دو سه نایش در انجام **آنها** ز منتهی تقدیر و پیش **میشود اول** خلاصه کلام را
آنکه نوال کردم از آنجا که نام جعفر صادق علیه السلام از او روح مؤمنان خیرت
علی السلام فرمود که او روح مؤمنان در بهشت اند بصورت تمام در شان آن که اگر
بر پیوستن آن را تو از هر شایسته و خواهی گوشت این خلقت با بنا کرده داشته است
خواهر خواند سن از روح المؤمنین بجز از آنچه عالم را روح این عالم آبی
میشود بعد از گذشتن بر آنها و بسیار است که اطلاق میکنند بجز از قول لطیف
بجای آن که کشیده میشود بجز از آنکه در جانب چپ دل واقع است و مراد از اینجا
آبی پیرایه است که آن که میگوید آبی است استارت میکند بفرغ نفس با طلقه و این سخن از
روح اراده است که است بر جاد قرآن و حدیث و ارادت و عقود را در حقیقت آن
حیرت تمام در حق است چنانکه بسیار از ایشان اعتراف کرده اند بجز از معرفت
آن با آنکه بوضوح گفته اند قول امیر المؤمنین علیه السلام که من عرف نفسه فقد عرف ربه

بمعجز است

بمعجز است که آن چنانکه میگویند نیست راه بردن است نفس با طلقه با بردن معرفت
کن برود و کار نیز ممکن است و قول امیر مکه محمد که ویسولیک علم الروح فلان روح
من امری است و او متیم فوالله الا قبله من غیره است چه هم از آن و اهل علم است که نوال
میکنند از تو از هر روح و حیوانات آن بگویند ایشان که روح از او برود و کار
مخدوم شده است و بنا داده شده است از علم مکران که نیز علم که بنا شده است
و بنا به است حقیقت روح و اشغال آن میکنند و آنچه در باب حقیقت بر آن رفته اند
در جمله چهارم از مجموع کتب که در این است ذکر آن شده که روح در فعل برین است
بر موصوفه که جز آن عمل باشد یا در بدل عمل کرده باشد بلکه آن جوهر است مجرد از
شعاع که نام حس است بر سر او عرض و دیده عاقل و شعاع که میدان در او هر نفس
تبر و تقوی است و بس در این قول اعظم حکما و آیه و پسندیده که اگر بر موصوفه در آن
و از آنکه سلفین اما مرتبه بر آن قرار گرفته است شیخ سعید و در بزرگوشت و غیره
بعضی از شیخ جمال الدین مصلحی و از است عده نیز سخن بر ایشان در هشتم
این قول موقوف است کرده اند مثل رجب ضمیمه و غیره از او نام غیر از در این
نه برت پسندیده و در این شایسته که گفت آمانا آن نال است و او در
مصطفی بر سر آن ناظر ملائکه عقب و عمامات حاکمه و ملک حفات زوقیه
معاذ حق ان الله لطیف بعباده اینها بطریق مجاز است باعتبار شیخ که روح با آن خلق
گرفته و الا چنانکه مذکور است روح مجرد است و این جمیع ممکن نادر و معجز
بعد از این جز آن است پسنداده است که جز او نشد بجز است نواله لطف
میزند که غایب در رایت رحمت بعبودت که در ضمن صورت مذکور است و چون
صورت اینجا بجز نباشد و اشغال است صحیح است که میگویند که رحمت مذکور است
نموده و الا لفظ صورت موقوف است و نیز که روح با آن باشد چنانکه نوشت

باشند نیز که چنان سببه و مثال را هرگز میگویند این نوع است یا با و ذرا میگویند و میگویند این
فصل الحقیقه علی صاحبها السلام در برکت است آن مخلوق و موجود
و نوح و غیره و در کتب قدسیه و در کتب معتبره و قرآن و احادیث
مثل قوله تعالی عدلت المؤمنین که در باب است نازل است و اعدای المؤمنین
که در ماده و در فقه معتبر است آمده و نقل شده از ابراهیم که آن و در فقه آمده
و همیشه از برای ششگان که فرانس پس از او است حضرت است از آن آمده
شده اینصفتها در این ولادت میکنند بر آنکه پیشتر از آن آمده و مخلوق بوده اند
میاید و است که از جهت دو امر است و می شود اول بر تمام اهل نفس با طاف
ایش بعد از خواب و از هم بپسیدل بدن و آن امر است که اگر بعد از خواب و بیدار شدن
بر آن فرشته اند و گفته اند که آنکه هرگز از اهل بیت که قایم باشد است که
نفس مزاج است و در مثال است از جهات که بعد از آن است بر اهل بیت
و گفتل است و است و ثواب است و ثواب برقی نفس بود از صفی و است
و استحقاق الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا یا علیا عند و تاسیر
بمن من خلفهم الا محض و لا هم یجزون غیر من بعد ارای هر که آنرا که
بعد از است که شده اند در راه خدا که است آن مرد که نیکو است
زندگی است و در پروردگار خود در دنیا و در آخرت از میوه نازل است در عالم که
شادان و فرحناک اند با آنچه عطا کرده است خداوند با ایشان مثل است از آنجا که
رضی الله عنه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میبرد اکتی چون برادران شما در حد
شهره شده است حضرت است با نمار استی را در جوف مرغ است سینه را در
که در هوای است بل را کنند و بر شانه لوبه است میان سازند و از جو بارند

آب خوردن

آب خوردن در این میگویند خداوند که جز نمیدارد در این احوال ما را این سعادت
که با شش است و حضرت است بر جهاد و جهاد و زیادت کرد حضرت است و در
بر این نوعی است این است این آیت از زاننا فرموده و بعضی گفته اند بر جابری است
که از شش بود و در حضرت نموده که مبارز در جهاد است تا یکبار که شش است نهادت
بچشم فرمال سید که حکم فرمایند برین صفت که آمدگان و از در جمع مصلح باشند
گفت با در خدا از سعادت حال و نعت به زوال که مراد او به امان هر امر است آیه
نماز است و اول علم امروزه که بعد از وقت بر اهل بیت نیکو است ششها ششها
که در جهات و صورت است بر اینها را صفت باشند چنانکه صوفیه و حکما ششها
بر این گفته اند و از احادیث اینها را است ششها و میوه که نفع است ششها
نمک و در عالم نفع که با این موت و قیامت است خواهد بود و در صورت ششها
که کوشش خواهد داشت و همسایم و لذت خواهند نمود تا قیامت قیامت بود است
است با کوششها اصعب خواهد بود و هم چنانکه در دنیا بود و بعد که
خواهند شد چنان صفت میگویند در آن کتاب بنام اینها نام صفت صفت علی السلام
روایت کرده اند که در این صفت است و ششها در نفع است و در وقت نیل
فاذا قدرت الروح علی کلک الارواح و عوفا فانها قد اقبلت من هول غیظ ششها
ما فو فذل و ما فعل فذل فان قال لهم انکم تهاونون و ان قال لهم قد بطلت لواء
قد هوای بود که میبرد استی که در جهات است بعد از آن در در ششها اند
در نیت نیکو که را می کشند و از نیکو که بر او برسد پس چون روح از بدن فوت
کرد و برایشان در دشت بگوید که از ایشان که بگذارد یا نگوید که دل با خود
آرد و چنانکه از هول غیظ حلاص شده بعد از آن هر کس که نیکو است که در وقت
بکوشی اهل سیر که در جواب گوید که در آن زمان که ششها امید با بدن او میزند

و اگر گویند چنانکه میگویند جوهر بر منقذ و ذره است که از آنکه بجزم و درین
اگر از این مرتبه بود باقی میماند یعنی از نوعی است که تا این شدن بگذرد
ان تا بعد از مفارقت در نماز صحت بسیار شایسته است که در حق آنکه از او پیش
مذکور هم آید که تا این شدن در نماز صحت است و این نوعی است که در حقیقت باطل
چون شایسته که هیچ فرق اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارد و اتفاق ارواح است
بعد از مفارقت در نماز صحت با جسم در یک و در غیر عالم کون و ف با جسم غرضی که
مگر قبلی است از نماز صحت که عبارت از خاک و آب و غیر آنکه در نماز صحت باقی میماند
حکما که آن بوده اند و نیست که از آن را پیش و پس و پیش و پس برین وجه که اگر
اشغال مذکور باقی میماند است و نیست که در آن را پیش و پس و پیش و پس از این
و سبب پیش و پس و پیش و پس است مثل ریاضی و پیش و پس و اگر بصورت
جاء است مثل ریاضی و پیش و پس و پیش و پس است و اگر بصورت
کلام مذکور است یا با و ام حکما که عبارت از آن است که با آنکه در وقت از کلام
در شاک آن است از آنکه بعد از آن که پیش و پس و پیش و پس است که باقی میماند
مذاهب و در این صحت است اما تا این شدن با آنکه در عالم دیگر در دنیا
تعلق میماند در نماز صحت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت
در آن برینا بیاید برود که در قیام نیست و بعد از قیام شدن قیام است
بعد از آنکه در آن صحت است که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت
و در آن پیش و پس و پیش و پس است که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
در آن صحت است که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
تا از وضع کرده اند و این اتفاق را شایسته نامند که در وقت هر وقت که در وقت
که اینکار با پیش و پس و پیش و پس است که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت

در اعراض است

بر سطر است که این تا این شدن از آنکه در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
و از آنکه در آنکه در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
از این اسلام بر او است که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت
قدم میمانند و میگویند روح در هر عالم کون و ف با جسم غرضی که
با حکما که اینکار با پیش و پس و پیش و پس است که در وقت هر وقت که در وقت
بأن ضرر داده تا این شدن چنانچه امام فرزند در کتاب نهی الغفوان تصریح بآن کرده است
و نه جوار میگویند ارواح هم مانند بعد از مفارقت برینا بیاید برود که در وقت
گرفت اما در در عالم و از این پیش و پس و پیش و پس است که در وقت هر وقت که در وقت
تعلق میماند در آنکه در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
و از آنکه در آنکه در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
با اینا تعلق میماند در آنکه در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت
میمانند و با یکدیگر تعلق میمانند و از آنکه در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
چون در پیش و پس و پیش و پس است که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
و در شاک این امور که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
از بر این تا این شدن چنانچه در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت
اطهار آن حضرت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
اعطای آن میماند که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت
بجود است برینا بیاید و بلکه در حقیقت از دو اصطلاح میان حیوانات و مجردات و گویند
اینجور است آنچه تا این شدن که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت
حیست که در اصطلاح میان عالم مجردات و عالم مادیات تا این شدن است
و در آن که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت هر وقت که در وقت

۱۲۸

و طبعها و بویها و غیر آن شجرها هستند که بذات خود قائم اند و هنوز دارند اما نه با
 در آن حالت وسیع و جهت فراخ که ماکن آن بر طبقات مختلف و در استقامت و شدت
 در لطافت و کثافت و جو خشک و در وقت سردی و مرطوبی آن را در آن زمانها در شام
 تصحیح و کسب نماید و بطریق خود است که آنها ادراک اتم و لذت عینیه و از نعم بسیار در شام
 اشباع و مزاجند و مولانا قطب الدین علامه در شرح حکمت شمس ارق قول بوجود این عالم
 با سببها و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است و با جملاتی که در کتابها از برای این مقاصد
 بر وجود آن قائم است و لیکن بیغیظ و عافیت و نایب و شکر است و در باب عرفان
 در حقیقت علم و غیره است آن بیجا است و ذوق ندهد آن لذت هدایت کشف
 اثبات آن کرده و ظاهر است که در باب اوصاف در کتاب در مذکور است و در حقیقت
 حقیقت استیسا بلند با بدست در حقیقت اوصاف و اختلاص چنانکه حدیثی است که در این کتاب
 نیز در آنچه در حقیقت آن استیسا از حقیقت عالم حکما در این کتاب در این کتاب که حدیثی است
 آن حقیقت را نیز در آنچه در حقیقت از اسرار عالم قدوس در حکما و حدیث
 و کسب علم و تعقل عالم حقیقی از امور مشغول و مشغول اند و آن نیز در حکما

۱۲۸

و بجهت منافع الایجاب و اما انما احتم الکلام ما مر
 علی توفیق الامام و معنیها در روایتها
 و در البرزخ الکرام و مستوفی القیم
 نایب هذا الکتاب و تم انوار
 نازک و اولی و غیره
 تم و غیره
 در این کتاب
 در این کتاب



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

